



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

چهارم شهریور



هدایت و سیاست در پرتو

گفتگوهای امیرالمومنین

علیه السلام

تهیه و تنظیم: مهدی امین‌اللهی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هدایت و سیاست در پرتو گفتگوهای امیرالمومنین (علیه السلام)

نویسنده:

مهدی عبداللهی

ناشر چاپی:

موسسه پیام امام هادی (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	هدایت و سیاست در پرتو گفتگوهای امیرالمومنین علیه السلام
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	سرآغاز
۱۴	فصل اول : گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام و حسنین علیهما السلام :
۲۴	فصل دوم : گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب و یاران
۲۴	۱۳ شکستن و تقسیم ظرف های طلا و نقره
۲۵	۱۴ پشتیبانی سران و افراد قبیله طی از امیرمؤمنان
۲۸	۱۵ بی ارزش بودن ریاست مگر برای برپایی حق
۲۹	۱۶ مزده ملاقات به حارث همدانی
۳۰	۱۷ توصیف اصحاب
۳۲	۱۸ عفو مسیب بن نجبه و واگذاری مسؤ ولایت جدید
۳۴	۱۹ غذای مخصوص امیر مؤمنان علیه السلام
۳۴	۲۰ رعایت اعتدال در کیفر
۳۵	۲۱ گریه اصبح بر مفارقت امیر مؤمنان و در خواست حدیث
۳۷	۲۲ عدی بن حاتم و فرمانبرداری از امیر مؤمنان
۳۸	۲۳ مناسبت خوراک و پوشاک پیشوا با مردم ناتوان
۳۸	۲۴ علی علیه السلام و خانه جاودان
۳۹	۲۵ علی علیه السلام و مشورت با یاران
۳۹	۲۶ تاکید و گواهی بر حقانیت مسیر
۴۰	۲۷ توصیه به روشنگری به جای بدگویی
۴۲	۲۸ هر سخنی را نباید آشکار کرد
۴۲	۲۹ لزوم ماندن برخی افراد توانا در پشت جبهه
۴۳	۳۰ ایوان مدائن ، آئینه عبرت

- ۴۳ ۳۱ سستی پیروان حق و جدیت طرفداران باطل
- ۴۴ ۳۲ ناخشنودی از ناله و فریاد بر کشتگان و همراه شدن پیاده با سواره
- ۴۵ ۳۳ بی آمد ناخوشایند همراهی پیادگان با سواره
- ۴۵ ۳۴ تقاضای ادامه خطبه ششقیه
- ۴۶ ۳۵ حضور معنوی هم اندیشان در دفاع از حق
- ۴۶ ۳۶ باز گذاشتن راه هدایت در عین لزوم جنگ
- ۴۷ ۳۷ پیشنهاد چشم پوشی موقت از اجرای عدالت و جواب قاطع حضرت
- ۴۷ ۳۸ پیشنهاد مجازات قاتلان عثمان و توصیه حضرت بر مدارا
- ۴۸ ۳۹ کسب آخرت بوسیله دنیا
- ۴۹ ۴۰ بهره مساوی رزمندگان از بیت المال
- ۴۹ ۴۱ ساعتی که دعا در آن مستجاب است مگر برای چند گروه
- ۴۹ ۴۲ شبهات بهانه لغزش ها
- ۵۰ ۴۳ بهترین راه هزینه اموال
- ۵۰ ۴۴ در بیان اقسام حدیث
- ۵۳ ۴۵ علی علیه السلام گرفتار بدترین مردم
- ۵۳ ۴۶ چرا علی علیه السلام را تنها گذاشتند
- ۵۵ ۴۷ اعزام قیس به سوی مصر
- ۵۶ ۴۸ نامه رسانی و شرکت در جهاد
- ۵۷ ۴۹ نتیجه دوستی و دشمنی با علی علیه السلام
- ۵۷ ۵۰ پیشگویی شمار باران از اهل کوفه
- ۵۸ ۵۱ تعداد باران از کوفه و بیعت اویس قرنی با حضرت
- ۵۹ ۵۲ پیراهن بهتر برای قنبر
- ۶۰ ۵۳ مشورت و تصمیم
- ۶۰ ۵۴ مراقبت وقت نماز در بحبوحه جنگ
- ۶۰ ۵۵ اتمام حجت به وسیله قرآن و شهادت مسلم نوجوان
- ۶۲ ۵۶ پوشیدن زره بدون پشت

۶۳ ۵۷ آخرین لحظات شهادت
۶۴ فصل سوم : گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا
۶۴ ۵۸ بیعت نکردن امیر مؤمنان و احتجاج آن حضرت
۶۶ ۵۹ راهنمایی درباره حفظ زیور کعبه
۶۷ ۶۰ جلوگیری از تبعید عمار
۶۷ ۶۱ اندرز به عثمان
۶۹ ۶۲ خیر خواهی امیر مؤمنان ، دسیسه مروان و کوتاهی عثمان
۷۳ ۶۳ اصرار بر اجرای حکم قصاص و دفاع از خون هرمان
۷۴ ۶۴ اجرای حد شرابخواری بر حاکم کوفه
۷۶ ۶۵ اعتراض به بازگرداندن تبعیدی رسول خدا صلی الله علیه و آله
۷۷ فصل چهارم : گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام با دشمنان و مخالفان خود
۷۷ ۶۶ اتمام حجت با اعضای شورا
۷۹ ۶۷ گلایه عثمان و جواب امیرالمؤمنین علیه السلام
۸۰ ۶۸ اعتراض بنی امیه و جواب علی علیه السلام
۸۱ ۶۹ ناخشنودی بنی امیه و شرایط نا مشروع آن ها برای بیعت
۸۲ ۷۰ خیر خواهی و خیانت مغیره
۸۳ ۷۱ عفو دشمنان
۸۴ ۷۲ سخنان حضرت با بیعت شکنان
۸۶ ۷۳ ملاک شناخت اهل حق و باطل
۸۷ ۷۴ جواب ابن ملجم
۸۷ ۷۵ مبارزه حضرت با کریب بن صباح
۸۸ ۷۶ نمایندگان معاویه در حضور امیر مؤمنان علیه السلام
۹۱ ۷۷ پیشنهاد مرد شامی و پاسخ حضرت
۹۲ ۷۸ متخلفان از جنگ و درخواست عطا
۹۳ ۷۹ انتقاد بی جا
۹۴ ۸۰ اعتراض اشعث به موقعیت ایرانیان

- ۸۱ سؤ ال بی مورد سعد وقاص ۹۵
- فصل پنجم : گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام با طلحه ، زبیر و عایشه ۹۵
- فصل ششم : گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام با خوارج ۱۰۸
- فصل هفتم : گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون جنگهای سه گانه ۱۱۵
- ۱۰۱ جنگ به فرماندهی امیرالمؤمنین علیه السلام فتنه نیست ۱۱۵
- ۱۰۲ گذشت حضرت از فرزندان عثمان ۱۱۶
- ۱۰۳ فرمان امیرمؤمنان درباره فراریان و مجروحان دشمن و گرفتن غنائم ۱۱۶
- ۱۰۴ زنان و بچه های اهل بغی (۱۹۹) اسیر نمی شوند ۱۱۷
- ۱۰۵ حکم غنیمت و اسیر گرفتن در جنگ با بغات ۱۱۷
- ۱۰۶ عفو بصریان ۱۱۸
- ۱۰۷ سخنان حضرت با جنازه کعب و طلحه ۱۱۹
- ۱۰۸ سرانجام زبیر و تاءسف امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۲۰
- ۱۰۹ چرا اصحاب جمل کشته شدند ۱۲۱
- ۱۱۰ حملات محمد حنفیه به لشکر شامیان ۱۲۱
- ۱۱۱ حمله شامیان و گول خوردن ساده لوحان ۱۲۳
- ۱۱۲ تسلیم مالک اشتر در برابر فرمان علی علیه السلام ۱۳۰
- ۱۱۳ پیش بینی محل قتل و عاقبت خوارج ۱۳۱
- فصل هشتم : گفتگوهای گوناگون امیرالمؤمنین علیه السلام ۱۳۲
- ۱۱۴ اعلام آمادگی اهل کوفه برای فرمانبرداری ۱۳۲
- ۱۱۵ گلایه حضرت از سستی کوفیان ۱۳۲
- ۱۱۶ لباس مندرس پیشوا ۱۳۳
- ۱۱۷ جلوگیری از تشریفات و احترامات بی جا ۱۳۳
- ۱۱۸ استقبال ایرانی ها و مخالفت حضرت با تشریفات طاغوتی ۱۳۳
- ۱۱۹ ارشاد مرد بصری ۱۳۵
- ۱۲۰ ارشاد مرد بصری به نقل دیگر ۱۳۷
- ۱۲۱ داد خواهی یک زن در گرمای روز ۱۳۸

- ۱۳۹ دلسوزی برای یتیمان و بیوه زنان
- ۱۴۰ توبیخ برخی از بزرگان کوفه و تمجید از مخنف بن سلیم (۲۳۱)
- ۱۴۱ دستور نحوه دریافت مالیات
- ۱۴۲ سیمای شیعیان
- ۱۴۳ مساوات در عطا میان عرب و عجم
- ۱۴۴ عقیل و درخواست از بیت المال
- ۱۴۴ شتاب در تقسیم بیت المال
- ۱۴۴ گفت و گو با نماینده پارسیان
- ۱۴۶ فروش شمشیر برای خرید لباس
- ۱۴۶ آرامش در بجهوه جنگ
- ۱۴۶ اعتراض به مذمت بیجا نسبت به دنیا
- ۱۴۷ پیش بینی نتیجه شورای شش نفره
- ۱۴۸ پاسخ به فرستاده عمویش عباس رضی الله عنه
- ۱۴۹ اجرای حد شرابخواری بر نجاشی
- ۱۴۹ اعتراض طارق بن عبدالله نسبت به اجرای حد بر نجاشی
- ۱۵۰ سخنان زیبای پیرمرد بیمار
- ۱۵۲ استدلال در پاسخ گفته انصار که امیری از ما و امیری از شما
- ۱۵۲ فصل نهم : پاسخ امیرالمؤمنین علیه السلام به برخی سخنان و پرسش ها
- ۱۵۲ ایجاد نخلستان
- ۱۵۲ حضور در نزد قاضی
- ۱۵۴ ملاقات با خواهر در فتح مکه
- ۱۵۵ مهمان شدن پدر و پسری در محضر علی علیه السلام
- ۱۵۶ هدایت با رفتار نیک
- ۱۵۷ برترین شاعران
- ۱۵۷ پیشنهاد خضاب و جواب حضرت
- ۱۵۷ سبب پیروزی

- ۱۴۷ پرسش برای یادگیری ----- ۱۵۷
- ۱۴۸ عیب جویی یهود و جواب حضرت ----- ۱۵۷
- ۱۴۹ هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد ----- ۱۵۸
- ۱۵۰ چشم دل بازکن که جان بینی ----- ۱۵۸
- ۱۵۱ فاصله حق و باطل ----- ۱۵۸
- ۱۵۲ رهبر محور جامعه ----- ۱۵۸
- ۱۵۳ مخالفت حضرت با پیش بینی منجم ----- ۱۶۰
- ۱۵۴ علم غیب از آن خداست ----- ۱۶۱
- ۱۵۵ موانع استجاب دعا ----- ۱۶۱
- ۱۵۶ بیان علت و ارث بودن حضرت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله ----- ۱۶۳
- ۱۵۷ قاتلان عثمان ----- ۱۶۴
- ۱۵۸ مفاهیم سنت ، یدعت ، فرقه و جماعت ----- ۱۶۴
- ۱۵۹ نشانه های بیم و امید ----- ۱۶۴
- ۱۶۰ زیباترین و زشت ترین آفریده ها ----- ۱۶۴
- ۱۶۱ پرسش اعتقادی در بحبوحه جنگ ----- ۱۶۵
- ۱۶۲ جواب پرسشهای یهودی ----- ۱۶۶
- ۱۶۳ پایه های اسلام و حد استغفار ----- ۱۶۷
- ۱۶۴ شکر نعمتها و پرده پوشی ها ----- ۱۶۸
- ۱۶۵ تهدید به ترور ----- ۱۶۸
- ۱۶۶ لزوم صداقت در ستایش ----- ۱۶۸
- ۱۶۷ نام آوری در باطل ----- ۱۶۹
- ۱۶۸ این مسلمان نمایان را چه بنامیم ؟ ----- ۱۶۹
- ۱۶۹ شجاعت و بزرگواری در جنگ ----- ۱۷۰
- پی نوشت ----- ۱۷۰
- تا ۶۹ ----- ۱۷۰
- تا ۷۰ تا ۱۶۴ ----- ۱۷۸

۱۸۷ ----- ۲۵۹ تا ۱۶۵

۱۹۷ ----- ۲۳۳ تا ۲۶۰

۲۰۲ ----- درباره مرکز

هدایت و سیاست در پرتو گفتگوهای امیرالمومنین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: عبداللهی، مهدی، ۱۳۲۸ -

عنوان و نام پدیدآور: هدایت و سیاست در پرتو گفتگوهای امیرالمومنین علیه السلام / تهیه و تنظیم مهدی عبداللهی.

مشخصات نشر: قم: پیام امام هادی علیه السلام، ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری: ۳۲۴ ص.

شابک: ۸۰۰۰ ریال ۹۶۴-۹۰۰۶۹-۶-۶؛ ۱۲۵۰۰ ریال (چاپ چهارم)؛ ۲۶۰۰۰ ریال (چاپ پنجم)؛ ۴۰۰۰۰ ریال (چاپ ششم)

یادداشت: چاپ چهارم: زمستان ۱۳۸۵.

یادداشت: چاپ پنجم: ۱۳۸۸.

یادداشت: چاپ ششم: ۱۳۸۹.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۱۰ - ۳۱۲.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- کلمات قصار

رده بندی کنگره: ۵/۳۹/۵BP/ک ۸ ۲۳ ۱۳۷۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱۵

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۹-۲۳۱۶۶

سرآغاز

سخن و نوشتار باید به مقتضای حال و مناسب زمان و مکان باشد تا سودمند افتد و برای شنونده و خواننده شیرین و آموزنده باشد و به سوی مقصود رهنمون شود. در برخی زمینه ها و زمانها گفتگو و سخن میان دو یا چند تن از خطبه و سخنرانی اثر بخش تر و کارایی آن در تفهیم نکات ظریف و مطالب دقیق افزونتر است، هم در خود آنها و هم در دیگران که گزارش آن گفتگو را می شنود و یا می خوانند؛ به خاطر سپردن یک گفتگو هم بسیار آسانتر از حفظ یک خطبه یا نامه است.

از این رو اندیشمندانی را می بینیم که گوهرهای پربهای دانش را در قالب گفتگو مطرح کرده اند، که نمونه آن افلاطون،

کلیله و دمنه و قصه یوذاسف و بلوهر ، در زمینه های فلسفی ، اجتماعی و اخلاقی است که اهمیت و جاذبه خود را تا به امروز

حفظ

نموده اند .

در قرآن کریم و احادیث شریف نیز گفت و شنوهای بسیاری با هدف تعلیم و تربیت نقل شده است ، با این تفاوت که همه آنها گفتگوهای واقعی است نه مثالی و فرضی .

بخشی از احادیث بازتاب گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام با افراد گوناگون از دوست و دشمن و خویش و بیگانه است که فراهم آوردن ، ترجمه و ارائه آن ها به مناسبت سال آن حضرت سودمند به نظر آمد و در ارشاد و هدایت و بیان روش حکومت و سیاست راهگشا است .

کتاب حاضر گزینشی است از این گفتگوها که در آغاز کار اندک تصور می شد و با بررسی منابع و مشاهده کثرت موارد ، عرضه کامل آن ها به فرصتی دیگر که باز توفیق الهی رفیق راه شود واگذار گردید .

فصل اول : گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام و حسنین علیهما السلام :

۱ برادری با رسول خدا صلی الله علیه و آله

پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله میان اصحابش پیمان برادری برقرار کرد ، علی علیه السلام عرض کرد : میان اصحاب برادری برقرار کردید و مرا وانهادید ، حضرت فرمود : تو برادر منی ، آیا دوست نداری هرگاه من فراخوانده شدم تو نیز خوانده شوی ، و هر وقت من از (لباس های بهشتی) پوشانده شدم تو نیز پوشانده شوی ، و آن گاه که من داخل بهشت شدم تو نیز وارد آن شوی؟! عرض کرد : بلی یا رسول الله . (۱)

۲ نبرد تا تسلیم دشمن

در جنگ خیبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از ناکامی دیگران در هجوم به قلعه های خیبر

، امیرالمؤمنین علیه السلام را احضار کرد و پرچم را به دست او سپرد، و فرمود: برو و باز مگرد تا آن که خداوند پیروزی را نصیب نماید، امیرالمؤمنین علیه السلام حرکت کرد و اندکی پیش رفت، آن گاه ایستاد و بدون این که به عقب برگردد فریاد کرد: یا رسول الله بر چه پایه ای با آنها بجنگم؟ فرمود: با آنها بجنگ تا گواهی دهند که معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده اوست. اگر این شهادت را دادند خون و اموالشان محترم است مگر به حقش (۲) و حسابشان با خدا است. (۳)

۳ اخلاص علی علیه السلام

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام بر عمرو بن عبدود (۴) پیروز شد ضربه نهایی را وارد نکرد. اصحاب که از دور ناظر بودند درباره آن حضرت سخنانی می گفتند و در آن میان حدیفه از آن حضرت دفاع می کرد. رسول خدا فرمود: ای حدیفه (۵) کوتاه بیا، چرا که علی علت توقفش را خواهد گفت. آن گاه علی علیه السلام ضربت خود را به عمرو وارد کرد.

هنگامی که برگشت، پیامبر صلی الله علیه و آله علت را جویا شد. علی علیه السلام گفت: عمرو، مادرم را دشنام داد و آب دهان به رویم انداخت، من ترسیدم اگر در آن حال او را بکشم به خاطر خودم باشد. از این رو او را رها کردم تا آنچه (از خشم و ناراحتی) در من پدید

آمده بود فرو نشیند ، آن گاه او را به خاطر خدا کشتم . (۶)

۴ تسیحات فاطمه زهرا علیها السلام

دستاس کردن ، دست های فاطمه علیها السلام را آزرده بود . علی علیه السلام به او گفت : نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برو و خدمتگزاری بخواه .

فاطمه زهرا علیها السلام دو مرتبه رفت ، اما ملاقات با پیامبر صلی الله علیه و آله دست نداد . رسول خدا صلی الله علیه و آله به منزل فاطمه آمد و فرمود : با خبر شدم دوبار آمده سراغ مرا گرفته ای ، دخترم ! نیازت چیست ؟ فاطمه شرم کرد و چیزی نگفت . علی علیه السلام گفت : کار با آسیا دست های فاطمه را آزرده است . من پیشنهاد کردم خدمت شما برسد و خدمتکاری طلب کند .

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : آیا چیزی که باقی می ماند ، نزد شما محبوبتر است یا آنچه می خواهید ؟ علی علیه السلام عرض کرد : آنچه باقی می ماند .

فرمود : هنگامی که به رختخواب رفتید سی و سه مرتبه سبحان ، سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و چهار مرتبه الله اکبر بگویید ، که این صد بار یاد خدا برای شما از آنچه طلب کردید بهتر است .

امیرالمؤمنین می گوید : از هنگام سفارش رسول خدا هرگز آن را ترک نکردم . (۷)

۵ روش قضاوت

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را به سوی یمن اعزام نمود ، وی عرض کرد : آیا جوان کم

سن و سالی چون مرا که به قضاوت آشنا نیست ، نزد مردمانی کهن سال می فرستی ؟

رسول خدا دست مبارکش را بر سینه علی علیه السلام گذاشت و فرمود : خداوند قلب تو را هدایت کرده و ثبات خواهد بخشید . چون این که حرف دیگری را بشنوی . در این صورت نحوه قضاوت بر تو آشکار خواهد شد .

علی علیه السلام فرمود : بعد از آن هرگز قضاوتی بر من مشکل نشد و هرگز در قضاوت میان طرفین شک و تردیدی بر من عارض نگردید . (۸)

۶ منزلت علی علیه السلام نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله

در آستانه غزوه تبوک (۹) ، رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : چاره ای نیست ، یا باید من بمانم یا تو بمانی (۱۰) ، سپس علی علیه السلام را جانشین قرار داد و خود به سوی تبوک حرکت کرد .

میان مردم شایع شد که پیامبر به سبب دل نگرانی از علی او را همراه خود نبرده است . امیرالمؤمنین با شنیدن این خبر پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله حرکت کرد تا به آن حضرت رسید . رسول خدا فرمود : چرا آمدی ؟ ! عرض کرد شنیدم که مردم می گفتند : به سبب دل نگرانی مرا در مدینه گذاشتی ! حضرت فرمود : آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون به موسی باشی جز این که بعد از من پیامبری نخواهد بود . (۱۱)

۷ علی علیه السلام ، وارث

علم پیامبر صلی الله علیه و آله

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجدش میان گروهی از اصحاب از جمله ابوبکر ، عمر ، عثمان ، عبدالرحمن ، عبدالله بن ام عبدو و ابی بن کعب نشسته بود . دو نفر اخیر که از قاریان بودند آیاتی از قرآن را تلاوت کردند که در مورد نعمت های خداوندی و ایام الله بود ، پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از تذکرات و سخنانی از ایشان پرسید : نظرتان در مورد نخستین نعمتی که خداوند آن را مورد توجه شما قرار داد و به آن آزمایشتان کرد چیست ؟

صحابه همگی شروع به جواب دادن کردند و برخی نعمت های ظاهری از قبیل روزی ، لباس ، فرزندان و همسران را برشمردند .

وقتی گفتارشان پایان پذیرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و فرمود : یا اباالحسن تو هم نظرت را بگو یارانت گفتند .

علی علیه السلام عرض کرد : پدر و مادر فدایت باد ، من چگونه سخن بگویم در حالی که خداوند ، ما را به وسیله شما هدایت کرده است .

رسول خدا فرمود : در عین حال نظرت را بیان کن و بگو : اولین نعمتی که خداوند به تو بخشید و به وسیله آن تو را آزمود چیست ؟

علی علیه السلام گفت : این که خداوند جل ثنائه مرا آفرید در حالی که چیزی در خور ذکر نبودم .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : راست گفتی ، دومین نعمت چه بود ؟

علی علیه السلام : این که مرا مورد محبت خود

قرار داد ، هنگامی که مرا آفرید و زنده ام قرار داد نه مرده .

رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته سؤال می کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ می داد . تا این که در مرتبه یازدهم عرض کرد : یا نبی الله ، نعمت های خدا فراوان و پاکیزه اند و اگر بخواهید نعمت های خدا را بشمارید نتوانید . (۱۲)

رسول خدا تبسمی کرد و فرمود : یا ابوالحسن گوارایت باد حکمت . گوارایت باد دانش . تو وارث علم منی و پس از من آنچه را که امتم در آن اختلاف می کنند تو بیان می کنی . هر کس تو را به خاطر دینت دوست بدارد و از تو سر مشق بگیرد از کسانی است که به صراط مستقیم راه یافته است و هر کس از راهنمایی تو سر بر تابد و تو را دشمن بدارد ، در روز جزا ، در حالی خداوند را دیدار می کند که از خیر بهره ای ندارد . (۱۳)

۸ بهترین عمل ماه رمضان و پیشگویی شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام

امیرالمؤمنین علیه السلام گوید : هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطبه معروف خود را در مورد فضایل ماه مبارک رمضان با مطلع ائیهها الناس قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکه و الرحمه و المغفره بیان فرمود ، من بلند شدم و گفتم : یا رسول الله ! بهترین اعمال این ماه کدام است ؟

فرمود : ای ابوالحسن ، بهترین اعمال این ماه پرهیز از محرمات خدای عزوجل است ، و سپس گریست .

گفتم

: یا رسول الله چه چیز موجب گریه شما شد؟ فرمود: یا علی اشک من به خاطر آن چیزی است که در این ماه از تو حلال می شمارند، گویا تو را می بینم که برای پروردگارت نماز می گزاری و سنگدل تر از همه پیشینیان و رفیق پی کننده شتر ثمود بر می خیزد و ضربتی بر فرق تو می زند که در اثر آن محاسنت خضاب می شود.

گفتم: یا رسول الله، آیا در آن حال دینم سلامت است؟

فرمود: سلامت است. سپس فرمود: یا علی هر کس تو را بکشد مرا کشته است. هر کس تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است، هر کس تو را ناسزا گوید مرا ناسزا گفته است. زیرا تو به منزله نفس من هستی، روح تو از روح من و سرنوشت تو از سرشت من است. خداوند تبارک و تعالی مرا و تو را آفرید و ما دو تن را برگزید. مرا برای نبوت و تو را برای امامت، هر کس امامت تو را انکار کند نبوت مرا انکار کرده است.

یا علی تو وصی من و پدر فرزندان من و همسر دخترم و جانشین من در میان امتم در حال حیات و بعد از مرگ من هستی. امر تو امر من و نهی تو نهی من است. سوگند به آن که مرا به نبوت مبعوث کرد و مرا بهترین مردم قرار داد، که تو حجت خدا بر خلقش و امین او بر سرش و جانشین او بر

۹ فتنه و آزمایش امت بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای اهل بصره خطبه می خواند و آنها را از پیشامدهای آینده خبر می داد ، مردی به پا خاست و گفت : ای امیرالمؤمنان ، ما را از فتنه آگاه ساز ، آیا در این باره از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسش کرده ای ؟

حضرت فرمود : وقتی آیه شریفه الم . اءحسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون (۱۵) نازل شد ، دانستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان ما باشد فتنه بر ما نازل نخواهد شد . از این رو از وی پرسیدم این فتنه ای که خداوند متعال به تو خبر داده است چیست ؟ فرمود : یا علی امت من بعد از من (دچار فتنه گردیده و) آزمایش خواهند شد .

رسول الله ، در جنگ احد که شماری از مسلمانان شهید شدند و شهادت از من باز داشته شد و این امر بر من ناگوار آمد ، آیا نفرمودی : بشارت باد تو را که سرانجام شهید خواهی شد .

حضرت فرمود : چنین است ؛ آیا در آن هنگام صبر تو چگونه خواهد بود ؟ گفتم : یا رسول الله چنین موردی از موارد صبر نیست بلکه از موارد بشارت و سپاس است . (۱۶)

۱۰ سخنان صدیقه طاهره با امیرالمؤمنین بعد از ایراد خطبه در مسجد

فاطمه زهرا علیها السلام پس از ایراد خطبه در مسجد و در

اجتماع مهاجر و انصار ، به منزل بازگشت . در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام چشم به راه بود و طلوع آن (ماه تابان) را انتظار می کشید .

فاطمه علیها السلام چون به خانه در آمد ، به امیرالمؤمنین علیه السلام چنین خطاب کرد :

ای پسر ابوطالب ، همانند طفل در شکم مادر پرده نشین شده و چون شخص متهم عزلت گزیده ای . تو که شهپر مرغان شکاری را در هم شکستی اکنون دستخوش پرهای جوجه مرغان بی بال شده ای !

این فرزند ابوقحانه به زور و ستم عطای پدرم و قوت و معیشت دو پسر را باز ستاند و در مظلومیت من کوشش بسیار کرد و در مقام مجادله دشمنی را به نهایت رساند ، این در حالی بود که انصار یاری خود را از من دریغ داشتند و مهاجران رشته محبت و خویشی را بریدند و مردم از حق من چشم پوشی کردند ، (اینک) نه یآوری برای دفاع از حق خود دارم و نه مانعی در مقابل ستم ، انباشته از خشم و اندوه ، برون رفتم و بدون گرفتن حق از ستمگر باز گشتم .

و تو ، آن روز غبار تسلیم بر چهره ات نشست که شدت و جرات خود را وانهادی و پس از آن که گردن گرگان را در هم شکستی خاک نشین شدی !

نه گوینده ای را باز داشتم و نه مزیتی به دست آوردم و اختیاری ندارم . ای کاش لختی پیش از این حال و قبل از این ذلت جان می سپردم . یاور من در مقابل ستم ابوبکر و

حمایت تو خداست !

وای بر من هر صبح و هر شام ، تکیه گاهم از دست رفت و بازویم سست شد . من به پدر شکایت می برم و انتقام جویی را به خدا واگذار می کنم .

بار خدایا ! حول و قوه تو شدیدتر و بدتر از آنها و عذاب و مجازات تو سخت تر است .

امیرالمؤمنین صلی الله علیه و آله فرمود :

وای و شر برای تو نیست ، بلکه برای دشمن بد خواه توست . خشم خود باز دار ای دخت رسول برگزیده وای یادگار نبوت ، من در وظیفه دینی خود سستی نکرده ام و در حد توان خود کوتاه نیامده ام . اگر قوت زندگی را منظور داری ، روزی تو ضمانت شده و کفیل تو امین است و آنچه از اجر آخرت برای تو فراهم و ذخیره شده از آنچه از تو باز داشته اند بهتر است . همه را به حساب خدا بگذار !

فاطمه علیها السلام گفت : خدا مرا کافی است ؛ و آن گاه سکوت اختیار کرد . (۱۷)

۱۱ چهار چیز موجب سعادت است

امام حسن علیه السلام می گوید : هنگامی که ابن ملجم به امیرالمؤمنین ضربت زده بود و حضرت در حال تسلیم جان بود نزد وی رفتم . ناراحت شدم و بی تابی کردم .

حضرت فرمود : آیا بی تابی می کنی ؟ گفتم : چگونه نکنم که شما را به این حال می بینم ؟

فرمود : آیا چهار چیز تو را آموزش ندهم که اگر آنها را حفظ کنی سعادت مند می شوی و اگر ضایع گردانی دنیا و آخرت

از دست تو می رود؟

فرزندم هیچ بی نیازی ای بزرگتر از عقل و هیچ فقری همانند جهل و هیچ وحشتی شدیدتر از خودپسندی و هیچ زندگی ای گواراتر از حسن خلق نیست. (۱۸)

۱۲ پیش بینی حکومت مروان و فرزندانش

مروان بن حکم در جنگ جمل اسیر شد. امام حسن و امام حسین علیه السلام از او شفاعت کردند و حضرت رهایش کرد. حسین گفتند: یا امیرالمؤمنین (او) با شما بیعت می کند.

حضرت فرمود: مگر بعد از مرگ عثمان با من بیعت نکرد؟ من نیازی به بیعت او ندارم، دست او دست یهودی است، اگر با دست خود با من بیعت کند با پشت خود بیعت شکنی خواهد کرد. آگاه باشید برای او امارت و حکومتی بسیار کوتاه خواهد بود به اندازه ای که سگی بینی اش را بلیسد. (۱۹) و او پدر چهار رئیس است. (۲۰)

فصل دوم: گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب و یاران

۱۳ شکستن و تقسیم ظرف های طلا و نقره

زاذان (۲۱) گوید با قبر (۲۲) به نزد علی علیه السلام رفتیم. قنبر گفت: یا امیرالمؤمنین برخیز که برای شما گنجینه ای نهفته ام. علی علیه السلام گفت: چه گنجینه ای؟ گفت با من بیایید. علی علیه السلام برخاست و با او به خانه رفت. دو جوال پر از جام های زر و سیم بود. گفت: یا امیرالمؤمنین شما را عادت بر این است که هر چه هست میان مردم تقسیم می کنی و من اینها را برای شما اندوخته ام. علی

علیه السلام گفت: اگر آتشی فراوان به خانه من می افکندی از این خوش تر می داشتم. آن گاه شمشیر بر کشید و بر آن جوال ها زد، جام ها به اطراف پراکنده شدند، در حالی که از هر یک نیمی یا ثلثی بریده شده بود. سپس فرمان داد که آنها را تقسیم کنند و شروع کرد به خواندن این شعر:

هذا جنای و خیاره فیه

اذ کل جان یده الی فیه (۲۳)

آن گاه فرمود:

ای سیم سپید، دیگری جز مرا بفریب؛ وای طلای زرد دیگری جز مرا بفریب.

در بیت المال چند سوزن بزرگ و کوچک بود، گفت: اینها را هم تقسیم کنید. مردم گفتند ما را نیازی به آنها نیست. علی علیه السلام گفت: سوگند به آن که جانم به دست اوست، باید بد و خویش را با هم بستانید. (۲۴)

۱۴ پشتیبانی سران و افراد قبیله طی از امیر مؤمنان

چون امیرالمؤمنین علیه السلام در مسیر حرکت از مدینه به بصره، در تعقیب ناکثین، از منزل ربذه (۲۵) حرکت کرد، عبدالله بن خلیفه طایی که در منزل فید (۲۶) فرود آمده بود با حضرت ملاقات کرد؛ و امیرالمؤمنین علیه السلام او را نزدیک خود ساخت.

عبدالله گفت: سپاس خداوندی را که حق را به اهلش برگرداند و آن را در جایگاه خود قرار داد، خواه کسانی از این امر ناخشنود باشند یا شادمان گردند. به خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله را هم دوست نداشتند و با او جنگ و ستیز

برخاستند و خداوند مکر آن ها را به سینه هایشان برگرداند و پیش آمد بد برایشان قرار داد . به خدا سوگند ، برای حفظ و مراعات حق رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر مکانی همراه تو مجاهده خواهیم کرد .

علی علیه السلام به او خوش آمد گفت و او را در کنار خود نشانده او رفیق و دوستدار حضرت بود و حضرت شروع کرد درباره مردم از او سؤال کردن ، تا این که از ابوموسی اشعری (۲۷) پرسید . عبدالله گفت : من به او اطمینان ندارم ، و خاطر جمع نیستم که اگر کمکی بیابد و ضد تو اقدام نکند .

حضرت فرمود : او در نظر من هم امین و خیرخواه نیست و لیکن آنهایی که پیش از من بودند محبت او را جلب کردند و او را حاکم و بر مردم مسلط نمودند . من تصمیم بر عزل او داشتم . اشتر از من خواست که او را باقی بگذارم و من هم با ناخشنودی پذیرفتم و بر کناری او را به فرصتی دیگر گذاشتم .

در همین حال سیاهی بزرگی از طرف کوه های طی پدیدار شد . امیرالمؤمنین فرمود : ببینید این سیاهی چیست ؟ سواران رفتند و چیزی نگذشت که باز گشتند و گزارش دادند : اینان طایفه طی هستند که به سوی تو می آیند و همراه خود گوسفند ، شتر و اسب دارند . برخی از آنها هدیه و کرامت خود را می آورند و برخی می خواهند همراه تو به سوی دشمن بروند .

علی علیه السلام فرمود : خداوند قبیله

طی را جزای خیر دهد و خداوند مجاهدان را بر نشستگان با اجر عظیم برتری داده است (۲۸) چون به حضرت رسیدند سلام کردند . عبدالله می گوید : به خدا آنچه از اجتماع و زیبایی شکل و هیئت ایشان دیدم مرا مسرور کرد و هنگامی که سخنگویان صحبت کرد چشمم روشن شد . چرا که گوینده ای بلیغ تر از خطیشان ندیده بودم .

آن گاه عدی بن حاتم طائی (۲۹) از میانشان بر خاست . حمد و ثنای الهی به جای آورد و سپس گفت : من در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله ایمان آوردم و زکات پرداخت کردم و پس از آن حضرت با مرتدان جنگیدم و هدفم ثواب پروردگار بود ، و ثواب کسی که نیکوکار و پرهیزکار باشد بر خداوند است . به ما خبر رسید که مردانی از اهل مکه بیعت شکسته و از روی ستم با تو به مخالفت برخاسته اند . ما آمده ایم تا تو را در مسیر حق یاری کنیم ، اکنون ما تحت فرمان تویم به آنچه دوست داری ما را مأمور کن .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : خداوند قبیله شما را از جانب اسلام و اهلش جزای خیر دهد . همانا شما اسلام را با میل و رغبت پذیرفتید و با مرتدان ستیز کردید و آهنگ یاری مسلمانان دارید .

آن گاه شخصی به نام سعید برخاست و گفت : یا امیرالمؤمنین برخی از مردم به بیان آنچه در دل دارند توانا هستند و بعضی نمی توانند آنچه در دل دارند به زبان بیاورند .

اگر بخواهند این کار را بکنند به زحمت می افتند و اگر سکوت کنند غصه و پیچش آن در دل آزرده شان می کند . من نمی توانم آنچه در دل دارم برای تو به زبان بیان کنم ولیکن تلاش خواهم کرد که مطلب خود را برسانم و الله ولی التوفیق .

من در نهان و آشکار خیر خواه تو هستم و با دشمنان تو در همه جا خواهم جنگید . برای تو حقی را معتقدم که نه نسبت به پیشینیان تو این اعتقاد را داشتم و نه امروز نسبت به کسی از اهل زمان تو دارم . به جهت فضیلت تو در اسلام و نزدیک بودن تو به پیامبر ، و من هرگز از تو جدا نخواهم شد تا پیروز شوی یا در پیش روی تو به شهادت برسم .

امیرالمؤمنین به او فرمود : خداوند تو را رحمت کند . زیانت آنچه را در ضمیرت بود آشکار کرد ، از خدا می خواهیم که عافیت را روزی تو گرداند و بهشت را به تو پاداش دهد . (۳۰)

۱۵ بی ارزش بودن ریاست مگر برای برپایی حق

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از مدینه به سوی بصره عازم شد در ریزه توقف کرد . در آنجا با آخرین گروه های حجاج مواجه شد ، که اجتماع کردند تا از سخنان حضرت بشنوند . حضرت در خیمه خود بود .

ابن عباس (۳۱) می گوید : من وارد شدم دیدم حضرت کفش خود را تعمیر می کند گفتم : به این که امر ما را اصلاح کنی نیازمندتریم از آنچه انجام می دهی . حضرت چیزی نفرمود تا این که کارش

را تمام کرد و آن کفش را در کنار لنگه دیگرش قرار داد. آن گاه فرمود: این کفش را قیمت کن! گفتم: ارزشی ندارد! فرمود: در عین حال. گفتم: پاره ای از درهم! فرمود: سوگند به خدا این دو لنگه کفش (بی ارزش) برای من محبوبتر است از کار (ریاست) شما؛ مگر این که حقی را به پا دارم یا باطلی را دور سازم. (۳۲)

همین معنی به نقل دیگری چنین آمده است:

ابن عباس می گوید: هنگام حرکت به سوی بصره، در ذی قار (۳۳) به محضر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم در حالی که پارگی کفش خود را می دوخت، به من فرمود: این کفش چند می ارزد؟ گفتم: ارزشی ندارد.

فرمود: سوگند به خدا این کفش از ریاست بر شما برای من محبوبتر است، مگر این که حقی را اقامه یا از باطلی جلوگیری کنم. (۳۴)

۱۶ مزده ملاقات به حارث همدانی

حارث همدانی در حالی که مریض بود و به سختی به وسیله عصا راه می رفت با گروهی از شیعیان به محضر علی علیه السلام شرفیاب شد. حارث نزد آن حضرت منزلتی داشت و امام علیه السلام از او استقبال کرد و احوال پرسید.

حارث گفت: یا امیرالمؤمنین روزگار پیرم کرده، ولی آنچه مرا بیشتر آتشین و محزون ساخت، بگو مگوی یارانت در جلوی خانه ات می باشد.

حضرت فرمود: درباره چه چیزی گفتگو می کردند؟

گفت: درباره

تو و سه نفر پیش از تو ، گروهی افراط و غلو می کردند ، گروهی میانه رو بودند و گروهی مردد و اهل شک ، که نمی دانند پیش بروند یا کوتاه بیایند .

حضرت فرمود : ای برادر همدان بس است ، سپس فرمود : بهترین شیعیان من گروه میانه رو هستند که غلو کنندگان و واپس ماندگان به سوی آنان باز می گردند .

در ادامه فرمود : ای حارث به تو مژده می دهم که هنگام مرگ و در کنار صراط و بر لب حوض (کوثر) و هنگام مقاسمه مرا خواهی شناخت . (۳۵)

حارث پرسید : مقاسمه چیست ؟

فرمود : تقسیم آتش ، که من آن را به درستی تقسیم می کنم و می گویم : این دوست من است او را رها کن ، و این دشمن من است ، او را بگیر . (۳۶)

۱۷ توصیف اصحاب

روزی مردم در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و موقعیت را مناسب تشخیص داده به حضرتش عرض کردند : درباره اصحابت برای ما سخن بگو . حضرت فرمود : کدام اصحابم ؟ گفتند : اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : همه اصحاب آن حضرت اصحاب منند ، کدامشان منظور است ؟ گفتند : افرادی که آنها را یاد می کنی و برای آنها درود می فرستی . فرمود : کدامشان ؟ گفتند : عبدالله بن مسعود . فرمودن سنت را فرا گرفت و قرآن را تلاوت کرد ، و این از جهت دانش برای او کافی بود . . .

گفتند : حذیفه ؟

فرمود : نام منافقان

را یاد گرفت و از مشکلات پرسش کرد و آنها را گشود . اگر از او درباره آنها پرسید او را دانشمند خواهید یافت .

گفتند : ابوذر ؟

فرمود : علم را دریافت و بخیل و حریص بود : بخیل در دینش و حریص بر دانش . او زیاد پرسش می کرد . گاهی جواب داده می شد و گاهی از جواب محروم می گشت . وجود او از علم لبریز و سرشار شد .

گفتند : سلمان ؟

فرمود : سلمان مردی از ما اهل بیت است . چه کسی برای شما مثل لقمان حکیم است ؟ علم نخست را اندوخت و دانش آخر را آموخت ، کتاب اول و آخر را خواند و دریای بی پایان است .

گفتند : عمار یاسر ؟

فرمود : او مردی است که خداوند ایمان را به گوشت ، خون ، استخوان ، مو و پوست او آمیخت و لحظه ای از حق جدا نمی شود حق به هر سو که باشد او هم در آن سواست ، و آتش را نسزد که حتی جزئی از او را فراگیرد .

گفتند : یا امیرالمؤمنین ، پس از خودت سخن بگو .

فرمود : بس است . خداوند از خودستایی نهی کرده است .

کسی گفت : خداوند عزوجل می فرماید : و اءما بنعمه ربك فحدث . (۳۷)

فرمود : اینک شما را از نعمت پروردگارم آگاه می کنم : من به گونه ای بودم که هرگاه (از رسول خدا) سؤال می کردم پاسخ می شنیدم ، و هنگامی که ساکت می شدم (به وسیله آن حضرت)

سر سخن باز می شد؛ از این رو من دانش فراوانی را در بر گرفته است . (۳۸)

۱۸ عفو مسیب بن نجبه و واگذاری مسؤ ولیت جدید

معاویه ، عبدالله بن مسعده فزاری را فرا خواند و او را با ۱۷۰۰ تن به تیما (۳۹) اعزام کرد و فرمان داد هر عربی را که دید بیازماید ، هر کس مطیع او باشد از او بیعت بگیرد و هر کس مخالفت کند حساب او را با شمشیر تسویه کند ، سپس به سوی مدینه و مکه و سرزمین حجاز برود و هر روز گزارش کار خود را به او ارسال نماید .

عبدالله بن مسعده به انجام مأموریت خود پرداخت و خیر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسید . حضرت مسیب بن نجبه فزاری را با گروهی از مردم در پی او فرستاد و فرمود : ای مسیب ، تو از کسانی هستی که من به صلاح و نیرومندی آنها اطمینان دارم .

مسیب حرکت کرد و به تیما رسید . گروهی از قبیله فزاره به عبدالله بن مسعده پیوستند و گروهی به مسیب چرا که هر دو از آن قبیله بودند . سرانجام نیروهای دو طرف درگیر شدند و ابن مسعده زخمی شد . شماری از یارانش بدون توجه به او به شام گریختند و گروهی با او باقی ماندند که آنها نیز به یک چهار دیواری کهنه در کنار دژ تیما پناه بردند .

مسیب پیرامون آن هیزم جمع کرده آتش افروخت . آنها مسیب را قسم دادند که آنها را به آتش نسوزاند . مسیب دستور داد آتش را خاموش کردند ، شب هنگام یکی از یاران مسیب که نگهبان شکاف

و راه فرار به سوی شام بود ، راه را گشود و آنها از محاصره گریخته به شام رفتند .

چون صبح شد مسیب هیچ کس را در میان چهار دیواری نیافت . یکی از یارانش اجازه خواست تا فراریان را تعقیب کند . مسیب اجازه نداد . آن گاه به سوی امیرالمؤمنین بازگشت .

خبر ماجرا پیشتر به امیرالمؤمنین علیه السلام رسیده بود . از این رو به مسیب چند روز اجازه ملاقات نداد . سپس او را احضار نموده توبیخ کرد و فرمود : سستی کردی و فرصت را از دست دادی . مسیب پوزش خواست و گروهی از بزرگان کوفه وساطت کردند که حضرت از او راضی شود . حضرت جوابی نفرمود و او را به یکی از ستون های مسجد بست و به قولی حبس کرد سپس او را خواست و فرمود : درباره تو افرادی وساطت کردند که تو پیش من از آنها امید بخش تری . من دوست نداشتم کسی از ایشان منتهی بر تو داشته باشد . آن گاه از او اظهار رضایت کرد و وی را به همراه عبدالرحمان بن محمد کندی مأمور جمع آوری صدقات (زکات) کوفه نمود . سپس از آنها حسابرسی کرد . چون اشکالی بر آنها نیافت . مأموریتشان را تمدید کرد و فرمود :

اگر همه مردم مثل این دو مرد صالح بودند هیچ گله داری زیان نمی دید ، اگر (چه) گوسفندان خود را بدون چوپان رها می کرد؛ هیچ زن مسلمانی زیان نمی دید اگر (چه) در به روی او نمی بستند و او را

حفاظت نمی کردند؛ هیچ بازرگانی دچار ضرر نمی شد اگر (چه) متاع خود را در فضای باز قرار می داد. (۴۰)

۱۹ غذای مخصوص امیر مؤمنان علیه السلام

امیرالمؤمنین مردم را در رجب (۴۱) کوفه اطعام می کرد. پس از آن خود به منزل می رفت و غذا می خورد. یکی از یاران حضرت می گوید: گمان کردم آن حضرت در منزل غذای بهتری از غذای مردم میل می کند. از این رو با مردم غذا نخوردم و هنگام رفتن امیرالمؤمنین علیه السلام با وی همراه شدم. حضرت سؤال کرد غذا خوردی؟ گفتم: نه. فرمود با من بیا. پس به منزل آن حضرت رفتیم. علی علیه السلام صدا کرد: یا فضه! خادمی سیاه آمد. فرمود: غذای ما بیاور؛ و او چند گرده نان و کوزه شیر آورد و در بشقابی ریخت و نان ها را در آن ترید کرد. در حالی که سبوس آن آشکار بود، گفتم اگر دستور می دادی آرد را الک کنند بهتر بود.

حضرت گریست و فرمود: در خانه رسول خدا هرگز الک ندیدم. (۴۲)

۲۰ رعایت اعتدال در کیفر

امیرالمؤمنین علیه السلام روز دوشنبه ۱۲ رجب سال ۳۶ هجری بعد از پیروزی در جنگ جمل، در حالی که بزرگان مردم و اهل بصره آن حضرت را همراهی می کردند، از بصره به کوفه آمد.

اهل کوفه به استقبال شتافتند و تبریک گفتند: سپس عرضه داشتند، یا امیرالمؤمنین، کجا وارد می شوی؟ آیا در قصر منزل می کنی؟ فرمود: نه، در رجب وارد می شوم، پس از نزول در رجب به سوی مسجد اعظم رفت و دو

رکعت نماز به جا آورد . سپس بر منبر رفت و خطبه خواند . در خطبه پس از حمد و ثنا و صلوات و درود ، فضیلت اهل کوفه را یاد آور شد و آنها را از پیروی هوای نفس و آرزوهای طولانی باز داشت و در پایان فرمود : شماری از کوفیان در یاریم کوتاهی کرده اند . من آنها را سرزنش می کنم و شما هم از ایشان دوری کنید و حرف هایی که دوست ندارند به ایشان بشنوانید تا خود را اصلاح کنند .

مالک بن حبيب یربوعی فرمانده نیروهای انتظامی امیرالمؤنین علیه السلام به پا خاست و گفت : به نظر من این مقدار مجازات اندک است سوگند به خدا اگر فرمان دهی آنها را می کشیم .

امیرالمؤنین فرمود : ای مالک از حد گذشتی و در دشمنی فرو رفتی !

مالک گفت : کارآیی برخی سختگیری ها و ستم ها بیشتر است و شما را از مصالحه با دشمنان بی نیاز می کند .

امیرالمؤنین علیه السلام فرمود : خداوند این گونه حکم نکرده است بلکه یک نفر در مقابل یک نفر قرار دارد ، ستم برای چیست ؟

خداوند می فرماید : هر کسی مظلوم کشته شود برای ولی او سلطه (و حق قصاص) قرار دادیم ، اما در قتل اسراف نکند چرا که او مورد حمایت (۴۳) است و اسراف در قتل این است که غیر از قاتل را بکشی و خداوند از آن نهی کرده است و این همان ستم است . (۴۴)

۲۱ گریه اصبح بر مفارقت امیر مؤمنان و درخواست حدیث

اصبح بن نباته (۴۵) می گوید :

وقتی حضرت مضروب شد با گروهی از اصحاب به در خانه حضرت رفتیم و در آنجا نشستیم . چون صدای گریه از خانه شنیدیم ما همه گریستیم . امام حسن علیه السلام بیرون آمد و گفت : امیرالمؤمنین می فرماید : به خانه هایتان بروید . دیگران رفتند ، اما من ماندم . صدای گریه در منزل شدیدتر شد ، من هم گریستم . باز امام حسن آمد و فرمود : نگفتم بروید . گفتم : یا بن رسول الله ، من طاقت ندارم . پاهایم نیز یاری نمی کند که بروم ، مگر این که امیرالمؤمنین را ببینم . باز گریه کردم .

امام حسن داخل شد . طولی نکشید که بازگشت و فرمود : وارد شو . وارد شدم و امیرالمؤمنین علیه السلام را در حالی دیدم که سرش را با عمامه ای زرد بسته بود و چهره حضرت نیز چنان زرد شده بود که نفهمیدم چهره زردتر بود یا عمامه . آن گاه افتادم و آن حضرت را بوسیدم و ناله کردم . فرمود : گریه کن ای اصبح به خدا سوگند (سفر من به سوی) بهشت است .

گفتم : فدایت شوم یا امیرالمؤمنین ، می دانم به سوی بهشت می روی ، من برای خود گریه می کنم که ترا از دست می دهم . یا امیرالمؤمنین فدایت شوم حدیثی از رسول خدا برایم بیان کن که گمان می کنم بعد از امروز هرگز از تو حدیثی نخواهم شنید . فرمود : بلی ، ای اصبح ، روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله

مرا فرا خواند و فرمود: ای علی بر منبر مسجد من برو و مردم را بخوان. سپس حمد و ثنای الهی را به جای آر و بر من درود فراوان بفرست و آن گاه بگو:

ای مردم من فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی شما هستم، آن حضرت به شما می گوید: لعنت خدا و لعنت ملائکه مقرب و لعنت انبیای مرسل و لعنت من بر کسی که به غیر پدرش نسبت برد، یا به غیر مولای خودش دعوت کند، یا در مزد اجیرش ظلم روا دارد.

من هم به مسجد رفته و بالای منبر قرار گرفتم. وقتی قریش و دیگر مردمی که در مسجد بودند مرا دیدند، به سوی من آمدند. من پیام رسول خدا را رساندم. کسی حرفی نزد جز عمر بن خطاب که گفت پیام را رساندی ولی سخنی مجمل آوردی. گفتم به رسول خدا می رسانم. به حضرت اطلاع دادم. فرمود: برو به مسجدم و بالای منبر قرار بگیر و حمد و ثنای خدا را به جای آور و بر من درود فرست و بگو:

ای مردم! چیزی برای شما نیاوردیم جز این که تاءویل و تفسیر آن پیش ما است؛ آگاه باشید همانا من پدر شما هستم، همانا من مولای شما هستم، همانا من اجیر شما هستم. (۴۶)

۲۲ عدی بن حاتم و فرمانبرداری از امیر مؤمنان

در مسیر کوفه امیرالمؤمنین علیه السلام به عدی بن حاتم توجه کرد و فرمود: ای عدی! آیا تو در آنچه هدف ما است با

ما شاهد و حاضر هستی؟

عدی گفت: من شاهد باشم یا غائب آنجایی هستم که تو دوست داری. اسبان ما آماده و نیزه های ما تیز و شمشیرهای ما کشیده و آخته است. اگر نظرت این باشد که پیش بتازیم، چنین کنیم و اگر راءى تو بر خودداری است چنین کنیم. ما تسلیم امر توایم، پس به آنچه می خواهی فرمان ده تا در امثال دستور تو شتاب کنیم. (۴۷)

۲۳ مناسب خوراک و پوشاک پیشوا با مردم ناتوان

احنف بن قیس (۴۸) گوید: شبی هنگام افطار بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم. فرمود: برخیز با حسن و حسین غذا بخور و خود به نماز ایستاد. وقتی از نماز فارغ شد کیسه ای را که مهر زده بود خواست و مقداری جو خرد شده از آن برداشت و باز آن را مهر کرد. گفتم: یا امیرالمؤمنین، ترا بخیل نمی دانستم. چرا این جو را مهر زدی؟! فرمود: از روی بخل این کار را نکردم، ولیکن واهمه دارم از این که حسن و حسین آن را با روغن یا چربی مخلوط کنند. گفتم: مگر حرام است؟!

فرمود: نه ولیکن وظیفه پیشوایان حق این است که وضع خوراک و پوشاک خود را با ضعیف ترین مردم بسنجند و به چیزی که آنها توان ندارند خود را امتیاز ندهند، تا فقیر با دیدن ایشان به آنچه دارد راضی شود و دارایشان را ببیند شکرگزاری و فروتنی اش افزون گردد. (۴۹)

۲۴ علی علیه السلام و خانه جاودان

سويد بن غفله می گوید: روزی در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم و دیدم که در خانه اش جز حصیر کهنه ای که حضرت روی آن نشسته بود چیزی نیست. گفتم: یا امیرالمؤمنین، تو حاکم و اختیاردار مسلمانان هستی و بیت المال به دست تو است. با این حال هیئت هایی بر تو وارد می شوند، در حالی که در خانه تو جز این حصیر نیست!

حضرت گریست و فرمود: ای سويد،

عاقل در منزل موقتی سامان نمی گیرد . پیش روی ما خانه جاودانی است . ما اثاث منزل را به آنجا فرستاده ایم و خود نیز به زودی به آنجا خواهیم رفت .

سوید گوید : سوگند به خدا سخن حضرت مرا به گریه وا داشت . (۵۰)

۲۵ علی علیه السلام و مشورت با یاران

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام مصمم شد به سوی شام حرکت کند ، مهاجرین و انصاری را که همراه آن حضرت بودند احضار کرد و در مورد تصمیم خود به مشورت پرداخت . آن حضرت پس از حمد و ثنای الهی چنین فرمود : شما راءى نیکو دارید ، بردبار هستید و سخن به حق می گوئید و رفتار و کردارتان مبارک است . تصمیم گرفته ایم که به سوی دشمن خود و شما حرکت کنیم . نظر خود را در این زمینه ابراز کنید .

بزرگان اصحاب از جمله هاشم بن عتبہ (۵۱) ، عمار یاسر (۵۲) و قیس بن سعد (۵۳) اظهار نظر کرده و بر لزوم بلکه سرعت حرکت به سوی شام تاءکید کردند .

سهل بن حنیف (۵۴) به نمایندگی از انصار و اهل مدینه سخن گفت و تسلیمشان را در مقابل فرمان حضرت بیان کرد و پیشنهاد نمود که در این مورد اهل کوفه را در جریان قرار دهد که اگر آن ها اطاعت و استقامت کنند روال کار بر مراد خواهد بود . (۵۵)

۲۶ تاکید و گواهی بر حقانیت مسیر

پس از سخنان علی علیه السلام در ذی قار و معرفی طلحه و زبیر و روشن کردن اهداف و بهانه های آن ها ، برخی از یاران طی سخنان اعلان موافقت و فرمانبرداری کردند ، ابو زینب ازدی نیز برخاست و چنین گفت :

سوگند به خدا اگر ما بر حق باشیم تو هدایت یافته ترین مایی و بیشترین سهم را در خیر داری ؛ و اگر پناه بر خدا گمراه باشیم در این صورت تو سنگین بارترین

و پرکناه ترین مایی . ما تصمیم گرفته ایم که به سوی این گروه برویم و دوستی با آنها را بریده و براءت و دشمنی با ایشان را آشکار کرده ایم . هدف ما از این کار آن مقصدی است که خدا می داند . به خدایی که آنچه را نمی دانستی به تو آموخت سوگندت می دهیم ، آیا ما بر حق نیستیم ؟ و آیا دشمن ما گمراه نیست ؟

حضرت فرمود : شهادت می دهم که اگر برای یاری دینت با نیت صحیح بیرون آمده ای و چنان که گفتی دوستی با آنها را قطع و دشمنی با ایشان را آشکار کرده ای ، تو در بهشت خدایی . مژده باد تو را ای ابوزینت که به خدا سوگندت تو بر حق هستی . شک نکن که تو با احزاب جهاد می کنی .

آن گاه ابوزینب چنین سرود :

سیر کنید به سوی احزاب که دشمنان پیامبرند .

همانا بهترین مردم یاوران علی هستند .

این هنگامی است که کشیدن شمشیر مشرفی (۵۶) زیبا است .

و نیز کشیدن افسار اسبان و حرکت دادن نیزه ها . (۵۷)

۲۷ توصیه به روشنگری به جای بدگویی

حجر بن عدی (۵۸) و عمرو بن حمق (۵۹) بیزاری و لعن اهل شام را آشکار می کردند . امیرالمؤمنین علیه السلام ، به آنان پیام داد که از این کار خودداری کنند .

آن دو پیش حضرت آمدند و گفتند : آیا ما بر حق نیستیم ؟ فرمود : بلی ، گفتند : آیا آنها باطل نیستند ؟ فرمود : بلی ، گفتند پس چرا بدگویی ایشان ما را باز

داشتی؟! فرمود: خوش نداشتم که شما لعنت کننده و بدگو باشید و آنها را فحش دهید و بیزاری بجویید. لیکن اگر روشنگری کنید و کارهای بد آنها را یادآور شوید و بگویید که روش و کردار آنها و چنان است این صحیح تر است و حجت را به گونه ای رساتر اتمام می کند.

گفتند: یا امیرالمؤمنین، پند تو را می پذیریم و به ادب تو اقتدا می کنیم. سپس عمرو بن حمق گفت: به خدا قسم یا امیرالمؤمنین، بیعت و دوستی من نسبت به تو نه به جهت خویشی و نه برای مال دنیا و نه به سبب امید به مقام و شهرت بوده است، بلکه دوستی من به جهت خصال پنجگانه تو است: تو پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و اولین تصدیق کننده اویی: همسر سرور زنان عالم، فاطمه، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله هستی؛ و در میان مهاجران در جهاد بیشترین سهم را داری. اگر ماءمور شوم صخره های سخت و سنگین را جا به جا و آب دریاها را بی کران را پیمانه کنم و روزگار من در حالی به سرآید که دوستان تو را نیرومند سازم و دشمن تو را سست گردانم، باز گمان نمی کنم تمام حقی را که از جانب تو بر عهده دارم، ادا کرده باشم.

امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: خداوندا، قلبش را با تقوا نورانی کن و به راه راست هدایت فرما. سپس فرمود: ای کاش در

لشکر من صد نفر مثل تو بود .

حجر عرض کرد : در آن صورت سپاهت اصلاح می گردید و شمار نیرنگ بازان و خیانت کاران اندک می شد . (۶۰)

۲۸ هر سخنی را نباید آشکار کرد

زیاد بن نضر حارثی (۶۱) به عبدالله بن بدیل بن ورقا (۶۲) می گفت : روزگار ما با شامیان بسیار خطرناک خواهد بود و جز افراد شجاع ، پاک نهاد ، متین و استوار ، صبر پیشه نخواهند کرد . به خدا ، گمان نمی کنم این روز از ما و ایشان جز افراد پست را باقی بگذارد .

عبدالله بن بدیل گفت . به خدا سوگند ، من نیز چنین می پندارم .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : این سخن را در سینه نگهدارید و آشکار نکنید و کسی آن را از شما نشنود (مبادا موجب سستی لشکریان شود) همانا خداوند ، شهادت را برای گروهی و مرگ را بر دیگران نوشته است ، و زندگی هر گروهی آن چنان که خداوند مقرر کرده است به پایان خواهد رسید . خوشا به حال مجاهدان در راه خدا و کشته شدگان در طاعت پروردگار . (۶۳)

۲۹ لزوم ماندن برخی افراد توانا در پشت جبهه

هنگام حرکت امیرالمؤمنین از کوفه به سوی صفین ، مالک بن حبیب فرمانده نیروهای انتظامی در حالی که زمام مرکب حضرت را به دست گرفته بود عرض کرد : یا امیرالمؤمنین ، مسلمانان را حرکت می دهی و آنها به اجر جهاد و شهادت نایل می شوند؛ و مرا در این بسیج همگانی ، اینجا باقی می گذاری؟! !

علی علیه السلام فرمود : آنها به هیچ پاداشی نمی رسند مگر این که تو نیز با آنها شریک هستی و وجود تو در اینجا لازم تر است از این که همراه آنها باشی .

مالک عرض کرد : (سمعا و

طاعه) از جان و دل فرمانبر دارم . (۶۴)

۳۰ ایوان مدائن ، آینه عبرت

یکی از یاران حضرت به نام حربن سهم بن طریف به آثار کسری نظاره و این شعر ابن یعفر تمیمی را زمزمه می کرد :

جرت الریاح علی مکان دیارهم

فکانما کانوا علی میعاد

باد بر زمین خانه هایشان وزید ، گویا موعده و وقت مقرر ایشان سرآمده بود .

علی علیه السلام فرمود : چرا آیه شریفه را نخواندی : کم ترکوا من جنات و عیون . . . چه بسا باغها و چشمه ها که از خود به جای گذاشتند ، و زراعت ها و قصرهای زیبا و گران قیمت ، و نعمت های فراوان دیگر که در میان آنها خوش بودند . آری این چنین بود ، و ما این نعمت های آنها را برای دیگران میراث قرار دادیم ، نه آسمان بر ایشان گریست و نه زمین ، و مهلتی به آنها داده نشد (۶۵) . آری آنها وارث بودند ولی خود ارث گذار شدند ، همانا ایشان شکر نعمت را به جا نیاوردند ، پس دستشان از نعمت دنیا به سبب معصیت تهی شد . بر حذر باشید از کفر نعمت که موجب نزول نعمت می شود . (۶۶)

خاقانی با اشاره به فرمایش حضرت چنین سروده است :

هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان

ایوان مدائن را آینه عبرت دان

پرویز که بر هر خوان زرین تره بنهادی

زرین تره کو بر خوان ؟ رو کم ترکوا بر خوان

۳۱ سستی پیروان حق و جدیت طرفداران باطل

عدی بن حاتم در جست و جوی امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در اثر کثرت کشته ها از روی جنازه ها و یا پاهای بریده و یا دست های قطع

شده گام بر می داشت ، تا آن که حضرت را در زیر پرچم های طایفه بکر بن وائل پیدا و عرض کرد : مگر ما نباید تا پای جان مقاومت کنیم ؟ !

حضرت فرمود : نزدیک بیا؛ و او نزدیک رفت تا گوشش نزدیک صورت حضرت قرار گرفت : حضرت فرمود : وای بر تو ، عموم کسانی که با من هستند با من مخالفت می کنند ، و معاویه در میان کسانی است که از او پیروی کرده و با او مخالفت نمی کنند . (۶۷)

۳۲ نا خشنودی از ناله و فریاد بر کشتگان و همراه شدن پیاده با سواره

امیرالمؤمنین هنگام بازگشت از صفین و گذر از محلات کوفه صدای گریه شنید پرسید : این صداها برای چیست ؟ گفتند : برای کشته شدگان در صفین گریه می کنند . حضرت فرمود : همانا شهادت آنان را که صابر بودند و برای رضای خدا کشته شدند گواهی می کنم . سپس هنگام عبور از محله شبامی ها صدای گریه و ناله بسیار شدیدی به گوشش رسید و حرب ابن شرحبیل شبامی به ملاقات حضرت نایل شد . حضرت فرمود : آیا زنانان بر شما غلبه کرده اند ؟ آیا آنها را از این ناله و فریاد باز نمی دارید ؟ حرب گفت : اگر دو یا سه خانه بود می توانستیم ولیکن از این محله یکصد و هشتاد نفر به شهادت رسیده اند و اهل همه خانه ها گریانند .

اما ما مردان گریه نمی کنیم و از شهادت ایشان خشنودیم .

علی علیه السلام فرمود : خداوند شهدا و در گذشتگان شما را رحمت کند . آن گاه حرب همراه امیرالمؤمنین که سواره بود

حرکت کرد . حضرت به او فرمود : برگرد ، و سپس ایستاد و فرمود : برگرد ، زیرا راه رفتن و همراهی کسی چون تو موجب اغوای والیان و سرافکنندگی مؤمنان است . (۶۸)

۳۳ پی آمد ناخوشایند همراهی پیادگان با سواره

امیرالمؤمنین علیه السلام سواره به میان اصحابش آمد . اصحاب پشت سر وی راه افتادند . حضرت برگشت و فرمود : کاری دارید ؟

گفتند : نه ، یا امیرمؤمنان ولیکن دوست داریم همراه شما بیاییم . فرمود : برگردید زیرا راه رفتن همراه سواره موجب فساد سواره و ذلت پیاده است .

بار دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام سواره می رفت و عده ای پشت سر او راه افتادند ، فرمود : برگردید ، زیرا سر و صدای کفش های پشت سر مردان مایه فساد دل های نابخردان است . (۶۹)

جویریة بن مسهر (۷۰) می گوید : پشت سر امیرالمؤمنین ، حرکت کردم ، فرمود : ای جویریة ، این احمقان هلاک نشدند مگر به جهت سر و صدای کفش ها در پشت سرشان ... (۷۱) .

۳۴ تقاضای ادامه خطبه شقشقیه

گویند چون امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه شقشقیه را خواند . مردی از اهل عراق بلند شد و نامه ای به دست حضرت داد . امام علیه السلام مشغول خواندن نامه شد . پس از پایان آن ابن عباس گفت : یا امیرالمؤمنین کاش خطبه را از آنجا که قطع کردی ادامه می دادی .

حضرت فرمود : هیهات یا ابن عباس تلک شقشقه هدرت ثم قرت ابن عباس هیهات ! شقشقه (۷۲) ای بود که صدا کرد و باز در جای خود قرار گرفت . عبدالله بن عباس می گوید : سوگند به خدا درباره هیچ سخنی همانند این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام متأسف نشدم (۷۳) چرا که حضرت همه آنچه

را که اراده کرده بود نگفت و خطبه را به پایان نبرد . (۷۴)

علی علیه السلام در این خطبه مسأله امامت و موقعیت خود را نسبت به خلفای پیشین مطرح کرده است .

۳۵ حضور معنوی هم اندیشان در دفاع از حق

وقتی خداوند متعال در جنگ جمل پیروزی را نصیب امیرالمؤمنین کرد ، یکی از یاران حضرت گفت : دوست داشتم برادرم فلانی با ما در این صحنه حاضر بود و می دید که چگونه خداوند تو را بر دشمنانت پیروز کرد .

امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید : آیا میل و محبت برادرت با ما است ؟

گفت : آری .

فرمود : او هم در این جنگ با ما بوده است ؛ و نیز در این جنگ کسانی که هنوز به دنیا نیامده اند با ما بوده اند . کسانی که در صلب مردها و رحم زن ها هستند؛ و روزگار ناگهان ایشان را بروز خواهد داد و ایمان به وسیله آنها نیرو خواهد گرفت . (۷۵)

۳۶ باز گذاشتن راه هدایت در عین لزوم جنگ

امیرالمؤمنین علیه السلام جریر بن عبدالله (۷۶) را برای گرفتن بیعت نزد معاویه فرستاد . در همان هنگام اصحاب حضرت پیشنهاد کردند که آماده جنگ با شامیان باشد .

حضرت فرمود : آمادگی من برای جنگ با اهل شام در حالی که جریر پیش ایشان است بستن در به روی شام و بازداشتن اهل شام از خیر و نیکی است ، اگر اراده آن را داشته باشند . لیکن من برای جریر وقتی معین کرده ام که بعد از آن نخواهد ماند ، مگر اینکه فریب بخورد یا عصیان بورزد . نظر من مدارا نمودن است . شما هم مدارا کنید در عین حال بدم نمی آید که آماده باشید . من همه اطراف این کار را ملاحظه نموده و آن را زیر و رو کردم و چاره ای جز جنگ ، یا کفر به

آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است ، ندیدم . (۷۷)

۳۷ پیشنهاد چشم پوشی موقت از اجرای عدالت و جواب قاطع حضرت

اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین مشاهده کردند که هر کس به نزد معاویه می رود ، از او استقبال می کند و مال می بخشد و مردم هم اهل دنیا هستند به امیرالمؤمنین علیه السلام نیز چنین پیشنهاد شد : این مال را عطا کن و اشراف و بزرگان و کسانی را که بیم داری با تو مخالفت کنند و از تو جدا شوند برتری بده ، تا کارها آن چنان که می خواهی سرانجام گیرد . آن گاه به بهترین روشی که در عدالت میان رعیت و مساوات بین مردم در نظر داری باز می گردی .

حضرت فرمود : آیا دستور می دهید که پیروزی را با ستم به اهل اسلام که سرپرستی آنها را به عهده گرفته ام ، به دست آورم !؟

سوگند به خدا ، مادامی که قصه گویی قصه می گوید و ستاره ای در آسمان در پی ستاره ای است . این کار را انجام نمی دهیم . این مال اگر مال خودم بود میان ایشان به تساوی تقسیم می کردم در حالی که این مال مال خودشان است . (۷۸)

۳۸ پیشنهاد مجازات قاتلان عثمان و توصیه حضرت بر مدارا

پس از آن که با حضرت به عنوان خلافت بیعت شد برخی از اصحاب برای جلوگیری از بهانه جویی مخالفان ، عرض کردند : اگر کشندگان عثمان را مجازات می کردی بهتر بود .

حضرت فرمود : برادران آنچه شما می دانید بر من پوشیده نیست و لیکن من چه نیرویی دارم در حالی که آنها بر شوکت و قوت خود باقی و بر ما مسلط هستند و ما بر ایشان تسلط نداریم .

حتی بردگان و بیابان نشینان شما با آنها هم آهنگند و شما را به هر جایی که می خواهند می کشانند . آیا به نظرتان توانایی برای انجام خواسته شما وجود دارد؟ این کار ، نادانی است و این گروه تنها نیستند و یاورانی دارند؛ و اگر بر این کار اقدام شود مردم متفرق و دسته دسته می شوند ، گروهی نظر شما را دارند و گروهی با شما هم عقیده نیستند و گروه دیگری نه با شما هستند و نه با آنها .

پس شکمیا باشید تا مردم آرام شوند و دل ها ساکن گردند و حقوق به آسانی گرفته شود . آرامش را حفظ کنید و ببینید فرمان من چیست ؟ و کاری نکنید که نیرومندی را از میان ببرد و توانایی را نابود کند و موجب سستی و خواری شود . تا ممکن باشد من این کار را با مدارا اصلاح می کنم و وقتی چاره ای نباشد آخرین علاج داغ کردن است . (۷۹)

۳۹ کسب آخرت بوسیله دنیا

امیرالمؤمنین علیه السلام در بصره به عیادت یکی از اصحابش به نام علامه بن زیاد حارثی رفت . وقتی وسعت خانه او را مشاهده کرد فرمود : با این خانه فراخ در دنیا چه می کنی ؟ در حالی که تو در آخرت به آن محتاج تری ؛ بلی اگر بخواهی آخرت را هم به وسیله آن دریابی ، در آن از مهمان پذیرایی کن و صلّه رحم به جایی آور و حقوق (لازم بر عده ات) را اداء کن و در جایگاه خودش قرار ده ، در این صورت به وسیله

آن آخرت را کسب کرده ای .

علاء عرض کرد : از برادرم عاصم به تو شکایت می کنم .

فرمود : چرا ؟

گفت : گلیمی پوشیده و از دنیا دوری گزیده است .

حضرت فرمود : او را پیش من بیاورید . چون آمد ، فرمود : ای دشمنک خود ، شیطان پلید در تو راه یافته آیا به زن و فرزندت رحم نکردی ؟ ! آیا گمان می کنی خداوند طیبات و پاکیزه ها را بر تو حلال کرده ولی دوست ندارد تو از آنها استفاده کنی ؟ تو پست تر از آنی .

عاصم گفت : یا امیرالمؤمنین ، تو خودت این گونه لباس زبر و خشن می پوشی و از غذای بی مزه و ناگوار استفاده می کنی !

حضرت فرمود : وای بر تو ، من مانند تو نیستم ، خداوند بر پیشوایان حق واجب گردانید است که خود را با ضعفای مردم برابر نهند تا فقر و نداری ، نیازمندان را به هیجان و اضطراب نکشاند . (۸۰)

۴۰ بهره مساوی رزمندگان از بیت المال

عبدالله بن زمعه که از شیعیان بود ، در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن حضرت وارد شد و مالی از بیت المال در خواست کرد .

حضرت فرمود : این مال از آن من و شما نیست بلکه غنیمت مسلمانان و اندوخته شمشیرهای ایشان است . اگر در کارزار با ایشان همراه بوده ای تو را هم مانند آنها بهره ای است ، و گرنه حاصل دسترنج ایشان برای دهان دیگران نمی باشد . (۸۱)

۴۱ ساعتی که دعا در آن مستجاب است مگر برای چند گروه

نوف بکالی می گوید : شبی امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که از بستر خود بیرون آمد و به ستارگان نظر انداخت . سپس فرمود : ای نوف ! خوابی یا بیدرا ؟ گفتم : بیدارم یا امیرالمؤمنین .

فرمود : ای نوف خوشا به حال آنان که نسبت به دنیا زاهد و نسبت به آخرت راغبند . آنان که زمین را فرش و خاکش را بستر و آبش را شربت گوارا قرار داده و قرآن را شعار (لباس زیرین) و دعا را دثار (لباس رو و ظاهری) خود کرده اند و همانند مسیح دنیا را رها ساخته اند . ای نوف ، داوود علیه السلام در این ساعت از شب برخاست و گفت : این ساعتی است که دعای بنده ای در آن رد نمی شود ، مگر این که باج گیر ، جاسوس (ستمکاران) ، گزمه ، نقاره چی و دهل زن باشد . (۸۲)

۴۲ شبهات بهانه لغزش ها

عمار یاسر با مغیره بن شعبه (۸۳) مشغول مباحثه و گفت و گو بود . حضرت خطاب به عمار فرمود : عمار ! رهایش کن ، زیرا

مغیره از دین جز به مقدرای که او را به دنیا نزدیک کند برداشت نکرده است و از روی عمد حق را بر خود مشتبه ساخته تا شبهات را بهانه لغزش ها و خطاهایش قرار دهد . (۸۴)

۴۳ بهترین راه هزینه اموال

حضرت علی علیه السلام با غالب بن صعصعه پدر فرزندق صحبت می کرد و در ضمن پرسید : شتران فراوانت را چه کردی ؟ گفت : حقوق (زکات و خمس و حقوق مردم) آنها را پراکنده ساخت . حضرت فرمود : این بهترین راه پراکنده شدن آنها است . (۸۵)

۴۴ در بیان اقسام حدیث

سلیم بن قیس به حضرت گفت : من احادیثی از سلمان ، ابوذر و مقداد در تفسیر قرآن می شنوم و نیز احادیثی از رسول خدا نقل می کنند و سپس از شما تصدیق آن را می شنوم . در حالی که در دست مردم مطالب بسیاری از تفسیر قرآن و روایات وجود دارد که با آنها مخالف است ، آیا مردم عمدا دروغ می گویند و قرآن را به نظر خود تفسیر می کنند ؟

حضرت فرمود : سؤال کردی ، پس جواب را دریاب ، در دست مردم حق و باطل ، راست و دروغ ، ناسخ و منسوخ ، عام و خاص ، محکم و متشابه ، و آنچه درست حفظ کرده و آنچه (در آن) اشتباه کرده اند ، وجود دارد . در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن حضرت بسیار دروغ بستند تا این که حضرت خطابه خواند و فرمود : ای مردم دروغ زنان بر من فراوان شده اند هر کس عمدا به من دروغ بزند نشیمنش در آتش باشد . بعد از رحلت آن حضرت نیز بر او دروغ بستند .

کسی که برای تو حدیث نقل می کند یکی از چهار نفر است که پنجمی ندارد :

۱ شخصی

منافق که اظهار ایمان می کند و خود را مسلمان جلوه می دهد، از گناه خودداری نمی کند و باکی ندارد که از روی عمد به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ ببندد .

اگر مردم می دانستند او منافق و دروغگو است از او نمی پذیرفتند و تصدیقش نمی کردند ، ولی مردم می گویند صحابه پیامبر است . آن حضرت را دیده و از وی شنیده . از این رو از او اخذ حدیث می کنند و از حال او بی خبرند ، در حالی که خداوند از حال منافقین گزارش کرده و ظاهر زیبای آنها را شناسانده و فرموده است : چون آنها را مشاهده کنی ظاهرشان تو را به شگفت افکند و اگر لب به سخن بگشایند گفتارشان را بشنوی (۸۶) . آنان پس از حضرت پراکنده شده و باقی ماندند؛ با پیشوایان گمراهی و داعیان به سوی دوزخ رفت و آمد کرده با نا حق و دروغ به آنها تقرب جستند . ایشان نیز منافقان را به کار گماشتند و حکم و قضاوت را بدیشان سپردند و بر گردن مردم سوارشان کردند و به وسیله آنها دنیا را به دست آوردند و تو می دانی که (میل) مردم با پادشاهان بوده و تابع دنیایند . این دنیا هدف نهایی آنها است مگر کسی را که خدا نگهدارد .

۲ کسی که چیزی از رسول خدا شنیده ولی اشتباه فهمیده و درست حفظ نکرده ، و از روی عمد دروغ نگفته است ، حدیث پیش او است و طبق آن عمل می کند و می گوید :

آن را از رسول خدا شنیدیم؛ و اگر مردم بدانند اشتباه کرده است از او نمی پذیرند، و اگر خود او هم بداند اشتباه کرده آن حدیث را ترک نموده و طبق آن عمل نمی کند.

۳ شخصی که چیزهایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده که حضرت به آنها امر کرده و سپس از آن نهی کرده و لیکن آن شخص از نهی مطلع نشده است. یا این که رسول خدا از چیزهایی نهی کرده، سپس به آنها امر کرده و آن شخص از امر آگاه نشده است. حکم نسخ شده را حفظ کرده و ناسخ را یاد نگرفته است. اگر مردم بدانند حدیث او نسخ شده آن از کنار می گذارند، خود او نیز چنین کند.

۴ مردی که به خدا و رسول دروغ نبسته است. از ترس خدا و برای احترام پیامبر دروغ را دشمن می دارد. غلط هم یاد نگرفته فراموش هم نکرده است. بلکه آنچه را شنیده حفظ کرده و به صورت صحیح نقل کرده است. نه چیزی به آن افزوده و نه چیزی کاسته است. ناسخ را آموخته و بدان عمل نموده و منسوخ و محکم و متشابه دارد. رسول خدا امری می فرمود که دو وجه داشت: عام و خاص همانند قرآن، و خداوند جل و عز می فرماید: آنچه را که رسول برای شما آورده بگیرید و از آنچه شما را نهی کرده باز ایستید (۸۷) گفتار رسول خدا را افرادی می شنیدند که درست درک

نمی کردند و مقصود خدا و رسول را تشخیص نمی دادند؛ و چنین نبود که همه اصحاب آنچه را نمی دانند از آن حضرت سؤال کنند و بفهمند؛ و برخی از آن حضرت می پرسیدند ولی نمی فهمیدند . به طوری که دلشان می خواست عربی بیابانی یا تازه رسیده یا ذمی بیاید و سؤال کند تا آنها بشنوند و بفهمند . . . (۸۸) .

۴۵ علی علیه السلام گرفتار بدترین مردم

علی علیه السلام در میان اهل مدینه دوستی به نام ابو مریم داشت . چون شنید مردم از گرد علی علیه السلام پراکنده می شوند ، نزد او آمد علی علیه السلام چون او را دید فرمود : ابو مریم ! گفت : بلی . پرسید : به چه کار آمده ای ! گفت : برای حاجتی نیامده ام ولی من گمان می کردم که چون کار این امت به تو واگذار شود کارشان را به سامان آوری .

فرمود : ابو مریم . من همان دوست توام که می شناسی ، ولی گرفتار بدترین مردم روی زمین شده ام ، چون آنها را می خوانم فرمان نمی برند و چون به میل آنها (۸۹) رفتار می کنم از گرد من پراکنده می شوند . (۹۰)

۴۶ چرا علی علیه السلام را تنها گذاشتند

علی علیه السلام از این که مردم از نزد او می گریزند و به معاویه می گرایند نزد مالک اشتر شکوه کرد . مالک گفت : یا امیرالمؤمنین ، ما با مردم بصره به نیروی مردم بصره و کوفه پیکار کردیم . در آن زمان همه یک رأی داشتند و سپس میانشان اختلاف افتاد و دشمنی آغاز کردند و ایمانشان و سستی گرایید و شمارشان روی به کاهش نهاد؛ زیرا تو آنان را به عدالت بازخواست می کنی و به حق عمل می نمایی و حق فرودست را از صاحب سرمایه می ستانی و آن صاحب سرمایه را بر آن فرودست برتری نمی دهی .

چون با حق و عدالت رفتار کرده ای طایفه ای از آنان که با تو بودند . این شیوه را بر

نتافتند و از این که پنجه عدالت تو گریبانشان را می گرفت غمگین شدند . اما بخششهای معاویه همه به مالداران و اشراف است .

نفوس مردم به دنیا مشتاق است و در میان مردم دوستداران دنیا اندک نیست . بیشترین مردم حق را ناخوش دارند . و باطل در کامشان شیرین آید و دنیا را بر هر چیزی برتری دهند . اگر تو نیز دست به بذل مال گشایی ، مردم در برابر تو سر فرود آرند و از روی صدق و صفا خیر خواه تو شوند و خالصانه دوستی ورزند . یا امیرالمؤمنین خدایت خیر دهداد و دشمنت را سرنگون گرداند و جمعشان بپراکند و کیدشان سست کند و پیوندشان بگسلد که او به آنچه می کنند آگاه است .

علی علیه السلام پس از حمد و ثنای پروردگار گفت : آنچه در رفتار و شیوه دادگری ما گفתי ، خداوند می فرماید : هر کسی کاری نیک کند سودش به خود او می رسد و هر که کاری بد کند زیانش به خود او رسد و پروردگار تو در حق بندگان ستم نمی کند (۹۱) . ترس من بیشتر از این است که با این همه باز هم در امر عدالت قصور ورزیده باشم . اما این که گفתי جمعی نتوانستند حق را برتابند و از ما جدا شدند ، خدا می داند که آنان اگر از ما جدا شده اند به سبب جور ما نبوده و اگر رفته اند ، نه برای دست یافتن به عدالت بوده است . بلکه ایشان چیزی جز دنیا نمی طلبیدند و چنان می

نمودند که از دنیا دوری می کنند . در روز رستاخیز از ایشان خواهند پرسید که آیا قصدشان دنیا بوده یا برای خدا عمل کرده اند .

اما در مورد بذل اموال و دلجویی از مردان به مال ، ما نمی توانیم به هیچ کس بیش از آنچه حق اوست از بیت المال چیزی دهیم . خدای تعالی می فرماید : چه بسا گروهی اندک بر گروهی بسیار به اذن خدا غلبه کند و خدا با صابران است . (۹۲)

خدا ، محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث داشت و او تنها یک تن بود . از آن پس بر شما یاران او افزود و آنها را بعد از ذلت ، عزت بخشید . اگر خدا بخواهد که ما این مهم را بر عهده داشته باشیم ، ما را بر کارهای سخت چیره گرداند و ناهمواری های راه را هموار سازد . من از راءى تو آنچه خشنودی خدا را در برداشته باشد می پذیریم . تو یکی از با ایمان ترین یاران من هستی و اعتماد من بر تو بیش از همه است . تو در نزد من نیکخواه ترین یاران منی و اندیشه و راءیت از همه به صواب نزدیکتر است . (۹۳)

۴۷ اعزام قیس به سوی مصر

چون عثمان کشته شد و علی علیه السلام به خلافت رسید ، قیس بن سعد را فرا خواند و گفت : راهی مصر شو که تو را امارت آنجا دادم ، اکنون به خارج شهر برو و افراد مورد اعتماد خود و هر کسی را که همراهی او را می پسندی ، فراهم آر تا همراه

لشکری به مصر در آیی که دشمنت را بیشتر بترساند و دوستت را عزیز گرداند . چون به خواست خدا به مصر فرود آمدی ، با نیکوکاران نیکی کن و بر آن که در دل تردیدی دارد سخت بگیر و با خواص و عوام به مدارا رفتار کن که خجسته تر است .

قیس گفت : یا امیرالمؤمنین خدایت رحمت کند آنچه گفתי دریافتم . اما این که گفתי با لشکری به مصر بروم ، من لشکر را برای تو باقی می گذارم تا اگر تو را به آن نیاز افتد در دسترس باشد و اگر خواستی آن را به سویی بفرستی تحت فرمان تو باشد و من تنها همراه خانواده ام به مصر می روم . اما سفارشی که در مورد مدارا و احساس کردی ، خدای تعالی یار و یاور من در این مهم است . (۹۴)

۴۸ نامه رسانی و شرکت در جهاد

امیرالمؤمنین علیه السلام ، زیاد بن خصفه (۹۵) را به همراه عده ای در تعقیب شماری از خوارج گسیل داشته بود ، و چون خبری از محل استقرار خوارج به حضرت رسید نامه ای به زیاد نوشت و او را در انجام مأموریتش راهنمایی فرمود . این نامه توسط شخصی به نام عبدالله بن وائل (۹۶) ارسال شد . او می گوید : نامه را گرفتم و از نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمدم و من در آن روزها جوانی نوحاسته بودم . اندکی رفتم و باز گشتم و گفتم : یا امیرالمؤمنین وقتی نامه را به زیاد بن خصفه رساندم همراه او به جنگ دشمنت بروم ؟ فرمود

: ای پسر برادر ، چنین کن ، به خدا سوگند ، امیدوارم که تو برای پیروزی حق و سرکوب گروه ستمکار از یاوران من باشی .
عرض کردم : یا امیرالمؤمنین ، به خدا سوگند ، من چنین خواهم بود و در زمره آنان ، آن گونه که تو دوست می داری .

ابن وائل گوید : به خدا حاضر نیستم این گفتار علی علیه السلام را با عزیزترین ثروت ها معاوضه کنم . (۹۷)

۴۹ نتیجه دوستی و دشمنی با علی علیه السلام

گروهی در رجه بر حضرت علی علیه السلام وارد شدند . آن حضرت روی تخت کوتاه (یا حصیر کهنه ای) نشسته بود . از ایشان پرسید : به چه انگیزه آمده اید ؟ گفتند به انگیزه محبت تو و شنیدن سخن تو با امیرالمؤمنین .

علی علیه السلام گفت : (شما را) به خدا ؟ گفتند : به خدا . فرمود : بدانید ، آن که مرا دوست دارد ، آنجا که دوست دارد مرا می بیند . و آن که مرا دشمن دارد آنجا که دوست ندارد مرا می بیند . سپس گفت : هیچ کس ، پیش از من همراه رسول الله ، خدا را نپرستید . (۹۸)

۵۰ پیشگویی شمار یاران از اهل کوفه

ابن عباس می گوید همراه علی علیه السلام در منزل ذی قار فرود آمدیم ، گفتم یا امیرالمؤمنین گمان می کنم شمار زیادی از اهل کوفه به کمک تو نیاید .

فرمود : سوگند به خدا ، از اهل کوفه شش هزار و پانصد و شصت نفر خواهند آمد ، نه کمتر و نه بیشتر .

ابن عباس می گوید : شک شدیدی مرا فرا گرفت ، پیش خود گفتم وقتی آمدند آنها را شمارش خواهم کرد . حضرت پانزده روز در ذی قار ماند تا این که شیهه اسب ها و صدای استرها شنیده شد . من گفتم آنها را می شمارم اگر به همان تعداد بودند که هیچ ، و اگر کمتر بودند با افراد دیگری تعداد را تکمیل می کنم ، مردم این سخن را از آن حضرت شنیده بودند . آنها را شمردم ، به خدا

سوگند یک نفر هم کم و یا زیاد نبود . گفتم : الله اکبر راست ! خداوند و رسولش . (۹۹)

۵۱ تعداد یاران از کوفه و بیعت اوئیس قرنی با حضرت

هنگامی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ذی قار برای گرفتن بیعت نشست بود ، فرمود : از جانب کوفه هزار نفر (۱۰۰) نه یک نفر کمتر و نه یک نفر بیشتر به سوی شما می آیند و با من بیعت می کنند که تا پای جان پایداری کنند . ابن عباس می گوید : نگران شدم و ترسیدم کمتر یا بیشتر باشند و کار بر ما مشکل شود و همین طور ناراحت بودم تا پیشتازان آنها آشکار شدند و من شروع کردم به شمردن آنها تعدادشان ۹۹۹ نفر شد و دیگر کسی نیامد .

گفتم انا لله و انا الیه راجعون چرا حضرت این سخن را گفت ؟

در همین فکر بودم یک نفر دیگر آمد . نزدیک شد . مردی بود با لباس پشمینه که شمشیر ، سپر و ظرف آبی به همراه داشت . او نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت : دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم . علی علیه السلام فرمود : بر چه مبنای با من بیعت می کنی ؟

گفت : بر شنیدن ، فرمانبرداری و نبرد در پیشگاه تو تا پای جان یا تا هنگامی که خداوند پیروزی را نصیب فرماید .

حضرت فرمود : اسمت چیست ؟ گفت : اوئیس (۱۰۱) ، فرمود : تو اوئیس قرنی هستی ؟ عرض کرد : بلی ، امیرالمؤمنین گفت : الله اکبر ! حبیب رسول خدا صلی الله علیه

و آله خیر داد که من با مردی از امتش به نام اویس قرنی ملاقات خواهم کرد که از حزب خدا و رسولش به شمار آمده و پایان عمرش به شهادت ختم می گردد وعده زیادی به اندازه قبیله ربیعہ و مضر از شفاعت او ، بهره مند خواهند شد . ابن عباس می گوید : غصه ما بر طرف شد . (۱۰۲)

۵۲ پیراهن بهتر برای قنبر

امیرالمؤمنین علیه السلام به بازار کرباس فروشان رفت . به مغازه مردی خوشروی گذشت و فرمود : دو جامه می خواهم به قیمت پنج درهم . مرد از جای جست و گفت : بلی یا امیرالمؤمنین ! چون او حضرت را شناخت حضرت از او چیزی نخرید و به جای دیگر رفت . به مغازه جوانی رسید ، فرمود : ای پسر دو جامه می خواهم به پنج درهم . جوان گفت بلی . دو جامه دارم که یکی بهتر است به سه درهم و آن دیگری به دو درهم .

علی علیه السلام گفت : آنها را بیاور و قنبر را گفت : آن که به سه درهم می ارزد از آن تو . قنبر گفت : برای شما مناسب تر است که به منبر می روید و برای مردم سخن می گوئید ، علی علیه السلام گفت : نه ، تو جوانی و در تو شور جوانی است . من از پروردگارم شرم دارم که خود را بر تو برتری دهم ، زیرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود : زیر دستان را همان بپوشانید که خود می پوشید و همان بخورانید

که خود می خورید . آن گاه (حضرت) جامعه (خود) را بر تن کرد و دست در آستین نمود ، از انگشتانش افزون بود .

گفت : ای پسر این تکه را ببر ، پسر ببرید و سپس گفت : ای پیرمرد بگذار لبه اش را بدوزم . علی علیه السلام گفت : همان گونه که هست رهاش کن که شتاب در کار بیش از اینهاست . (۱۰۳)

۵۳ مشورت و تصمیم

ابن عباس در مورد چیزی نظر خود را در محضر حضرت علی علیه السلام مطرح نمود . حضرت با نظر او موافقت نکرد و فرمود : تو حق داری نظر مشورتی خود را بیان کنی و من در آن می نگرم . در صورتی که بر خلاف نظر تو تصمیم گرفتم باید از من اطاعت کنی . (۱۰۴)

۵۴ مراقبت وقت نماز در بحبوحه جنگ

روزی در جنگ صفین علی علیه السلام مشغول نبرد و کارزار و در عین حال میان دو صف مراقب آفتاب بود . ابن عباس گفت : یا امیرالمؤمنین علیه السلام این چه کاری است ؟

فرمود : به زوال آفتاب (رسیدن هنگام ظهر) می نگرم تا نماز بخوانیم .

ابن عباس گفت : آیا حالا وقت نماز خواندن است ؟ کارزار ما را از انجام نماز (و هر چیزی) به خود مشغول کرده است .

حضرت فرمود : برای چه با آنها می جنگیم ؟ ما برای نماز با آنها می جنگیم .

ابن عباس می گوید : آن حضرت هرگز نماز شب را ترک نکرد ، حتی در ليله الهیر (۱۰۵) . (۱۰۶)

۵۵ اتمام حجت به وسیله قرآن و شهادت مسلم نوجوان

امیرالمؤمنین علیه السلام قرآنی به ابن عباس داد و او را به سوی طلحه و زبیر و عایشه فرستاد و فرمود : به طلحه و زبیر بگو : آیا به میل خود با من بیعت نکردید ؟ ! پس چه چیز موجب شکستن بیعت شد ؟ ! قرآن بین من و شما حاکم باشد .

ابن عباس به سوی ایشان رفت و با آنها صحبت کرد و اتمام حجت نمود ، ولی گوش شنوا و قلبی پذیرای حق مشاهده نکرد و آمادگی و تصمیم آنها را برای جنگ دریافت . (۱۰۷)

ابن عباس می گوید : به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام باز گشتم و ماجرا را خبر دادم و گفتم : منتظر چه هستی ؟ و الله اینها جز با شمشیر با تو رو به رو نمی شوند ، پس پیش از آن که آنها

هجوم بیاورند بر آنها هجوم بر . حضرت فرمود : از خداوند بر ضد آنها یاری می طلیم .

ابن عباس می گوید : از سر جایم حرکت نکرده بودم که تیرهای آنها همانند انبوه ملخ ها از هر سو فرو ریخت . گفتم : یا امیرالمؤمنین نمی بینی اینها چه می کنند ؟ اجازه بده ایشان را دفع کنیم . حضرت فرمود : (صبر کنید) تا یک مرتبه دیگر حجت را برایشان تمام کنم .

سپس فرمود : کیست که این قرآن را بگیرد و آنها را به سویش دعوت کند ، او کشته خواهد شد و من بهشت را بر او ضمانت می کنم ؟ کسی بر نخاست جز جوانی کم سن و سال و سفید پوش از طایفه عبد القیس به نام مسلم که گفت : من قرآن را به ایشان عرضه می کنم ای امیر مؤمنان ، و این کار را به خاطر خدا انجام می دهم .

امیرالمؤمنین از روی دلسوزی از او روی گرداند و برای مرتبه دوم ندا کرد : کیست که این قرآن را بگیرد و بر آن قوم عرضه کند و بداند که کشته خواهد شد و بهشت بر او واجب خواهد شد ؟ باز هم همان جوان برخاست و گفت : من عرضه می کنم . امیرالمؤمنین این بار نیز به او توجه نکرد و برای بار سوم ندا کرد . باز جز آن نوجوان کسی بر نخاست .

حضرت قرآن را به او داد و گفت : به سوی ایشان برو و قرآن را برایشان عرضه کن و به آنچه در

آن است فرا بخوان .

جوان پیش رفت و مقابل صف ها ایستاد و مصحف را گشود و گفت : این کتاب خدای عزوجل است ، و امیرالمؤمنین شما را به آنچه در آن است دعوت می کند ، عایشه گفت : او را با نیزه بزنید خدا او را زشت گرداند . پس به وسیله نیزه ها بر او هجوم بردند و از هر طرف او را زخمی کردند . مادرش که در صحنه حاضر بود . فریاد کرد و خود را روی او انداخت و او را از صحنه بیرون کشید . عده ای از لشکریان امیرالمؤمنین به او کمک کردند تا پیکر (بی جان) او آورده در مقابل امیرالمؤمنین نهادند مادر مسلم می گریست و چنین می سرود :

خدایا مسلم آنها را (به خیز و صلاح) فرا خواند .

کتاب خدا بر ایشان تلاوت کرد و از آنها نترسید .

ولی ایشان نیزه های خون را از خون او رنگین کردند .

در حالی که مادرشان (عایشه) ایستاده بود و نظاره می کرد .

و آنها را به کشتار فرمان می داد و بازشان نمی داشت . (۱۰۸)

۵۶ پوشیدن زره بدون پشت

طلحه و زبیر در روز جمل سر انجام به غیر جنگ راضی نشدند و حمله را آغاز کردند . آن گاه حضرت دستور جهاد را صادر نمود و زره بدون پشت خود را خواست که بعد از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا آن روز آن را نپوشیده بود . میان دو کتف زره اندکی شکافته بود .

امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که بند

کفش در دست داشت آمد . ابن عباس گفت : یا امیرالمؤمنین ، می خواهی با این بند چه کنی ؟ حضرت فرمود : قسمت پاره زره را ببندم ، ابن عباس گفت : آیا در چنین روزی این زره را به تن می کنی ؟ ! حضرت فرمود : چه اشکالی دارد ؟ گفت : برایت می ترسم . حضرت فرمود : نترس ، کسی از پشت سر من نمی آید . ای ابن عباس ، سوگند به خدا ! هرگز در جنگ فرار نکرده ام (۱۰۹) .

۵۷ آخرین لحظات شهادت

حبيب بن عمر می گوید (برای عیادت) امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم . روی زخم را باز کردم و گفتم : یا امیرالمؤمنین این زخم چیزی نیست و برای تو مشکلی ندارد .

فرمود : ای حبيب ، سوگند به خدا من در این ساعت از شما جدا می شوم . در این هنگام من گریه کردم و ام کلثوم نیز نیز گریست .

فرمود : دخترم چرا گریه می کنی ؟ گفت : مفارقت خود را در این ساعت یادآور شدم .

فرمود : دخترم گریه نکن . سوگند به خدا اگر آنچه را پدرت می بیند می دیدی گریه نمی کردی .

حبيب می گوید : گفتم : چه می بینی یا امیرالمؤمنین ؟ فرمود : ملائکه آسمان و پیامبران را پشت سر هم می بینم که ایستاده اند تا مرا ملاقات کنند ، و این برادرم رسول خدا صلی الله علیه و آله است که نزد من نشسته است و می گوید : بیا ، آنچه در پیش رو

داری بهتر است از آنچه در آن هستی .

حیب می گوید : هنوز از نزد حضرت خارج نشده بودم که روحش به ملکوت اعلی پرواز کرد . (۱۱۰)

فصل سوم : گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام با خلفا

۵۸ بیعت نکردن امیر مؤمنان و احتجاج آن حضرت

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و ماجرای سقیفه و بیعت مردم با ابوبکر ، عمر گروهی به سوی خانه فاطمه علیها السلام روان شد ، چون به در خانه رسید صدا زد : بیرون بیاید و بیعت کنید .

کسانی که در منزل بودند نپذیرفتند . از آن میان زبیر با شمشیر کشیده خارج شد . شمشیرش را گرفتند و به دیوار زدند ، سپس او و علی علیه السلام و بنی هاشم را به سوی مسجد بردند ، در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام می گفت : من بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم . چون به پیش ابوبکر رسیدند ، به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند : بیعت کن .

حضرت فرمود : من بر این امر سزاوارتر از شما هستم ، بیعت نمی کنم و شایسته است شما با من بیعت کنید . این امر را از انصار گرفتید و به قرابت رسول خدا استدلال کردید و آنان زمام امر و امارت را به شما سپردند . من نیز به مانند آن چه به انصار استدلال کردید احتجاج می کنم . پس اگر از خدا می ترسید با ما انصاف کنید ، و حق ما را بشناسید آن چنان که انصار حق شما را شناختند؛ و وگرنه آگاهانه در جایگاه ظلم قرار می گیرید .

عمر گفت : تو را رها نمی کنیم تا

بیعت کنی .

حضرت فرمود : شیر را بدوش تا سهمی برای تو باشد ! امروز کار او را تقویت کن تا فردا به سوی تو برگرداند ، نه به خدا سوگند سخن تو را نمی پذیرم و با او بیعت نمی کنم .

ابوبکر گفت : من مجبورت نمی کنم .

ابو عبیده (۱۱۱) گفت : یا ابا الحسن ، تو جوانی و اینها بزرگان قومت ، قریش ، هستند . تو مثل آنها تجربه و شناخت به امور نداری ، و به نظر من ابوبکر برای این کار از تو نیرومندتر و تحملش بیشتر است . کار را به او بسپار و راضی شو و چنانچه تو زنده ماندی و عمرت طولانی شد ، تو به جهت فضل ، خویشاوندی ، سابقه و جهادت ، لایق تر و سزاوارتری .

علی علیه السلام فرمود : ای گروه مهاجران ، خدا را خدا را ، حکومت محمد صلی الله علیه و آله را از خانه و خاندان او به سوی خانه و خاندان خود بیرون نبرید . و خاندان او را از مقامی که او در میان مردم و خاندانش دارد مانع نشوید . سوگند به خدا ، ای گروه مهاجران ما اهل بیعت به این امر سزاوارتر از شما ایم . آیا قاری کتاب خدا ، فقیه در دین خدا و عالم به سنت پیامبر و توانا به امر اداره مردم از ما نیست ؟ ! سوگند به خدا این چنین شخصی در میان ما است ، از هوای نفس پیروی نکنید که دوری از حق را افزون می کنید .

بشیر بن سعد (۱۱۲)

گفت: اگر انصار این سخنان را پیش از بیعت با ابوبکر از تو شنیده بودند دو نفر هم در مورد تو اختلاف نمی کردند، ولیکن بیعت کردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد و به خانه بازگشت و در خانه نشست تا آن گاه که فاطمه زهرا علیها السلام از دنیا رفت و آن موقع بیعت کرد. (۱۱۳)

۵۹ راهنمایی درباره حفظ زیور کعبه

برخی در زمان خلافت عمر بن خطاب زینت خانه کعبه و زیادی آن را یاد آور شده و گفتند اگر آنها را برداری و در تجهیز لشکر اسلامی هزینه کنی اجرش بیشتر خواهد شد، کعبه زینت را می خواهد چه کند؟

عمر تصمیم بر آن گرفت و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آن مورد پرسش نمود.

امام علیه السلام فرمود: هنگامی که قرآن بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد اموال بر چهار دسته بودند: اموال شخصی مسلمانان که آن را (طبق دستور قرآن) بین وارث تقسیم کرد، فیه و غنیمت که آن را هم بر اهلش تقسیم نمود، خمس که خداوند آن را در جایی که تعیین نمود قرار داد و صدقات که آن را نیز خداوند در جای خود قرار داد. زیور کعبه نیز در آن روز موجود بود و خداوند آن را به حال خود گذاشت و از روی فراموشی رها نکرد و مکان آن بر خداوند پنهان نبود. پس، آن را به جای خود بگذار چنان که خداوند و پیامبرش قرار دادند.

عمر گفت: اگر تو نبودی رسوا می شدیم، و زیور

کعبه را به حال خود وا گذاشت . (۱۱۴)

۶۰ جلوگیری از تبعید عمار

چون به عثمان خبر رسید که ابوذر در تبعیدگاه خود روزه از دنیا رفته است ، گفت : خدا او را رحمت کند . عمار گفت : بلی از جانب همه ما رحمت خدا بر او باد .

عثمان عمار را فحش داد و گفت گمان می کنی من از تبعید او پشیمانم ؟ ! سپس دستور داد او را پس زدند؛ و به او گفت : برو به جای ابوذر . وقتی عمار آماده رفتن به سوی تبعیدگاه شد ، طایفه بنی مخزوم هم پیمان عمار پیش امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و تقاضا کردند درباره عمار با عثمان سخن بگویند . حضرت پیش عثمان رفته چنین فرمود :

ای عثمان ، از خدا بترس ، مرد صالحی از مسلمانان را تبعید کردی در تبعیدگاه جان سپرد . اکنون می خواهی همانند او را تبعید کنی ؟ !

بعد از کلماتی که بین حضرت و عثمان رد و بدل شد ، عثمان گفت : تو برای تبعید سزاوارتر از عمار هستی ! حضرت فرمود : اگر می خواهی در این مورد تصمیم بگیر .

مهاجران جمع شده به عثمان گفتند : اگر بخواهی هر کس را که با تو حرف بزند و اعتراض کند تبعید کنی ، این مناسب و صحیح نیست ، تا آن که سرانجام از تبعید عمار چشم پوشید . (۱۱۵)

۶۱ اندرز به عثمان

گروه هایی از مردم مصر ، بصره و کوفه در مدینه فراهم آمدند و از کردارهای ناپسند عثمان به حضرت شکایت کردند و از وی خواستند که از جانب آنها با او گفت و گو کند و بخواهد که رضایت آنها را

فراهم نماید .

حضرت پیش عثمان رفت و فرمود : مردم پشت سر من هستند و مرا میان خود و تو نماینده قرار داده اند . سوگند به خدا نمی دانم به تو چه بگویم ؟ ! چیزی از آنچه من می دانم بر تو پوشیده نیست . . . پسر ابوقحافه و پسر خطاب در عمل به حق از تو اولی تر نیستند ، و تو از جهت خویشاوندی ، از آن دو به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک تری و به دامادی پیامبر صلی الله علیه و آله مرتبه ای یافتی که آن دو نیافتند . خدا را ! خدا را ! درباره خودت ، زیرا تو دانسته به خلاف رفتار می نمایی با اینکه راه ها آشکار و نشانه های دین بر پاست .

بدان که بهترین بندگان در پیشگاه خداوند امام عادل هدایت یافته و هدایتگر است که سنت معلوم را بر پا دارد و بدعت باطل را بمیراند . همانا سنت ها آشکار و برای آنها نشانه هایی است و بدعت ها نیز آشکار و برای آنها نیز نشانه هایی است .

بدترین مردم در پیشگاه خدا پیشوای ظالمی است گمراه و گمراه کننده ، که سنت اخذ شده (از پیامبر) را بمیراند و بدعت فراموش شده را زنده بدارد . من از رسول خدا شنیدم که فرمود : روز قیامت پیشوای ظالم را می آورند در حالی که یاور و عذر خواهی ندارد و در آتش جهنم فرو می افکنند او در میان آتش همانند آسیا چرخ می زند . آن گاه در قعر جهنم محبوسش می

کنند .

من تو را سوگند می دهم که پیشوای کشته شده این امت نباشی ، زیرا پیشتر گفته می شد : در میان این امت پیشوایی کشته می شود که با کشته شدن او کشتار و جنگ تا روز قیامت آغاز می شود ، و امور بر امت مشتبه شده و فتنه ها بر انگیزته می شود و حق را از باطل تشخیص نمی دهند و در فتنه ها فرو می روند و دچار هرج و مرج می شوند . بعد از افزونی سن و گذشت عمر شتر رام مروان مباحث که به هر کجا بخواهد ترا بکشد .

عثمان گفت : با مردم صحبت کن ، مهلتی دهند تا من ستم هایی که به ایشان شده جبران نمایم .

حضرت فرمود : اما آنچه در مدینه است مهلت نمی خواهد و اما آنچه دور از مدینه است ، مهلت آن رسیدن دستور تو به آن جا است . (۱۱۶)

۶۲ خیر خواهی امیر مؤمنان ، دسیسه مروان و کوتاهی عثمان

مردانی از مصر ، بصره و کوفه در اثر رفتار عثمان و کار گزارانش به سوی مدینه روانه شده ، در محلی به نام ذوخشب در کنار مدینه فرود آمدند و بدگویی از عثمان و رفتار او را آشکار کردند .

دو نفر از اهل مدینه با ایشان ملاقات کرده گفتند : اگر می خواهید ماجرا را به اطلاع همسران پیامبر صلی الله علیه و آله برسانیم ، اگر اجازه دادند شما وارد شوید و اقدام کنید . گفتند : این کار را انجام دهید و در آخر کار با علی علیه السلام ملاقات کرده و نظر او را جویا شوید .

آن دو نفر آمدند و

با همسران پیامبر و اصحاب ملاقات کرده و آنها را در جریان امر قرار دادند . آنها اجازه دادند که وارد شهر شوند . سپس با علی علیه السلام دیدار کردند . حضرت پرسید : آیا پیش از من با کسی ملاقات کرده اید ؟ گفتند : بلی ، عایشه و دیگر همسران پیامبر و اصحاب دستور دادند که این گروه وارد شهر شوند .

حضرت فرمود : ولی من به این کار امر نمی کنیم (بلکه می گویم :) آنها عثمان را از این کارهایی که انجام داده توبه دهند و باز دارند . اگر پذیرفت برای ایشان بهتر است و اگر نپذیرفت خود می دانند .

آن دو نفر برگشتند شماری از مردم صاحب نام و نشان اهل مدینه هم به آنها پیوستند .

عثمان چون از جریان مطلع شد ، سراغ امیرالمؤمنین فرستاد که یا اباالحسن به سوی این گروه برو و آنها را از مقصودشان بازدار .

علی علیه السلام به سوی ایشان رفت . تا امیرالمؤمنین را دیدند خوش آمد گفته و اظهار داشتند : یا اباالحسن خود می دانی که این مرد چه کارهای ناروایی انجام داده است و مسلمانان از دست او و کار گزارانش چه می کشند ، ما بیشتر او را ملاقات کرده از کارهای ناشایست باز داشتیم او اعتنا نمود و به حرف های ما گوش فرامداد؛ و این کار بیشتر او را بر ضد ما بر انگیخت اکنون آمده ایم و می خواهیم از حکومت مسلمانان کنار بروید و از همسران رسول اکرم صلی الله علیه و آله و مهاجر و انصار

اجازه گرفتیم برای وارد شدن به مدینه و الآن هم بر این نظر هستیم .

حضرت فرمود : صبر کنید و در کاری که عاقبت آن معلوم نیست شتاب نکنید . ما پیشتر در مورد چیزی او را باز داشتیم و او برگشت . شما هم برگردید .

گفتند : یا ابالحسن ، هرگز ! ما قانع نمی شویم جز این که کنار رود و مسؤل ولایت را کسی به عهده بگیرد که امانت داری او مورد اطمینان باشد .

حضرت برگشت و عثمان را از گفتار آنان آگاه کرد . عثمان بیرون آمد و منبر رفت و خطبه خواند و مردم را به یاری خود و دفع آن گروه فراخواند . عمر و عاص از پای منبر گفت : ای عثمان مردم را به هلاکت افکنده ای و آنان نیز با تو چنین کرده اند . پس در پیشگاه خدا توبه کن . . . سرانجام عثمان دست هایش را بلند کرد و سه مرتبه اظهار توبه کرد .

امیرالمؤمنین علیه السلام ، جریان کار و توبه عثمان را به اطلاع آن گروه رساند . ولی آنها راضی نشده وارد شهر شدند و از مهاجران ، طلحه و زبیر به آنها پیوستند و عامه انصار نیز بر این نظر بودند .

باز هم علی علیه السلام پا در میانی کرد و گفت : ای گروه ، از خدا بترسید . از این مرد چه می خواهید ؟ ! آیا بازگشت نکرد ؟ آیا بر بالای منبر آشکارا توبه نکرد ؟ ! حضرت پیوسته با آنها با رفق و مدارا صحبت کرد تا این که خشم ایشان را فرو

آن گاه اهل مصر تقاضا کردند که حضرت وساطت کند تا عثمان عبدالله بن سعد بن ابی سرح (۱۱۷) را از حکومت مصر عزل کند . اهل کوفه نیز چنین تقاضایی در مورد سعید بن عاص (۱۱۸) ، و اهل نهروان در مورد ابن کریز (۱۱۹) داشتند .

امیرالمؤمنین بر عثمان وارد شد و با او صحبت کرد تا او را به قبول تقاضای ایشان راضی نمود و عثمان در آن موارد عهد و میثاق سپرد . حضرت به سوی قوم برگشت و آنها را از تضمین عثمان باخبر ساخت و مراقبت کرد تا آنها متفرق شدند و هر گروهی به وطن خود بازگشت .

اهل مصر در مسیر بازگشت خود با سواری شتابان مواجه شدند . چون دقت کردند دیدند غلام عثمان است که بر شتری از شتران او سوار است . چون از او بازجویی کردند ، گفت : عثمان مرا پی کاری فرستاده است ؛ و از جواب دادن امتناع می کرد . سرانجام فهمیدند که به مصر می رود و نامه ای همراه دارد . نامه را گشودند و دیدند که از عثمان است . به عبدالله بن ابی سرح به این مضمون : وقتی نامه من به تو رسید گردن عمرو بن بدیل و عبد الرحمن بلوی را بزن و دست و پای علقمه ، کنانه و (۱۲۰) عروه را قطع کن . سپس بگذار در خون خودشان غوطه ور شوند . وقتی مردند آنها را بردار بکش .

چون چنین دیدند غلام را دستگیر کرده به سوی مدینه بازگشتند و در آن

جا با امیرالمؤمنین علیه السلام ملاقات و نامه را تقدیم کردند . حضرت با دیدن نامه نگران شد و نزد عثمان رفت و فرمود : مرا در کاری واسطه قرار دادی و من نهایت تلاش خود را کردم و برای تو خیرخواهی نمودم و تو را از دست آن گروه رهایی بخشیدم !

عثمان گفت : حالا چه شده است ؟

حضرت نامه را بیرون آورد و خواند . عثمان انکار کرد . حضرت فرمود : آیا این خط را می شناسی ؟ گفت شبیه است . حضرت فرمود : مهر را می شناسی ؟ گفت : مهر زده می شود ! فرمود : این شتر که در بیرون خانه است می شناسی ؟ گفت : شتر من است . ولی من دستور نداده ام کسی آنرا بگیرد و سوار شود .

فرمود : غلامت را چه کسی فرستاده است ؟ گفت : بدون دستور من فرستاده شده است . (۱۲۱)

حضرت فرمود : من دیگر کنار می کشم و تو خود می دانی با کار خودت و اصحاب و یاوران خودت .

حضرت به خانه رفت و در را به روی خود بست و به کسی اجازه ملاقات نداد . (۱۲۲)

۶۳ اصرار بر اجرای حکم قصاص و دفاع از خون هرمان

وقت کشته شد ، عبیدالله ، پسر عمر ، هرمان (۱۲۳) و دو نفر دیگر را به اتهام همدستی در قتل عمر کشت . امیرالمؤمنین از عثمان خواست تا عبیدالله را در مقابل کشتن هرمان و آن دو تن دیگر قصاص کند . عثمان در اجرای حد الهی سستی ورزید و بهانه کرد که دیروز پدرش کشته شد ، اگر

امروز او را بکشیم مسلمانان محزون می شوند، و دیگر این که ممکن است کار حکومت خود او نیز آشفته شود. بالا-خره گفت که هر زمان مرد غریبی است که ولی (دم که مطالبه خویش کند) ندارد و من ولی کسی هستم که ولی نداشته باشد و نظر من عفو قاتل اوست.

حضرت فرمود: امام نمی تواند حدی را که حق مردم است عفو کند؛ و تو نمی توانی فرزند عمر را عفو کنی. اگر می خواهی قصاص را از دور کنی، دیه اش را به مسلمانان که ولی هر زمان هستند پرداز و همراه بیت المال در میان مستحقان تقسیم کن.

امیرالمؤمنین چون تعلق عثمان در اجرایی حد و امتناعش از انجام حکم خدا را ملاحظه کرد، خطاب به او فرمود: در روز حساب خون هر زمان از تو مطالبه خواهد شد. و من قسم می خورم که اگر چشمم به عبیدالله بن عمر بیفتد، علی رغم کسانی که نمی خواهند، حق خدا را از او خواهم گرفت.

عثمان شبانه عبیدالله را خواست و به او گفت که از دست امیرالمؤمنین علیه السلام فرار کند؛ و او شبانه از مدینه خارج شد و عثمان نامه ای به او داد و در کوفه محلی را تیول او کرد که به کویفه ابن عمر مشهور شد و او در آنجا بود تا وقتی که حضرت علی علیه السلام به حکومت رسید. آن گاه به سوی معاویه فرار کرد و در جنگ بر ضد امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت جست. (۱۲۴)

۶۴ اجرای حد شرابخواری بر حاکم کوفه

اهل

کوفه از ولید بن عقبه (۱۲۵) ، حاکم کوفه ، به عثمان شکایت برده و شهادت دادند که ولید شراب خورده ، مست شده و نماز صبح را در حال مستی خوانده است . در محراب استفراغ کرده و در همانجا خوابیده و به جای قرائت قرآن (در نماز) شعر مشهوری را خوانده است .

عثمان ناراحت شد و به شهود تندی کرد و دستور داد آنها را بزنند . کوفیان از رفتار عثمان به امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کردند .

حضرت بلند شد و نزد عثمان رفت . تا عثمان چشمش به آن حضرت افتاد ، گفت : پسر ابوطالب چه شده ؟ آیا کاری پیش آمده ؟

فرمود : بلی امر بزرگی اتفاق افتاده است .

گفت : چیست ؟

فرمود : حدود الهی را تعطیل کرده و شهود را تنبیه کرده ای ؟

گفت : نظر تو چیست ؟

فرمود : نظر من این است که برادرت را بر کنار کنی و فرا بخوانی و حد را اقامه کنی .

گفت : در این باره فکر می کنم .

وقتی ولید جهت اقامه حد در مدینه حاضر شد ، عثمان در حال خشم تازیانه را در حضور صحابه انداخت و گفت : هر کدام از شما می خواهید ، بر برادرم اقامه حد کند . ایشان از این کار خودداری کردند . امیرالمؤمنین علیه السلام تازیانه به دست بلند شد . ولید متوجه گردید ، از جای خود حرکت کرد تا برود . امیرالمؤمنین سرعت کرد و او را گرفت . ولید به آن حضرت ناسزا گفت . حضرت نیز در جوابش آنچه مستحقش

بود بیان کرد و او را بازداشت تا حد بر او اقامه شود . عثمان ناراحت و به علی علیه السلام گفت : تو حق نداری او را باز داری و به او بد گویی .

حضرت فرمود : بلی من حق دارم او را جهت اقامه حد مجبور کنم و من نسبت به او بد نگفتم مگر بعد از این که او به باطل مرا فحش داد و من در جواب حقیقت را گفتم . سپس او را با تازیانه دو سر ، چهل تازیانه زد و هشتاد تازیانه حساب کرد . (۱۲۶) .

۶۵ اعتراض به بازگرداندن تبعیدی رسول خدا صلی الله علیه و آله

حکم بن ابی العاص از کسانی بود که رسول خدا را به گونه های مختلف آزار می رساند . حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله او را به طائف تبعید کرد . او در زمان ابوبکر و عمر همچنان در طائف بود و تلاش عثمان برای برگرداندن او مؤثر واقع نشد . آن گاه که خود به خلافت رسید ، او را از طائف فرا خواند و در پناهِش گرفت به او بخشش کرد و مرتعی به نام مرید را به اختصاص داد . مردم از این رفتار عثمان بارانده شده پیامبر ، بسیار ناراحت شدند و پیش امیرالمؤمنین آمده تقاضا کردند تا از عثمان بخواهد حکم را از مدینه اخراج کند و به محلی که رسول خدا او را تبعید کرده بود ، بازگرداند .

امیر مؤمنان پیش عثمان آمد و گفت : ای عثمان تو می دانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله این مرد را از مدینه تبعید کرد و تا

هنگام رحلت هم او را بر نگرداند . دو یار تو نیز روش رسول خدا را در دور نگهداشتن او از مدینه در پیش گرفتند ، اما کار تو در برگرداندن حکم و پناه دادنش ، بر مسلمانان گران آمده است . او را از مدینه بیرون کن و روش رسول خدا / الله علیه و آله را در این زمینه ادامه بده .

عثمان گفت : یا علی تو منزلت این فرد را پیش من و این که عموی من است میدانی . رسول خدا او را شبانه از مدینه اخراج کرد به خاطر مطالب غیر صحیحی که به آن حضرت رسیده بود . پیامبر رحلت کرد ، ابوبکر و عمر نیز رأی او را اعمال کردند . اما نظر من این است که صله رحم کنم و حق عمویم را ادا نمایم ، عموی من هم بدترین اهل زمین نیست ، در میان مردم بدتر از او هم هستند .

امیر مؤمنان فرمود : و الله ، اگر او را در مدینه نگاه داری مردم درباره تو بدتر از این خواهند گفت . (۱۲۷)

فصل چهارم : گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام با دشمنان و مخالفان خود

۶۶ اتمام حجت با اعضای شورا

در روز شورای شش نفره ، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : با آنها چنان اتمام حجت خواهم کرد که هیچ کس نه قرشی نه عربی و نه عجمی توان رد و جواب گویی آن را نخواهد داشت . آن گاه خطاب به آن پنج نفر یعنی عثمان ، عبد الرحمان ، سعد ، طلحه و زبیر فرمود :

شما را سوگند می دهم ، به خدایی که جز او خدایی نیست ، آیا در میان شما کسی هست

که پیش از من به یگانگی خداوند ایمان آورده باشد؟

گفتند: نه.

فرمود: آیا در میان شما کسی هست که پیش از من نماز خوانده باشد و به سوی دو قبله به جا آورده باشد؟

گفتند: نه.

آیا در م... شما کسی هست برادر رسول خدا باشد به جز من؟

گفتند: نه.

آیا در میان شما پاکیزه ای به جز من وجود دارد که رسول خدا در خانه اش را به سوی مسجد باز گذاشته باشد؟ آن هنگام که در منازل شما را به سوی مسجد بست و در خانه مرا باز گذاشت و من با رسول خدا در منازل و مسجدش همراه بودم؟

گفتند: نه.

آیا در میان شما کسی محبوبتر از من نزد خدا و رسولش وجود دارد؟ که در روز خیبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی می سپارم که خدا و رسول را دوست دارد، و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.

گفتند: نه.

آیا در میان شما کسی جز من هست که پیش از نجوای با رسول خدا صدقه داده باشد؟

گفتند: نه.

آیا در میان شما جز من کسی هست که مشرکان قریش و عرب را هلاک کرده باشد؟

گفتند: نه.

آیا در بین شما از جهت خویشاوندی کسی نزدیکتر از من به رسول خدا هست؟ کسی که آن حضرت او را به منزله نفس خودش و فرزندان او را فرزندان خودش تلقی کرد.

گفتند: نه.

آیا در میان شما کسی هست که همانند من همسری مثل فاطمه دختر رسول خدا و سرور زنان

عالم داشته باشد؟

گفتند: نه.

آیا شما فرزندانانی مثل حسن و حسین سرور جوانان بهشت و برادری مثل جعفر طیار و عمویی مثل حمزه سید الشهداء شیر خدا و رسول خدا دارید؟

گفتند: نه.

آیا کسی از شما جز من متولی غسل پیامبر به همراه ملائکه بوده است؟

گفتند: نه.

آیا در میان شما کسی جز من قرض‌ها و وعده‌های رسول خدا را ادا کرده است؟

گفتند: نه.

حضرت در نهایت این آیه شریفه را قرائت فرمود: و ان اذری لعله فتنه لکم و متاع الی حین (۱۲۸). (۱۲۹)

۶۷ گلابه عثمان و جواب امیرالمؤمنین علیه السلام

عثمان زبان به شکایت از علی علیه السلام گشوده بود به گونه‌ای که هر کدام از صحابه بر او وارد می‌شد از آن حضرت شکایت می‌کرد.

زید بن ثابت انصاری که از طرفداران و نزدیکان عثمان بود گفت: اجازه می‌دهی پیش علم برویم و درباره خشم و ناراحتی تو نسبت به رفتار او سخن بگوییم؟ عثمان گفت: بلی، بروید.

زید به همراه مغیره بن اخنس که پسر عمه عثمان بود به همراه عده‌ای دیگر نزد علی علیه السلام حاضر شدند. زید شروع به صحبت کرد و پس از حمد و ثنای الهی گفت: خداوند برای تو سلف صالحی در اسلام قرار داده، و منزلتی که نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله داری مشخص است. تو بر هر خیری سزاواری، و امیرالمؤمنین عثمان پسر عموی تو و والی امت است. از این رو دو حق بر تو

دارد . حق خویشی و حق ولایت . او در پیش ما از تو گله می کند که علی از من ایراد می گیرد و دستورات مرا رد می کند . ما برای خیر خواهی برای تو و برای جلوگیری از اتفاق ناگوار بین شما ، که برای هیچ کدامتان خوش نداریم ، پیش تو آمده ایم .

علی علیه السلام در پاسخ ، حمد و ثنای الهی به جا آورد و بر حضرت رسالت پناه درود فرستاد و سپس گفت : سوگند به خدا من اعتراض و ایراد بر او را دوست ندارم مگر این که از حقی که برای خداست امتناع کند و من نتوانم از گفتن سخن حق در آن باره خودداری کنم . به خدا سوگند تا آن جایی که امکان داشته باشد دست از او بر می دارم و کوتاه می آیم .

مغیره که مرد جسور و بی شرمی بود گفت : یا دست بر می داری یا بر این کار مجبور می شوی ، زیرا عثمان نسبت به تو تواناتر است و این عده را احتراماً فرستاده تا در پیش آنها علیه تو حجت و دلیلی داشته باشد .

امیرالمؤمنین فرمود : ای پسر ملعون (۱۳۰) ابتر و بی ریشه و شاخه ، تو مرا مجبور می کنی ؟ ! سوگند به خدا ، کسی را که تو یورش باشی خداوند عزیز نگردانیده است ؛ خارج شو خداوند خیرت ندهد ، آن گاه تلاش خود را به کار بند ، خدا به تو و اصحابت فرصت ندهد چنانچه بخواهید مرا فرصت دهید . (۱۳۱)

۶۸ اعتراض بنی امیه و جواب علی علیه السلام

بنی امیه

بر سر علی علیه السلام فریاد کشیدند که ای علی کار ما را فاسد کردی و مردم را بر ضد ما شوراندی . ای پسر ابوطالب ، زندگی را بر ما ناگوار کردی و کار ما را فاسد نمودی و خوبی های رئیس ما را زشت جلوه دادی .

حضرت فرمود : ای سفیهان ، شما می دانید که من در این کار دخالتی ندارم ، و من بودم که اهل مصر را از عثمان بازداشتم و کار او را بارها اصلاح کردم ، تقصیر من چیست ؟ !

سپس حضرت از ایشان کناره گرفت و عرض کرد : خدایا من از آنچه می گویند و از خون عثمان چنانچه برایش اتفاقی بیفتد مبرا هستم . (۱۳۲)

۶۹ نا خشنودی بنی امیه و شرائط نا مشروع آن ها برای بیعت

مردم پس از مرگ عثمان با علی علیه السلام بیعت کردند ، جز سه نفر از بنی امیه یعنی مروان بن حکم ، سعید بن عاص و ولید بن عقبه که سخنگوی ایشان بود .

ولید خطاب به حضرت گفت : تو همه ما را نا خشنود کردی از خودم آغاز می کنم : پدرم را در جنگ بدر باز داشتی و سپس کشتی . پدر سعید را هم در بدر به قتل رساندی و پدر مروان را بد گفتمی و باز گرداندن او از تبعید و همراهیش با عثمان را بر او ایراد گرفتی . ما برادران تو و همانند تو از فرزندان عبد منافیم . ما به سه شرط با تو بیعت می کنیم : ۱ از خطاهایی که انجام داده ایم در گذری ۲ آنچه از اموال در دست ما است به ما ببخشی . ۳

قاتلان رئیس ما را مجازات کنی .

حضرت غضبناک شد و فرمود :

اما این که گفتم من شما را دچار ناراحتی و ناخشنودی کردم ، باید بگویم ، این حق بود که شما را گرفتار کرد ، اما این که جرم ها و خطاهای شما در گذرم ، این در اختیار من نیست که از حق الله بگذرم ، نه در مورد شما و نه دیگران . اما این که اموالی که در دست شما است نگیرم . آنچه برای خدا و مسلمانان است عدالت در آن باره شامل شما هم می شود . اما مجازات قاتلان عثمان . اگر امروز کشتن آنها بر من لازم شود فردا باید با آنها بجنگم ! لیکن بر من است که شما را بر کتاب خدا و سنت پیامبر و دارم و آن کس که حق بر او سخت باشد ، باطل بر او سخت تر خواهد بود . و اگر دلتان می خواهد به هر جایی که دوست دارید بیونید . مروان گفت : بیعت می کنیم و پیش تو می مانیم تا ببینیم چه می شود . (۱۳۳)

۷۰ خیر خواهی و خیانت مغیره

مغیره بن شعبه پیش حضرت آمد و گفت : به معاویه نامه بنویس و ولایت شام را به او واگذار و فرمان بده از مردم برای تو بیعت بگیرد ، اگر این کار را نکنی و تصمیم به برکناری او داشته باشی با تو خواهد جنگید .

حضرت فرمود : ما کنت متخذ المضلین عضدا (من گمراهان را یاور نمی گیرم) . مغیره رفت و فردا باز آمد و گفت : من درباره پیشنهاد دیروز خود

فکر کردم دیدم اشتباه است و رای و نظر تو صحیح تر است .

حضرت فرمود : آنچه مقصود تو بود بر من نهان نیست در مرتبه اول تو خیر خواهی کردی و در مرحله دوم خیانت ورزیدی !
لیکن من برای صلاح و سود دنیا کاری را که موجب فساد دینم شود انجام نمی دهم . (۱۳۴)

۷۱ عفو دشمنان

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از جریان جمل فراغت یافت عده ای از جوانان قریشی که در سپاه دشمن شرکت کرده بودند به حضورش آمده امان خواستند و تقاضا کردند بیعتشان را بپذیرد آنان ابن عباس را واسطه قرار دادند . حضرت وساطت ابن عباس را پذیرفت و به آنها اجازه ورود داد .

وقتی در محضرش قرار گرفتند ، فرمود : وای بر شما ای گروه قریش برایی چه با من می جنگید ؟ ! آیا جز به عدالت در میان شما حکم کرده ام ؟ ! یا در تقسیم ، مساوات را مراعات نکرده ام ؟ ! یا دیگری را بر شما برگزیده ام ؟ ! یا این که من از رسول خدا دورم ؟ ! یا در راه اسلام تلاش و گرفتاریم اندک بوده است ؟ !

گفتند : یا امیرالمؤمنین ما برادران یوسفیم ، از ما در گذر و برای ما استغفار کن . حضرت رو به یکی از آنها کرد و فرمود : تو کیستی ؟

گفت من مساحق بن مخرمه معترف به لغزش ، مقرر به خطا و توبه کننده از گناهم .

حضرت فرمود : از شما گذشتم و سوگند به خدا ، در میان شما کسی هست که برایم مهم نیست

با دستش بیعت کند یا با پشتش .

چون اگر هم بیعت بکنند آن را خواهد شکست . سپس مروان بن حکم پیش آمد در حالی که به شخصی تکیه کرده بود . حضرت پرسید آیا زخمی هستی ؟ گفت : بلی یا امیرالمؤمنین ، و گمان می کنم که مرا خواهد کشت ! حضرت تبسم کرد و فرمود : نه و الله این زخم ها تو را نخواهد کشت و این امت از دست تو و فرزندان تو روز سرخی را خواهند دید ، سپس مروان بیعت کرد و برگشت .

عبد الرحمن بن حارث بن هشام پیش رفت ، حضرت چون او را دید فرمود : به خدا سوگند ، تو و خاندانت صاحب آسایش و ثروت بودید ! و لیکن من از شما می گذرم ، اما بر من ناگوار بود که شما را در میان اینان می دیدم ، دوست داشتم این جریان بر غیر شما رخ می داد . عبد الرحمن عرض کرد : اکنون متأسفانه این گونه شد . سپس بیعت کرد و برگشت . (۱۳۵)

۷۲ سخنان حضرت با بیعت شکنان

مساحق (۱۳۶) گوید : بعد از شکست اهل باطل در جنگ جمل عده ای از قریش از جمله مروان بن حکم فراهم آمده و به همدیگر گفتیم که ما به این مرد (یعنی امیرالمؤمنین) ستم کردیم و بدون جهت بیعتش را شکستیم . او بر ما پیروز شد و ما پس از رسول خدا کسی را در رفتار زیباتر و در عفو نکوتر از او ندیدیم .

برخیزید پیش او برویم و از آنچه انجام داده ایم پوزش بخواهیم

. نزد وی رفته اجازه خواستیم . اجازه داد . وقتی در مقابلش قرار گرفتیم گوینده ما شروع به صحبت کرد . حضرت فرمود :

ساکت باشید من شما را کفایت می کنم ، من بشری هستم مثل شما ، اگر حق گفتم ، مرا تصدیق کنید ، و اگر باطل گفتم به خودم برگردانید .

شما را قسم می دهم به خدا ! آیا می دانید هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد من نزدیک ترین فرد به آن حضرت و به مردم بودم ؟ گفتند : بلی ، فرمود : اما از من رو برگردانید و با ابوبکر بیعت کردید . من خودداری کردم و نخواستم همگرایی مسلمین را بشکنم و میان جماعتشان تفرقه ایجاد کنم .

سپس ابوبکر پس از خود عمر را معرفی کرد . باز خودداری نمودم و مردم را تحریک نکردم ، در حالی که من می دانستم . من به خدا و رسولش و به مقام رسولش اولی ترم . صبر کردم تا عمر کشته شد و مرا یکی از شش نفر قرار داد . باز من دوست نداشتم تفرقه بیندازم .

آن گاه با عثمان بیعت کردید ، سپس بر او خرده گرفتید و او را کشتید ، و من در خانه نشسته بودم ، که آمدید با من بیعت کردید ، چنانکه با ابوبکر و عمر بیعت کردید پس چه شد که به آن دو وفادار ماندید و با من وفا نکردید ؟ ! و چه چیزی شما را از شکستن بیعت آن دو باز داشت و به شکستن بیعت من فرا خواند .

گفتیم : یا

امیرالمؤمنین همانند بنده صالح خداوند ، یوسف باش هنگامی که گفت : لا- تشریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین (۱۳۷)

حضرت فرمود : لا تشریب علیکم الیوم .

در میان شما کسی است که اگر با دستش با من بیعت کند با پشت بیعت شکنی خواهد کرد . منظور حضرت ، مروان بود . (۱۳۸)

۷۳ ملاک شناخت اهل حق و باطل

حارث بن حوط لیبی به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد : آیا گمان می کنی : طلحه و زبیر و عایشه بر باطل اجتماع کرده اند ؟!

حضرت فرمود : یا حار انک ملبوس علیک ، ان الحق و الباطل لا یعرفان بقاءقدار الرجال ، اعرف الحق تعرف اهله و اعرف الباطل تعرف من اءتاه .

ای حارث در اشتباه افتاده ای ، حق و باطل با منزلت شخصیت ها شناخته نمی شوند . حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی ، باطل را بشناس تا اهل را بشناسی . (۱۳۹)

همین معنی در نهج البلاغه با اندکی تفاوت به شرح ذیل آمده است :

حارث بن حوط پیش امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت : آیا تصور می کنی من اصحاب جمل را گمراه می دانم ؟!

حضرت فرمود : تو زیر پایت را نگاه کردی ولی بالای سرت را نگاه نکردی و متحیر شدی . تو حق را نشناختی تا اهل آن را بشناسی ، و باطل را نشناختی تا اهل آن را بشناسی .

حارث گفت : پس من همانند سعد بن ابی وقاص (۱۴۰) و عبدالله بن عمر کناره جویی می کنم .

فرمود : سعد و

ابن عمر نه حق را یاری کردند و نه باطل را مخدول و منکوب ساختند (آیا تو هم مثل آنان می شوی؟!). (۱۴۱)

۷۴ جواب ابن ملجم

ابن ملجم لعین که شمشیرش را به هزار درهم خریده و با هزار درهم آن را مسموم کرده بود ، پس از ضربت خوردن امیرالمؤمنین علیه السلام در حضور آن حضرت گفت : از خدا خواسته ام که به وسیله آن بدترین مخلوقاتش را بکشد .

حضرت فرمود : خداوند دعایت را مستجاب کرد . یا حسن وقتی من مردم ، او را با همین شمشیر به هلاکت برسان . (۱۴۲)

۷۵ مبارزه حضرت با کریب بن صباح

صعصعه بن صوحان نقل می کند در جریان جنگ صفین ، مردی از طایفه حمیر به نام کریب بن صباح که در میان شامیان مشهورتر از او در جنگجویی نبود به میدان آمد و مبارز طلبید . سه نفر از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به نوبت به جنگ او رفتند و یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند . کریب جنازه آن سه تن را روی هم انداخت و از روی غرور و سرکشی بالای آنها رفت و فریاد کرد آیا مبارزی باقی مانده است ؟

امیرالمؤمنین علیه السلام پیش رفت و فریاد کرد : وای بر تو ای کریب تو را از عذاب و نعمت پروردگار بر حذر می دارم و به سنت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله فرا می خوانم ، وای بر تو ، فرزند هند جگر خوار تو را جهنمی نکند .

کریب جواب داد : این حرفها را از تو بسیار شنیده ایم ، نیازی به آنها نداریم ، اگر می خواهی جلو بیا ، هر کس مشتری شمشیر من باشد نتیجه اش این است .

امیرالمؤمنین با ذکر لا حول و لا قوه

الا بالله پیش رفت و بدون مهلت ضربتی به او زد که افتاد و در خون غلتید . آن گاه حضرت مبارز طلید دو نفر دیگر به نوبت پیش آمدند و هر دو به درک واصل شدند . امیر مؤمنان باز هم مبارز خواست کسی پیش نیامد .

آن گاه ندا داد : ای گروه مسلمانان : الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص فمن اعتدى عليكم فاعتدوا عليه بمثل ما اعتدى عليكم . . . (۱۴۳) وای بر تو ای معاویه بیا با من مبارزه کن و مردم را برای آنچه بین ما است به کشتن مده .

عمر و عاص به معاویه گفت : فرصت را غنیمت شمار ، سه نفر از شجاعان عرب را کشته (و خسته شده) من امیدوارم که خدا تو را بر او پیروز گرداند ! معاویه گفت : وای بر تو عمرو ، سوگند به خدا مقصود تو این است که من کشته شوم و تو بعد از من به خلافت برسی ، دور شو ، کسی چون من فریب نمی خورد . (۱۴۴)

۷۶ نمایندگان معاویه در حضور امیر مؤمنان علیه السلام

معاویه ، حبيب بن مسلمه فهري (۱۴۵) ، و شرحبیل بن سمط (۱۴۶) ، و معن بن یزید بن اخنس سلمی (۱۴۷) را نزد علی علیه السلام فرستاد .

حبيب بن مسلمه پس از حمد و ثنا گفت : عثمان بن عفان خلیفه هدایت شده ای بود که به کتاب خدا عمل می کرد و به امر خدا بازگشت می نمود . شما حیات او را سنگین پنداشتید و مرگ او را دور

دانستید . پس بر او هجوم برده وی را به قتل رساندید . اکنون کشندگان او را به ما تسلیم کن تا قصاص کنیم ، و اگر می گویی تو نکشته ای پس از کار مردم کناره بگیر تا خودشان شور کنند و کسی را به اجماع برای ولایت خود برگزینند .

علی علیه السلام فرمود : مادر برایت مباد ! ولایت و کناره جویی از آن و دخالت در این کار به تو ارتباطی ندارد . ساکت شو . جایگاه تو اینجا نیست و این امور به تو نیامده است . حبیب برخاست و گفت : سوگند به خدا مرا در جایی که دوست نداری خواهی دید .

علی علیه السلام فرمود : تو کاره ای نیستی هر چند نیرو و لشکرت را هم فراهم کنی ! برو آنچه از دست بر می آید انجام بده .

شرحییل بن سمط گفت : من نیز اگر صحبت کنم همانند سخنان رفیقم را خواهم گفت ، آیا برای من غیر از این جوابی داری ؟

علی علیه السلام فرمود : غیر از جوابی که به او دادم جوابی برای تو و رفیقت دارم . پس ، حمد و ثنا به جا آورد و گفت : اما بعد ، همانا خداوند ، پیامبر صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد و به وسیله او مردم را از گمراهی نجات بخشید و از هلاکت دور کرد و جدایی ها را به هم پیوست . آن گاه خداوند او را به سوی خود پذیرفت در حالی که حضرتش وظیفه خود را ادا کرده بود

پس از ابوبکر و عمر

، عثمان عهده دار امور مردم شد ، و کارهایی انجام داد که مردم بر او ایراد گرفتند و به سویش رفته او را کشتند .

آنگاه مردم به سوی من که از کارشان کناره گرفته بودم آمدند و گفتند بیعت ما را بپذیر چون امت به غیر تو راضی نیست و ما می ترسیم اگر نپذیری مردم متفرق و گروه گروه بشوند ، پس بیعت را بپذیرتم و جز به مخالفت دو نفر (طلحه و زبیر) که با من بیعت کردند و معاویه نیم اندیشیدم . معاویه ای که سابقه ای در دین و پیشینه ی راستین در اسلام ندارد . آزاد شده فرزند آزاد شده است و حزبی از احزاب ، که پیوسته خود و پدرش با خدا ، پیامبر و مسلمانان دشمنی ورزیدند تا آن که از روی ناچاری پذیرای اسلام گشتند .

جای شگفتی است همراهی و پیروی شما نسبت به او ، در حالی که اهل بیت پیامبران را رها کرده اید؛ اهل بیتی که جدایی از آنها و مخالفت با ایشان برای شما سزاوار نیست و نه این که دیگران را با آنها برابر شمارید . من شما را به کتاب خدای عزوجل و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و از بین بردن باطل و احیای معالم دین دعوت می کنم . این سخنان را می گویم و برای خود و هر مؤمن و مسلمانی استغفار می کنم .

شرحییل و معن بن یزید گفتند : آیا گواهی می دهی که عثمان مظلوم کشته شد ؟

حضرت فرمود : من این را نمی گویم . آن دو گفتند

: هر کس شهادت ندهد که عثمان مظلوم کشته شده است ، ما از او بیزار هستیم . سپس بلند شدند و رفتند . حضرت این آیه شریفه را قرائت کرد : همانا تو نمی توانی هر که را دوست داری راهنمایی کنی ، لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می کند ، و او به راه یافتگان داناتر است . (۱۴۸)

سپس رو به یاران خود کرد و فرمود : تلاش اینها در گمراهیشان از تلاش شما در حقتان و اطاعت امامتان ، بیشتر نباشد . (۱۴۹)

۷۷ پیشنهاد مرد شامی و پاسخ حضرت

مردی از اهل شام میان دو صف درآمده فریاد می کرد : یا ابا الحسن ، یا علی ، بیرون بیا . امیر مؤمنان به سوی او رفت ، به گونه ای که گردن اسب هایشان به هم رسید . مرد گفت : یا علی تو در اسلام و هجرت دارای سابقه ای آیا مطلبی را بر تو عرضه کنم که این خون ها نریزد و این جنگ ها به تاءخیر افتد تا (در آینده) ببینی نظرت چیست ؟

حضرت فرمود : آن مطلب کدام است ؟

گفت : تو به سوی عراق خود بر می گردی و ما بین تو و عراق مانعی ایجاد نمی کنیم . ما نیز به سوی شام خود بر می گردیم و تو میان ما و شام مانع نمی شوی .

حضرت فرمود : برایم روشن شد که تو این سخن را از روی خیر خواهی و دلسوزی می گویی ، برای من هم این امر بسیار اهمیت داشت و خواب از چشمم رفته بود از

این رو اطراف قضیه را بررسی کردم تا به این نتیجه رسیدم که دو راه بیشتر وجود ندارد :

یا جنگ یا انکار آنچه خداوند بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرموده است . همانا خداوند از دوستانش خشنود نمی شود در صورتی که در روی زمین معصیت انجام گیرد و آنها سکوت و مدافعت کنند . به معروف و اندارند و از منکر باز ندارند . از این رو من جنگ را برای خود از چاره جویی درباره زنجیرهای دوزخ آسان تر یافتم . (۱۵۰)

۷۸ متخلفان از جنگ و درخواست عطا

عبدالله بن عمر ، سعد بن ابی وقاص ، مغیره بن شعبه و عده ای دیگر که از امیرالمؤمنین علیه السلام کناره گرفته و در جنگ جمل و صفین شرکت نکرده بودند ، به حضور امیرالمؤمنین آمده و از حضرت عطایشان را خواستند .

حضرت فرمود : چرا از من کناره گرفتید و تخلف کردید ؟

گفتند : عثمان کشته شد و ما نمی دانیم آیا ریخته شدن خون او حلال بود یا حرام ؟ او کارهایی انجام داده بود ، سپس او را توبه دادید و او توبه کرد . آن گاه در کشتن او اقدام کردید و ما نمی دانیم آیا این کار شما درست بود یا اشتباه ؟ در عین حال ما به فضیلت ، سابقه و هجرت تو آگاهیم .

حضرت فرمود : آیا شما نمی دانید خداوند شما را به امر به معروف و نهی از منکر فرا خوانده و فرموده است : اگر دو گروه از مؤمنین با هم به نزاع و جنگ پردازند آنها را آشتی دهید ،

و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا باز گردد. (۱۵۱)

سعد گفت : یا علی به من شمشیری بده که کافر را از مؤمن باز شناسد . من می ترسم مؤمنی را بکشم و در نتیجه داخل آتش شوم .

علی علیه السلام فرمود : آیا نمی دانید عثمان پیشوایی بود که با او بیعت کرده بودید که از او بشنوید و اطاعت کنید . اگر او نیکوکار بود چرا او را وا گذاشتید و اگر گناهکار بود چرا با او مقاتله نکردید ؟ ! اگر عثمان آنچه را انجام داده درست بود ، شما که پیشوایتان را یاری نکردید ستم کرده اید و اگر کارهایش خلاف بود باز شما ستم کرده اید ، چون کسانی را که امر به معروف و نهی از منکر کرده اند یاری نکرده اید . شما (در کناره گیری از جنگ جمل و صفین) که در رابطه با ما و دشمن ما به وظیفه الهی خود قیام نکردید ، نیز ستم روا داشتید چرا که خداوند می فرماید :

قاتلوا التی تبغی حتی تفی الی امر الله (۱۵۲) (با گروه متجاوز بجنگید تا به حکم خدا باز گردد) .

آن گاه آنان را برگرداند و چیزی به ایشان عطا نکرد . (۱۵۳)

۷۹ انتقاد بی جا

گوینده ای (سعد بن ابی وقاص) به امیرالمؤمنین گفت : ای پسر ابوطالب تو به خلافت حریص هستی !

امیرالمؤمنین فرمود : شما به خلافت حریص تر و دورتر هستید و من سزاوارتر و

نزدیکتر هستم . من حق خود را طلب می کنم و شما بین من و حقم مانع می شوید و مرا از آن باز می دارید . چون حضرت با دلیل و برهان او را در میان گروه حاضران منکوب ساخت . مبهوت شد به گونه ای که نمی دانست چه بگوید . (۱۵۴)

۸۰ اعتراض اشعث به موقعیت ایرانیان

روز جمعه علی علیه السلام بر فراز سکویی از آجر خطبه می خواند صعصعه بن صوحان (۱۵۵) هم حاضر بود . اشعث (۱۵۶) به مسجد آمد و پای بر سر مردم می نهاد و پیش می رفت تا این که نزدیک حضرت رسید آن گاه گفت : یا امیرالمؤمنین این سرخ رویان (موالی و عجم) پیش روی تو بر ما غلبه یافته اند .

امیرالمؤمنین علیه السلام از این سخن خشمگین شد . صعصعه گفت : اشعث چه می کند ؟ ! اکنون امیرالمؤمنین علیه السلام رازی از عرب را که تا کنون پنهان بود آشکار خواهد ساخت .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : چه کسی مرا از کیفر دادن به این مردم سستبر اندام بی فایده که تا نیمروز بر فراش خود می غلتند معذور می دارد ، در حالی که گروهی در شدت گرمای روز به یاد خدا مشغولند ؟ ! او از من می خواهد که ایشان را طرد کنم ، و آن گاه از ستمکاران باشم ! سوگند به خدایی که دانه را شکافت و خلق را آفرید همانا از محمد صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود : به خدا قسم آنان شما را برای

بازگشت به دین خدا خواهند زد آن چنان که شما در آغاز آنان را برای پذیرش دین زدید .

مغیره ضبی گوید : امیرالمؤمنین نسبت به موالی (عجم ها) تمایل داشت و به آنها مهربان بود بر عکس عمر که شدیداً از آنها دوری می کرد . (۱۵۷)

۸۱ سؤال بی مورد سعد وقاص

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه فرمود : پیش از آن که مرا نیاید از من پرسید ، سوگند به خدا چیزی از آینده و گذشته از من نمی پرسید مگر این که جوابتان می دهم .

سعد بن ابی وقاص بلند شد و گفت : یا امیرالمؤمنین بگو در سر و ریش من چند تار مو است .

حضرت فرمود : به خدا قسم حبیبم پیامبر خدا به من خبر داده است که تو چنین سؤال را از من می کنی . در سر و روی تو تار موئی نیست مگر این که در ریشه آن شیطانی نشسته است و در خانه تو بزغاله ای است که فرزندم ، حسین ، را می کشد .

عمر سعد در آن روز کودکی بود که تازه راه افتاده بود . (۱۵۸)

در نقل دیگری آمده است که اگر بیان دلیل برای پاسخ سؤال تو مشکل نبود ، تو را از آن آگاه می کردم . نشانه این مطلب خبری است که در مورد . . . و بزغاله ملعون تو گفتم . پسرش عمر سعد در آن هنگام هنوز راه نیفتاده بود و بر چهار دست و پا راه می رفت . (۱۵۹)

فصل پنجم : گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام با طلحه ، زبیر و عایشه

۸۲ دیدار با طلحه برای جلوگیری از محاصره عثمان

وقتی عثمان پیشنهاد برکناری خود را نپذیرفت ، طلحه و زبیر که مردم هم همراهشان بودند او را در محاصره قرار دادند و به تدریج محاصره را تشدید کرده و وی را از دسترسی به آب محروم کردند .

عثمان پیش علی علیه السلام فرستاد که طلحه و زبیر مرا

از تشنگی می کشند ، اما مرگ با سلاح بهتر است . حضرت بیرون آمد و در حالی که دست در دست مسور بن مخرمه زهری (۱۶۰) داشت به منزل طلحه رفت . طلحه خوش آمد گفت و احترام کرد . علی علیه السلام فرمود : عثمان به من رسانده که شما او را از تشنگی می کشید و این خوب نیست و او کشته شدن با سلاح را ترجیح می دهد . من با این که تصمیم گرفته بودم بعد از جریان اهل مصر کسی را از عثمان باز ندارم ، اما دوست می دارم که او به آب برسانید تا سپس ببینید نظرتان چیست .

طلحه گفت : نه به خدا سوگند ، چشم او روشن نخواهد شد و نخواهیم گذاشت بخورد و بیاشامد .

حضرت فرمود : من گمان نمی کردم شخصی از قریش تقاضای مراد کند . این طلحه ، از این کار دست بردار .

گفت : یا علی تو در این زمینه کاره ای نیستی .

امیرالمؤمنین خشمگین برخاست و فرمود : ابن حضرمیه (طلحه) به زودی خواهد فهمید که من کاره ای هستم یا نیستم . (۱۶۱)

۸۳ طلحه و زبیر نخستین بیعت کنندگان

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای امتناع از پذیرش بیعت به اطراف مدینه پناه برده بود ، طلحه و زبیر بر آن حضرت وارد شدند و گفتند : دستت را بده تا با تو بیعت کنیم ، زیرا مردم به غیر تو راضی نمی شوند . حضرت فرمود : من نیاز به این کار ندارم . من وزیر و مشاور شما

باشم بهتر از این است که امیر شما باشم . گفتند : مردم غیر تو را انتخاب نمی کنند و جز به تو تمایلی ندارند . دست باز کن تا در بیعت تو نخستین کس باشیم .

فرمود : بیعت من پنهانی نمی شود . صبر کنید تا به مسجد بروم . گفتند : ما در اینجا بیعت می کنیم ، سپس در مسجد نیز بیعت را تکرار می کنیم .

آنان به عنوان اولین کسان بیعت کردند و در مسجد نیز همراه مردم دست بیعت دادند ، که باز هم نخستین بیعت کننده طلحه بود . (۱۶۲)

۸۴ شرط طلحه و زبیر در بیعت

طلحه و زبیر به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند : ما با تو بیعت می کنیم به این شرط که در این کار با تو شریک باشیم .

فرمود : نه ، بلکه (۱۶۳) شما باید با کمک خویش مرا نیرو ببخشید و هنگام ناتوانی و سختی یاورم باشید .

۸۵ خودداری امیرالمؤمنین از پذیرش بیعت

پس از مرگ عثمان شهر مدینه امیری نداشت جز غافقی (۱۶۴) که فرمانده مصریان بود مردم به دنبال کسی بودند که مسؤل ولایت را بپذیرد ولی پیدا نمی کردند .

مصریان به سراغ علی علیه السلام می رفتند و آن حضرت خود را از ایشان مخفی می کرد و به اطراف مدینه پناه می برد و چون او را می یافتند ، امتناع می کرد و نمی پذیرفت .

ابن ابزی (۱۶۵) می گوید : به خشم خود دیدم و به گوش خود شنیدم هنگامی که مردم در کنار بیت المال اجتماع کردند ، علی

علیه السلام به طلحه گفت: دست خود را باز کن تا با تو بیعت کنم، طلحه گفت تو به این کار سزاوارتری، علاوه بر این علاقه ای که مردم نسبت به تو دارند به من ندارند، حضرت فرمود: ما از غیر تو واهمه نداریم، طلحه گفت: نترس به خدا از جانب من تهدید نمی شوی!

سپس عمار یاسر و ابو هیثم بن تیهان و دیگر صحابه و بزرگان انصار اصرار کردند، باز هم امیرالمؤمنین زیر بار نرفت و فرمود:

شما ملاحظه کردید که با من چگونه رفتار شد و از نظر و راءى مردم آگاه شدید، من نیازی به آنها ندارم.

سرانجام مردم و صحابه چون کسی را جز علی بن ابی طالب علیه السلام شایسته این مقام پیدا نکردند، بر اصرار خود افزوده، نظارت بر کارشان را خواستار شده و بیعت و اطاعت خود را ارزانی داشتند. حضرت فرمود: غیر مرا بجوئید. گفتند: ترا به خدا! آیا فتنه را نمی بینی؟ آیا نمی ترسی که این امت نابود شود؟ چون اصرار از حد گذشت، حضرت فرمود: من اگر بپذیرم بر آنچه می دانم شما وادار می کنم. ولی اگر مرا رها کنید مانند یکی از شماها هستم. گفتند: ما به حکم تو راضی شدیم، و مخالفی در میان ما نیست پس آنچه نظر و راءى تو است ما را به آن وادار. آنگاه مردم بیعت کردند. (۱۶۶)

۸۶ ناخشنودی طلحه و زبیر از مساوات در تقسیم

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، عمار یاسر و عبیدالله بن ابی رافع (۱۶۷) و ابو هیثم بن تیهان (۱۶۸) را مأمور کرد مالی را بین مسلمانان قسمت کرده و با رعایت عدالت کسی را بر دیگری ترجیح ندهند. آنها حساب کردند. دیدند به هر کدام از مسلمانان سه درهم می رسد. آن گاه پرداخت را شروع کردند. طلحه و زبیر هر کدام با پسرشان آمدند. به آنها هم نفری سه درهم دادند. آنها گفتند: عمر به ما این گونه عطا نمی داد، آیا این نحوه تقسیم تصمیم خودتان است یا این که صاحبان (علی علیه السلام) دستور داده است؟ گفتند: فرمان امیرالمؤمنین است.

طلحه و زبیر سراغ امیرالمؤمنین را گرفتند و او را در مزرعه اش یافتند که در زیر آفتاب ایستاده بود و بر کار عمه ای که داشت نظارت می کرد.

آن دو خطاب به حضرت گفتند: صلاح می دانی که با هم زیر سایه برویم فرمود: بلی.

گفتند: ما پیش کار گزارانت رفتیم به ما هم مثل سایر مردم پرداخت کردند. فرمودند: شما چه می خواهید؟ گفتند: عمر به ما این گونه عطا نمی داد. فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله چگونه عطا می داد. ساکت شدند. حضرت فرمود: آیا رسول خدا بیت المال را بین مردم مساوی و بدون تبعیض تقسیم نمی کرد؟ گفتند: چرا. فرمود: آیا سنت و روش رسول خدا برای پیروی

سزاوارتر است یا روش عمر؟ گفتند: سنت رسول خدا، ولیکن یا امیرالمؤمنین ما درای سابقه و شائن و موقعیت هستیم و خویشاوندیم. اگر صلاح بدانی ما را با مردم مساوی قرار ندهی، چنین کن.

فرمود: سابقه من بیشتر است یا سابقه شما؟ گفتند: سابقه تو. فرمود: خویشاوندی من نزدیکتر است یا خویشاوندی شما؟ گفتند: خویشاوندی شما. فرمود: موقعیت و شائن شما بزرگتر است یا موقعیت من؟

گفتند: بلکه شما یا امیرالمؤمنین.

فرمود: سوگند به خدا من و این کارگرم با دست اشاره به کارگری که مقابلش کار می کرد نمود در این مال مثل هم و به یک منزلت هستیم.

گفتند: ما برای کار دیگری هم آمده بودیم. فرمود: چیست؟

گفتند: تصمیم عمره داریم، آمدیم اجازه بگیریم. فرمود: بروید شما قصد عمره ندارید، همانا من از جریان کار شما آگاه شده ام و محل کشته شدن شما به من نشان داده شده است!

آن دو از نزد حضرت بیرون آمدند در حالی که حضرت به گونه ای که آنها می شنیدند، این آیه شریفه را تلاوت کرد: فمن نكث فانما ينكث على نفسه و من اوفى بما عاهد عليه الله فسيؤتاه اجرا عظيما

(پس هر که پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند، و هر که بر آنچه با خدا عهد بسته وفادار بماند به زودی خدا پاداش بزرگ به او می بخشد). (۱۶۹)

طلحه و زبیر بعد از این که با علی علیه السلام به عنوان بیعت شد از آن حضرت گلایه کردند که چرا در کارها با آنها مشورت نمی کند و از آنها مدد نمی جوید (و اموال را به مساوات تقسیم می کند .)

حضرت فرمود : از اندک اظهار نارضایتی کردید و بسیار را پشت سر انداختید . آیا نمی گوئید چه حقی را از شما بازداشته ام و در چه نصیب و بهره ای خود را بر شما برتری داده ام ؟ یا در چه حق و دعوی که یکی از مسلمانان به من مراجعه کرده ضعف نشان داده یا حکم آن را نداشته یا اشتباه کرده ام ؟

به خدا قسم در خلافت راغب و به حکومت مایل نبودم ، شما مرا دعوت کردید و مرا به آن وادار نمودید . و چون خلافت به من رسید به کتاب خدا نظر کردم و از آنچه برای ما مقرر فرموده و ما را به حکم کردن طبق آن دستور داده ، تبعیت کردم و به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر کردم و پیروی نمودم .

بنابراین در این مورد به رأی شما و غیر شما نیازی نداشتم و مسأله ای پیش نیامد که حکم آن را ندانم تا با شما و دیگر برادران مسلمانم مشورت کنم ، و اگر چنین می بود از شما و دیگران رو نمی گردانیدم .

اما این که گفتید : چرا در تقسیم بیت المال به مساوات رفتار کرده ام . این حکمی نبوده که من به رأی خود صادر

کرده و مطابق خواسته دلم انجام داده باشم . بلکه من و شما می دانیم که این همان دستور العملی است که رسول خدا آورده و انجام داده و در آنچه خداوند سهم بندی آن را مشخص نموده و حکم آن را صادر کرده به شما نیازی نداشتم .

پس و الله شما و غیر شما در این مورد حق اعتراض بر من ندارید . خداوند دل های ما و شما را به حق متوجه کند و به ما و شما صبر و استقامت الهام نماید . سپس فرمود : خدای رحمت کند آن شخص را که وقتی حقی را ببیند یاری کند و چون ستمی را ببیند از آن باز دارد و یاور حق و صاحب حق باشد . (۱۷۰)

۸۸ انتظارات نابجای طلحه و زبیر

طلحه و زبیر که سر سخخانه با عثمان مخالفت نموده و حتی او را از دسترسی به آب محروم کردند ، امیدها و انتظاراتی داشتند . ولی چون عموم مردم به جانب امیرالمؤمنین علیه السلام متمایل شدند آن دو نیز اظهار موافقت کردند . حتی در این کار شتاب نمودند تا بدینوسیله بتوانند در نزد امیر علیه السلام مقامی کسب کرده و به برخی از آرزوهایشان برسند .

از این رو بعد از اتمام بیعت و استقرار حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام ، با حضرت ملاقات کرده طلحه حکومت عراق و زبیر حکومت مصر را طلب نمود . حضرت تقاضای آنها را نپذیرفت . آن ها خشمگین بیرون آمدند و فهمیدند امیرالمؤمنین آنچنان است که از پیش گمان می کردند . دو سه روز صبر کردند باز به سراغ

حضرت رفتند و اجازه خواستند . حضرت در بالا خانه بود و اجازه فرمود . آن دو بالا رفتند و در مقابل آن حضرت نشستند و گفتند : یا امیرالمؤمنین تو به وضع زمانه آگاهی و گرفتاری های ما را می دانی . ما به محضر شما آمدیم تا چیزی به ما عطا کنی تا امورمان را اصلاح و دیون و حقوقی که به عهده ما است ادا کنیم .

امیرالمؤمنین فرمود : از مال من در منبع اطلاع دارید . اگر می خواهید آن مقدار که ممکن است از آن برایتان بنویسم ؟ گفتند : ما نیازی به مال شما نداریم .

فرمود : پس چه کنم ؟

گفتند : از بیت المال چیزی به ما بده که ما را کفایت کند .

فرمود : سبحان الله ! من چه اختیاری در بیت المال دارم . این مال مسلمانان است و من نگهبان و امین آنها هستم . اگر می خواهید بالای منبر بروم و تقاضای شما را مطرح کنم اگر پذیرفتند پرداخت می کنم اما من خود راهی به این کار ندارم ، بیت المال متعلق به همه مسلمانان حاضر و غائب می باشد ولیکن من عذر من را روشن کردم .

گفتند : ما کسی نیستیم که شما را به این کار وا داریم . اگر همه این کار را بکنیم مسلمانان اجازه نمی دهند .

فرمود : پس من چه کنم ؟

گفتند : مطلب شما را شنیدیم . سپس پائین آمدند . خادمه حضرت شنید که می گفتند : سوگند به خدا ما با دل هایمان بیعت نکردیم بلکه با زبان بیعت نمودیم . حضرت آیه شریفه

را قرائت کرد: ان الذین ینا یعونک . . . (۱۷۱) کسانی که با تو بیعت می کنند همانا با خدا بیعت می کنند ، دست خدا بالای دست ایشان است هر کس بیعت شکند بر خود شکسته است ، و کسی که وفا کند به عهد خود با خدا ، پس به زودی خداوند پادشاه بزرگ به او خواهد داد . (۱۷۲)

۸۹ در خواست اجازه برای سفر عمره و عزم پیمان شکنی

طلحه و زبیر تا دو روز پس از ماجرای پیشین اقدامی نکردند ، تا این که از موضع عایشه و اجتماع کارگزاران عثمان در مکه با اموالی که از محل حکومت خود دزدیده بودند و نیز پیوستن مروان به آنها با خبر شدند . باز در خلوت با امیرالمؤمنین علیه السلام ملاقات کرده برای رفتن به عمره اجازه خواستند . حضرت اجازه نفرمود .

گفتند : ما مدتی است به سفر عمره نرفته ایم اجازه بفرمایید .

فرمود : سوگند به خدا شما قصد عمره ندارید . شما عزم پیمان شکستن و رفتن به بصره را دارید .

گفتند : خدایا ما را ببخش ! ما جز عمره قصدی نداریم .

حضرت فرمود : به خدای بزرگ قسم یاد کنید که امور مسلمین را به زیانم تباه نسازید ، بیعت نشکنید و فتنه انگیزی نکنید .

آن دو زبان گشودند و سوگندهای اکید یاد کردند . هنگام خروج از محضر امیرالمؤمنین علیه السلام ، با ابن عباس رو به رو شدند . ابن عباس گفت : امیرالمؤمنین به شما اجازه فرمود ؟ گفتند : بلی .

ابن عباس به حضور امیرالمؤمنین

منین علیه السلام رسید . حضرت پرسید : ابن عباس چه خبر ؟ گفت : طلحه و زبیر را دیدم .

فرمود : آن دو اجازه عمره خواستند ، من هم بعد از این که قسمشان دادم و تعهد مستحکم از ایشان گرفتم که بیعت نشکنند و فساد انگیزی نکنند ، اجازه دادم . سوگند به خدا ای ابن عباس ، اینان جز فتنه قصدی ندارند . گویا می بینم به مکه رفته اند و برای جنگ با من کمک می جویند . چون یعلی بن منیه (۱۷۳) خائن فاجر ، اموال عراق و فارس را به مکه برده تا در این راه هزینه کند ، و این دو تن به زودی در کار من فساد انگیزی خواهند کرد و خون شیعیان و یاوران مرا خواهند ریخت .

ابن عباس گفت اگر مساءله این طور است چرا اجازه دادی ؟ و چرا محبوسشان نکردی ؟ و به زنجیر نکشیدی ؟ و مسلمانان را از شر ایشان ایمن نگردانیدی ؟ حضرت فرمود : ابن عباس به من می گویی آغاز گرستم باشم و قبل از نیکی کردن ، بدی کنم و به ظن و تهمت مجازات و پیش از ارتکاب جرم مکافات کنم . هرگز ! سوگند به خدا هرگز از رویه حکومت به عدل و کفتار به حق که خدا از من پیمان گرفته ، عدول نخواهم کرد . ابن عباس ! من به آن دو اجازه دادم و آگاهم چه خواهند کرد . و لیکن از خدا در پیروزی بر ایشان یاری خواستم . و الله من آن دو را خواهم کشت و

آنان به آروزیشان نخواهند رسید . چرا که خداوند آنها را به جهت ستمشان بر من و شکستن بیعت خواهد گرفت . (۱۷۴)

۹۰ واگذاری حکومت یمن و یمامه به طلحه و زبیر

در برخی نقل ها آمده است که علی علیه السلام پس از رسیدن به خلافت ظاهری ، حکومت یمن را به طلحه و یمامه (۱۷۵) و بحرین را به زبیر واگذار کرد و فرمان نامه حکومت را نوشت و به آنان داد . آن دو گفتند : اینک صله رحم کردی .

حضرت فرمود : شما را به ولایت امور مسلمانان برگزیدم ! آن گاه فرمان نامه را از ایشان پس گرفت . آن دو ناراحت شدند و گفتند : دیگران را بر ما ترجیح دادی .

حضرت فرمود : درباره شما دو نفر تصمیماتی داشتم ولی حرص و از شما عقیده ام را تغییر داد . (۱۷۶)

۹۱ ملاقات امیر مؤمنان با زبیر در بین دو صف و پشیمانی زبیر

در جریان جنگ جمل امیرالمؤمنین علیه السلام سر برهنه و بدون سلاح بیرون آمد و مکرر زبیر را فرا خواند .

زبیر زره پوشیده و مسلح بیرون آمد . حضرت فرمود : ای ابو عبدالله ، به جانم سوگند سلاح فراهم کرده ای و چه خوب ! آیا در پیشگاه خداوند هم عذری مهیا کرده ای ؟ !

زبیر گفت : بازگشت ما به سوی خداست (۱۷۷) . حضرت فرمود : در آن روز خداوند جزای شایسته آنان را به طور کامل می دهد و خواهند دانست که خداوند همان حق آشکار است (۱۷۸) .

سپس فرمود : ای

زبیر تو را فرا خواندم تا حدیثی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من و تو فرمود یادآور شوم . آیا به خاطر داری روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را دید که با من معانقه می کردی ، پس به تو فرمود : آیا او را دوست داری ؟ و تو گفتی چرا دوست نداشته باشم ، او برادرم و پسر دایی ام می باشد . آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : همانا تو با او ستیز خواهی کرد در حالی که ستمگری !

زبیر گفت : انا لله و انا الیه راجعون به یادم آوردی آنچه را روزگار از خاطر من برده بود . پس به حالت پشیمانی و سکوت به سوی یارانش بازگشت . امیرالمؤمنین نیز خوشحال و مسرور به سوی اصحاب بازآمد . یارانش گفت : یا امیرالمؤمنین بدون زره و سلاح مقابل زبیر که پوشیده از سلاح است و تو شجاعت او را می دانی قرار می گیری ؟ حضرت فرمود : او قاتل من نیست . مرا مردی گمنام از خاندانی پست و حقیر غافلگیرانه ، در غیر میدان جنگ و آوردگاه مردان ، خواهد کشت . (۱۷۹)

۹۲ عفو عایشه و اعزام او به مدینه

وقتی آتش جنگ جمل فرو نشست حضرت به سوی هودج عایشه آمد و با نیزه بر آن زد و فرمود : ای خواهر ارم (عایشه) ! کار خدا را چگونه دیدی ؟ !

عایشه گفت : چیره شدم ، در گذر و عفو کن .

حضرت به محمد بن ابی بکر فرمود

: خواهرت را همراهی کن و به بصره بپر .

محمد او را در خانه صفیه دختر حارث بن طلحه وارد کرد . چند روز در آنجا ماند . سپس امیرالمؤمنین دستور حرکت صادر کرد . عایشه چند روز مهلت خواست ، و حضرت مهلت داد . چون مهلت سر آمد ، حضرت او را همراه عده ای از زنان و مردان به سوی مدینه گسیل داشت . (۱۸۰)

فصل ششم : گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام با خوارج

۹۳ مخالفت خریث بن راشد با علی علیه السلام

بعد از جریان حکمیت ، خریث بن راشد (۱۸۱) که سر دسته سیصد نفر بود همراه سی تن از یارانش به حضور علی علیه السلام آمد و گفت : یا علی با تو تبعیت نمی کنم و پشت سرت هم نماز نمی خوانم و من فردا از تو جدا خواهم شد .

امیرمؤمنان فرمود : مادر برایت بگیرد ، در این صورت پروردگارت را عصیان کرده ، پیمانت را شکسته ای و جز به خودت زیان نمی رسانی ؛ به من بگو : چرا می خواهی چنین کنی ؟ !

گفت : برای این که در کتاب خدا حکمیت را روا داشتی و هنگامی که کوشش ها به نهایت رسید در انجام حق ، ضعف نشان دادی و به گروهی که بر خود ستم کرده اند اعتماد کردی ، من تو را سرزنش می کنم و از ایشان متنفرم و از همه شما دوری می کنم .

حضرت فرمود : بیا کتاب را به تو آموزش دهم و درباره سنت ها با تو سخن بگویم و اموری را از حق بر تو بگشایم که من نسبت

به آنها از تو داناتر ، شاید آنچه را اکنون در نظر خود منکری بازشناسی و آنچه را نسبت به آن جاهلی ، درک کنی و آگاه شوی .

گفت : پس من پیش تو باز می گردم .

حضرت فرمود : شیطان تو را نفریبد و نادانی سبک و بی مقدرات نکند سوگند به خدا اگر طالب رشد و نصیحت باشی و از من بپذیری تو را به راه رشد هدایت می کنم .

آن بد بخت همان شب از کوفه خارج شد و بر نگشت . (۱۸۲)

۹۴ بی تقوایی خیریت بن راشد

وقتی خیریت بن راشد کشته شد و خبر به حضرت علی علیه السلام رسید ، فرمود : مادر برایش بگرید ، چقدر عقلش ناقص و نسبت به پروردگارش گستاخ بود . زیرا او یک مرتبه پیش من آمد و گفت در میان اصحابت کسانی هستند که واهمه دارم از تو جدا شوند ، نظر تو درباره آنان چیست ؟

گفتم : من با اتهام کسی را نمی گیرم و از روی گمان کسی را تعقیب نمی کنم و جز با کسی که با من مخالفت و دشمنی کند نمی جنگم . آن هم پس از این که او را بخوانم و حجت را بر او تمام کنم . اگر توبه کرد و به سوی ما برگشت از او می پذیریم و او برادر ماست و اگر جز جنگ به چیزی رضایت نداد ، از خدا مدد می جویم و با او نبرد می کنیم .

حضرت فرمود : مدتی از من دست برداشت تا این که مرتبه دیگر پیش من آمد و گفت : من

می ترسم عبدالله بن وهب راسبی (۱۸۳) و زید بن حصین (۱۸۴) کار تو را فاسد کنند ، من از آن دو مطالبی درباره تو شنیده ام که اگر به گوش تو رسیده بود از آنها جدا نمی شدی تا این که آنها را به قتل می رساندی یا در حبس ابد گرفتار می کردی .

حضرت فرمود : گفتم : من با تو درباره آنها مشورت می کنم ، نظر تو چیست ؟ گفت : نظر من این است که آنها را بخوانی و گردنشان را بزنی .

حضرت می فرماید : فهمیدم که او نه تقوا دارد و نه از عقل برخوردار است . آنگاه گفتم : سوگند به خدا من گمان نمی کنم تو فرد متقی و عاقل سودمند باشی ؛ و الله ، اگر من تصمیم بر قتل آنها داشتم سزاوار این بود که بگویی : پروا پیشه کن چرا کشتن آنها را حلال می شماری ، در حالی که نه کسی را کشته اند و نه با او ستیزه کرده اند و نه از طاعت تو خارج شده اند . (۱۸۵)

۹۵ توجیه علی علیه السلام و بازگشت برخی از خوارج به سوی حضرت

در ماجراهایی که بعد از حکمیت پیش آمد امیرالمؤمنین علیه السلام سراغ یزید بن قیس اءرحبی (۱۸۶) را گرفت . خوارج دور او را گرفته اند و او را بزرگ می شمارند .

حضرت بیرون آمد و به سوی خیمه یزید بن قیس رفت و در آنجا دو رکعت نماز به جا آورد . سپس ایشان را مورد خطاب قرار داد و

فرمود :

شما را سوگند می‌دهم آیا می‌دانید من بیش از شما حکمیت میان خود و شامیان و دست برداشتن از جنگ را ناخوش داشتم ؟ و شما را آگاه کردم که منظور ایشان از بلند کردن قرآن ها خدعه و فریب است . اما راءى و دستور من اطاعت نشد . آن گاه در عهدنامه حکمیت قید کردم که داوران آنچه را کتاب خدا احیاء کرده آنرا احیا کنند و آنچه را کتاب خدا نابود کرده ، از بین ببرند . پس اگر موافق قرآن حکم کردند ما حق مخالفت نداریم و اگر مخالفت کردند و لغزیدند ما از حکم آنها تبری می‌جوییم و ما در حقیقت قرآن را حکم قرار داده ایم نه مردان را .

گفتند : پس چرا در عهدنامه نامت را نوشتی و خود را امیرالمؤمنین نخواندی ؟ فرمود : وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان صلح حدیبیه (۱۸۷) نوشت این مصالحه ای است میان محمد رسول الله و سهیل بن عمرو ، اهل مکه گفتند : اگر می‌دانستیم تو رسول خدا هستی با تو نمی‌جنگیدیم ! پس پیامبر نوشت : محمد بن عبدالله .

خوارج گفتند : گفتی آنچه گفت ، و از میان ما آنان که به حکمیت مایل بودند به سوی خدا توبه کرده اند و آماده نبرد با شامیان هستند و تو اگر توبه کنی همراه تو هستیم و گرنه از تو کناره جویی خواهیم کرد . حضرت فرمود : اءتوب الی الله و اءستغفره من کل ذنب . (۱۸۸) آن گاه خطاب به ایشان فرمود

وارد شهرتان شوید خدای شما را رحمت کند . پس وارد شهر شدند و با آن حضرت برای بازگشت به جنگ بیعت کردند . (

۱۸۹)

۹۶ تشابه صلحنامه حدیبیه و قرار داد حکمیت در صفین

وقتی صلحنامه و عهدنامه حکمیت نوشته شد ، معاویه و شامیان از این که اسم علی علیه السلام با لقب امیرالمؤمنین باشد امتناع کردند و گفتند اگر ما می پذیرفتم که او امیرالمؤمنین است با او جنگ نمی کردیم .

امیرالمؤمنین علیه السلام یادآوری کرد . در صلح حدیبیه وقتی نوشته شد این آن چیزی است که محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سهیل بن عمرو بر آن مصالحه کردند .

سهیل گفت : اگر من شهادت می دادم که تو رسول خدایی با تو جنگ نمی کردم علی علیه السلام گفت : من خشمگین شدم و گفتم : علی رغم تو او رسول الله است .

رسول خدا فرمود : آنچه می گوید آنرا بنویس ، همانا برای تو مثل این جریان واقع خواهد شد و تو خواهی پذیرفت در حالی که مجبور هستی . (۱۹۰)

۹۷ اصرار بر قبول صلح و حکمیت و سپس اعتراض به آن

وقتی اشعث نامه صلح را میان صفوف لشکریان شام و عراق قرائت می کرد ، در گوشه و کنار لشکر عراق از جانب افرادی که بیشتر اصرار بر قبول درخواست معاویه و پذیرش حکمیت ابوموسی داشتند اعتراضاتی بلند شد که لا حکم الا لله نمی پسندیم افراد در دین خدا حکم کنند ، خداوند حکم خودش را در مورد معاویه و اصحابش امضا کرده یا بایدی کشته شوند

یا اینکه حاکمیت ما را بپذیرند . ما وقتی حکمیت را پذیرفتیم اشتباه کردیم و گمراه شدیم و الان توبه کردیم و باز گشتیم . (و خطاب به علی علیه السلام گفتند :) تو هم مثل ما توبه کن و الا ما تو براءت می جوییم .

علی علیه السلام فرمود : وای بر شما ! بعد از رضایت و بستن عهد و قرارداد برگردم ؟ آیا خداوند نمی فرماید : وفا کنید به عهد خدا وقتی معاهده کردید و سوگندها را پس از استوار کردن آنها نشکنید ... (۱۹۱) . ولی خوارج نپذیرفتند و از آن حضرت براءت جسته به او نسبت شرک دادند . (۱۹۲)

۹۸ اصرار خوارج بر پیمان شکنی

گروهی از خوارج که در محلی به نام حروراء اجتماع کرده بودند به حضور علی علیه السلام آمدند و گفتند : در روز جمل بر چه مبنایی می جنگیدیم ؟ !

حضرت فرمود : بر مبنای حق . گفتند با اهل بصره چرا جنگیدیم ؟ فرمود : به جهت بیعت شکنی و یاغی بودن ایشان . گفتند : اهل شام چگونه بودند ؟ فرمود : اهل بصره و اهل شام تفاوتی ندارند . گفتند : پس چرا درخواست آتش بس معاویه را پذیرفتی ؟ فرمود : با من مخالفت کردید و من از فتنه ترسیدم . گفتند : پس به کار پیشین خود برگرد . فرمود من به آنها عهدی سپرده ام که مدت مشخصی دارد ، و تا مدت به پایان نیامده برای من جنگ با ایشان جایز نیست و با داوران شرط کرده ایم که مطابق کتاب

خدا حکم برانند . اگر این گونه کردند که من به امر حکومت از همه مردم سزاوارترم . گفتند : معاویه هم ادعایی مثل تو دارد سپس حضرت را ترک کردند . (۱۹۳)

۹۹ پذیرش بیعت بر مبنای کتاب خدا و سنت پیامبر

مردم پس از جنگ صفین بر سرکوب خوارج اصرار می ورزیدند ولی همت و تصمیم امیرمؤمنان علیه السلام بعد از این که حکمیت به نتیجه نرسید . ادامه جنگ با معاویه و شامیان بود و در این مورد خطبه خواند و مردم را روشن کرد . مردم فریاد بر آوردند : یا امیرالمؤمنین ، ما یاران تو ایم هر کجا می خواهی ما را ببر با هر کسی که تو دشمن باشی ما دشمنی می کنیم . از این رو با حضرت بر مبنای تسلیم و رضایت بیعت کردند و حضرت کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را شرط کرد .

مردی از طایفه خثعم (برای بیعت) پیش آمد ، حضرت فرمود : بیعت کن بر مبنای کتاب خدا و سنت پیامبر . آن مرد گفت : نه ولیکن بر مبنای کتاب خدا و سنت پیامبر و سنت ابوبکر و عمر بیعت می کنم . حضرت فرمود : سنت ابوبکر و عمر در کنار کتاب خدا و سنت پیامبر قرار نمی گیرد؛ آن مرد جز با سنت ابوبکر و عمر بیعت را نپذیرفت و علی علیه السلام هم جز بر مبنای کتاب خدا و سنت پیامبر بیعت را قبول نکرد . بعد از اصرار حضرت و امتناع او ، حضرت فرمود : سوگند به خدا

گویا می بینم در این فتنه به راه افتاده ای ، و گویا می بینم سم اسبان لشکر چهره تو را شکافته اند !

بلی آن مرد به خوارج پیوست ، راوی می گوید : در روز نهروان کشته او را دیدم که زیر سم اسبان مانده و سر او شکافته بود ، یادم از سخن علی علیه السلام آمد گفتم : خدا خیرت دهد ای ابوالحسن ، لب ها را به سخنی نگشودی مگر این که همان گونه شد که فرمودی ! (۱۹۴)

۱۰۰ امام علیه السلام از شهادت خود خبر می دهد

جماعتی از مردم بصره نزد علی علیه السلام آمدند؛ که از جمله آنان مردی از رؤسای خوارج به نام جعد بن نعجه بود . او به حضرت ایراد گرفت که چرا جامعه بهتر نمی پوشد ؟ حضرت فرمود : این گونه لباس مرا از خود پسندی دورتر می دارد و برای تاءسی کردن مسلمانان به من شایسته تر است . آن خارجی گفت : از خدا بترس ، تو خواهی مرد ، علی علیه السلام گفت : خواهم مرد ؟ ! نه به خدا ، من کشته می شوم . ضربتی بر سرم فرود می آید و محاسنم به خونم خضاب می شود . این قضایی است که خواهد رسید و عهدی است دیرین ، و آن که دروغ بندد نومید شود . (۱۹۵)

فصل هفتم : گفتگوهای امیرالمؤمنین علیه السلام پیرامون جنگهای سه گانه

۱۰۱ جنگ به فرماندهی امیرالمؤمنین علیه السلام فتنه نیست

مردی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت : چه فتنه ای از این بزرگتر که که بدریون (شرکت کنندگان در جنگ بدر) با شمشیر به جان هم افتاده اند .

حضرت فرمود : وای

بر تو ، آیا نبردی که من امیر و فرماندهش هستم فتنه است ؟ ! سوگند به آن که محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرد و او را سرفراز نمود ، من دروغ نمی گویم و به من هم دروغ گفته نشده است ، من گمراه نیستم ، مرا گمراه نیز نکرده اند و من اشتباه نکرده و منحرف نشده ام مرا به اشتباه نیز نینداخته اند . من برهان آشکاری از جانب پروردگارم درام که آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ کرده و پیامبر نیز برای من بیان نموده است ؛ و در روز قیامت فراخوانده می شوم در حالی که گناهی ندارم . اگر گناهی داشته باشم ، جنگ با آنها موجب بخشش گناهانم می شود . (۱۹۶)

۱۰۲ گذشت حضرت از فرزندان عثمان

در جنگ جمل سعید و ابان فرزندان عثمان اسیر شدند . آن دو را پیش امیرالمؤمنین آوردند ، بعضی از حاضران گفتند : یا امیرالمؤمنین این دو را بکش . علی علیه السلام فرمود : چه بد گفتید من همه مردم را امان دادم ، آن وقت این دو را بکشم . سپس حضرت رو کرد به آن دو و فرمود : از گمراهی خود بر گردید و جدا شوید و هر کجا که می خواهید بروید ، و اگر دوست دارید پیش من بمانید که نسبت به خویشانان صله رحم می کنم . گفتند : یا امیرالمؤمنین ما بیعت می کنیم و می رویم ؛ سپس بیعت کرده و رفتند . (۱۹۷)

۱۰۳ فرمان امیرمؤمنان درباره فراریان و مجروحان دشمن و گرفتن غنائم

امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل میان اصحابش ندا کرد :

فراریان را تعقیب نکنید ، مجروحی را نکشید و اموالشان را غارت نکنید و (بدانید) هر کس سلاح بر زمین گذارد ایمن است هر کس در به روی خود بست ایمن است .

از این رو یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در لشکرگاه اهل بصره با طلا و نقره و کالاهایی برخورد می کردند و متعرض آنها نمی شدند ، مگر سلاح جنگی یا چار پایانی که دشمن به وسیله آنها جنگیده بود .

برخی از اصحاب حضرت گفتند : یا امیرالمؤمنین چگونه است که جنگ و کشتار آنها بر ما حلال شد ؟ اما اسیر کردن زن و فرزند و گرفتن اموالشان حلال نشد ؟ حضرت فرمود : زن و فرزند موحدان اسیر گرفته نمی شوند و اموالشان به غنیمت در نمی آید ،

مگر آن مقداری که در نبرد از آن سود جسته اند (سلاح ، اسب و مانند آن) .

پس آن چیزی را که نمی دانید رها کنید و به آنچه مأمور می شوید ملتزم گردید . (۱۹۸)

۱۰۴ زنان و بچه های اهل بغی (۱۹۹) اسیر نمی شوند

در جنگ جمل عمار به امیر مؤمنان علیه السلام عرض کرد : نظرتان در مورد اسیر گرفتن زنان و بچه ها چیست ؟ حضرت فرمود : راهی برای آن نمی بینم ؛ ما با مردانی که به جنگ ما آمده بودند جنگیدیم .

پس از تقسیم سلاح و اموال غنیمتی میدان جنگ ، برخی از قاریان اصحاب گفتند : از فرزندان و اموال (بیرون از میدان نبرد) هم برای ما سهمی قرار ده ، چطور خونشان شد ولی اموالشان نه ؟ !

حضرت فرمود : بر این زن و فرزند که در دار هجرت (دار الاسلام) هستند راهی نیست . ما با کسانی نبرد کردیم که به جنگ ما آمدند و بر ما ستم کردند . اما اموالشان ، میراث صاحبان ارث و خویشانشان است .

عمار گفت : فراری ایشان را تعقیب کنیم ، و مجروحانشان را بکشیم ؟ حضرت فرمود : نه ! چرا که من ایشان را امان داده ام . (۲۰۰)

۱۰۵ حکم غنیمت و اسیر گرفتن در جنگ با بغات

وقتی اصحاب جمل منهزم شدند ، آنچه در لشرگاه آنها بود جمع آوری شد . آن گاه امیرالمؤمنین علیه السلام آن را پنج قسمت کرد و چهار قسمت آن را میان رزمندگان پخش کرد .

وقتی وارد بصره شدند برخی از اصحاب گفتند : یا امیرالمؤمنین ذراری (زنان و فرزندان) و اموالشان را هم میان ما تقسیم کن . فرمود : شما چنین حقی ندارید . گفتند : چگونه خونشان بر ما مباح شد ولی اسیر گرفتن ذراری آنها بر ما جائز نیست ،

حضرت فرمود :

مردان به جنگ ما آمدند ما هم با آنها

جنگیدیم . اما زنها و بچه ها ، ما سلطه ای بر آنها نداریم چون مسلمان بوده و در دار هجرت قرار دارند و شما راهی برای آنها ندارید . آنچه در میدان جنگ آوردند و در نبرد با شما به کار گرفتند و آنچه در لشرگاه است ، از آن شما است . اما آنچه در خانه هایشان است ، میراث است ، که طبق حکم خداوند به فرزندانشان می رسد و زنان آنها (یی که کشته شده اند) باید عده نگهدارند و شما بر آنها و فرزندانشان راهی ندارید .

چون در این زمینه گفت و گو و مراجعه زیاد شد . حضرت با ناراحتی فرمود : پس تیرها (ی قرعه کشی) را بیاورید و قرعه بنزید ببینید عایشه در سهم چه کسی قرار می گیرد ، که او در راءس (این فتنه) است ؟ ! گفتند : استغفر الله ، از خدا بخشش می خواهیم ، حضرت فرمود : من نیز از خدا بخشش می خواهم . (۲۰۱)

۱۰۶ عفو بصریان

امیرالمؤمنین وقتی بر اهل بصره پیروز شد و اموالی که در میدان جنگ بود تقسیم کرد . در میان اهل بصره خطبه خواند و ایشان را سرزنش کرد و در ضمن آن فرمود : ای اهل بصره بیعت مرا شکستید و دشمنان مرا یاری کردید اکنون گمانتان چیست ای بصریان ؟

مردانی از اهل بصره برخاستند و گفتند : یا امیرالمؤمنین گمان نیک داریم و می بینیم که پیروز شدی و غلبه پیدا کردی ، اگر مجازات کنی ما مجرمیم و اگر عفو کنی ،

عفو در پیشگاه رب العالمین پسندیده تر است .

حضرت فرمود : از شما در گذشتم ، از فتنه پرهیزید . چون شما اولین کسان بودید که بیعت شکستید و اتحاد امت را شکافتید . از گناه خود برگردید و در پیشگاه خدای خود از روی اخلاص توبه کنید . (۲۰۲)

۱۰۷ سخنان حضرت با جنازه کعب و طلحه

بعد از پایان جنگ جمل حضرت میان کشته شدگان دشمن می گشت و با برخی از آنها سخنانی می گفت . از جمله به جنازه کعب به سور (۲۰۳) گذشت که هنوز قرآن بر گردنش بود؛ فرمود : جدا کنند و در محل پاکیزه ای قرار دهند سپس دستور داد او را بنشانند آن گاه فرمود : ای کعب بن سور من وعده خدا را حق یافتم آیا تو هم وعده پروردگارت را حق یافتی ؟ و سپس دستور داد او را بخوابانند .

با جسد طلحه نیز چنین سخن گفت . یکی از قاریان به آن حضرت گفت : این سخنان چیست ؟ این مغزها از کار افتاده است ، نه سخنی می شنوند و نه جوابی می گویند . حضرت فرمود : به خدا سوگند این دو ، سخن مرا شنیدند چنانکه اصحاب قلیب (چاه بدر) کلام رسول خدا را شنیدند ، و اگر اجازه سخن داشتند چیز عجیبی مشاهده می کردی .

سپس به جنازه معبد فرزند مقداد که در میان کشتگان دشمن بود عبور کرد و فرمود : خدا پدرش را بیامزد . راءى او درباره ما بهتر از نظر این پسر بود . عمار گفت : حمد خدا را که او را انداخت و گونه اش را

بر زمین نهاد . به خدا قسم یا امیرالمؤمنین برای ما مهم نیست چه کسی با حق عناد می ورزد ، پسر یا پدر . حضرت فرمود : ای عمار خدا ترا بیامرزد و جزای خیر دهد . (۲۰۴)

۱۰۸ سرانجام زبیر و تأسف امیرالمؤمنین علیه السلام

ابن جرموز وقتی زبیر را به قتل رسانید ، سرش را برید و پیش احنف بن قیس آورد . احنف او را به محضر امیرمؤمنان فرستاد او آمد تا وارد لشکرگاه امیرالمؤمنین شد و تا نزدیک خیمه حضرت پیش رفت . آنجا با مالک اشتر مواجه شد . مالک گفت : کیستی ؟ گفت فرستاده احنف . گفت صبر کن تا برایت اجازه بگیرم . پس از تحصیل اجازه ، ابن جرموز وارد شد و سلام کرد و از جانب احنف پیروزی را تبریک گفت . سپس گفت : من فرستاده احنف هستم که زبیر را کشتم ، و این سر و این شمشیر اوست ، و آن دو را مقابل حضرت نهاد . علی علیه السلام پرسید : چگونه او را کشتی و ماجرایش چگونه بود ؟ ماجرا را گفت ، حضرت فرمود : شمشیرش را من بده ، شمشیر را داد ، حضرت گرفت و از غلاف بیرون کشید و (با تأسف) فرمود : شمشیر او ! او را می شناسیم : بارها پیشاپیش رسول خدا جنگیده بود ولی اینک کشته شدن و فرجام بد ! (۲۰۵)

در روایت دیگر آمده است که حضرت شمشیر را گرفت و حرکت داد و فرمود : شمشیری که زبیر چه بسیار با آن پیش روی پیامبر صلی الله علیه

و آله جهاد کرد؛ ولیکن اینک کشته شدن و فرجام بد! سپس به چهره زیر نگاه کرد و فرمود: با رسول خدا مصاحب و خویش بودی ولیکن شیطان وارد دماغت شد و تو را به اینجا کشانید! (۲۰۶)

۱۰۹ چرا اصحاب جمل کشته شدند

یکی از متخلفان از جنگ جمل به نام ابوبرده بن عوف ازدی بعد از پایان خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه، به پا خاست و گفت: ای امیرمؤمنان به نظر شما علت کشته شدن افرادی که در اطراف عایشه، زبیر و طلحه گرد آمده بودند چه بود؟

فرمود: شیعیان و کارگزاران مرا کشتند؛ بر برادر ربیعہ عبدی (۲۰۷) و گروهی از مسلمانان که حاضر نشدند بیعت خود را بشکنند و گفتند: ما مثل شما بیعت شکنی نمی کنیم و همانند شما غدر نمی ورزیم هجوم برده و ایشان را کشتند. من از آنها خواستم قاتلان برادرانم را تحویل دهند، تا قصاص کنم. سپس کتاب خدا میان من و ایشان حاکم باشد. آنان امتناع کرده و به جنگ من برخاستند (این) در حالی که بیعت من و خون حدود هزار نفر از شیعیان من بر گردنشان بود. به این علت آنها را کشتیم، آیا تو در این مورد تردید داری؟

ابو برده گفت: تا کنون شک داشتم اما اکنون آگاه شدم (۲۰۸) و اشتباه آن گروه، و هدایت و حقانیت تو بر من آشکار گشت. (۲۰۹)

۱۱۰ حملات محمد حنفیه به لشکر شامیان

در جنگ صفین علی علیه السلام فرزندش محمد حنفیه را فرا خواند و فرمود: فرزندم به سوی لشکر دشمن یورش ببر. محمد به جناح راست لشکر حمله کرد و آنها را کنار زد و در حالی که مجروح شده بود به سوی پدر بازگشت و گفت: پدر جان تشنه ام! تشنه

حضرت جرعه ای آب به او نوشانید و بقیه را میان زره و تن او ریخت ، در حالی که خون از حلقه های زره بیرون می زد .

امیرالمؤمنین علیه السلام اندکی به او مهلت داد سپس فرمود : فرزندم به جناح چپ حمله کن . محمد بر جناح چپ لشکر معاویه یورش برد و آنها را کنار زد و با زخم هایی بازگشت در حالی که می گفت : آب ! آب ! پدر جان ! حضرت باز هم جرعه ای آب به او داد و بقیه را میان زره و بدن او ریخت و فرمود : بر قلب لشکر هجوم ببر . محمد به قلب لشکر دشمن حمله برد و افرادی از شجاعانشان را به هلاکت رساند . سپس برگشت در حالی که اشک می ریخت و زخم ها پیکر او را سنگین کرده بود . امیرمؤمنان بلند شد و میان دو چشم او را بوسید و خطاب به او فرمود : پدرت فدایت باد ، سوگند به خدا فرزندم با این جهادی که در پیش روی من انجام دادی مرا مسرور کردی ، چرا گریه می کنی ؟ از خوشحالی است یا از ناراحتی ؟ !

محمد گفت : چگونه گریه نکنم ، سه مرتبه مرا در معرض مرگ قرار دادی و خدا مرا حفظ کرد و اینک مشاهده می کنی که من مجروح هستم و هر وقت به سوی تو بازگشتم تا اندکی مهلت به من بدهی مهلت ندادی اما به دو برادرم ، حسن و حسین ، چیزی از کارهای جهاد را وا نمی گذاری . امیرالمؤمن

منین علیه السلام روی او را بوسید و فرمود: تو، فرزند من هستی و این دو فرزندان رسول خدا. آیا آنها را از کشته شدن محافظت نکنم؟ محمد گفت: بلی پدر جان، خداوند در مقابل هر آسیبی، مرا فدایی تو و آن دو گرداند. (۲۱۰)

۱۱۱ حيله شاميان و گول خوردن ساده لوحان

هنگامی که جنگ صفین به پایان خود نزدیک می شد و پیروزی با امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل عراق بود، شامیان با حيله گری عمرو عاص و معاویه قرآن ها را به سر نیزه ها کرده فریاد کردند: ای اهل عراق کتاب خدا میان ما و شما داور باشد.

این امر باعث بروز اختلاف در میان سپاه عراق شد. بزرگان با اخلاص سپاه امیرالمؤمنین مثل عدی بن حاتم، مالک اشتر (۲۱۱) و عمرو بن حمق (۲۱۲) که از حيله گری معاویه و عمرو عاص آگاه بودند و می دانستند که این کار نه از روی خیرخواهی بلکه برای جلوگیری از شکست و نجات خودشان از مهلکه می باشد، به ادامه نبرد نظر داشتند. اما ساده لوحان و منافقان مثل اشعث بن قیس، بر توقف جنگ اصرار می ورزیدند، حضرت امیرالمؤمنین وقتی این حيله را مشاهده کرد، فرمود:

بندگان خدا! من سزاوارترین کسی هستم که فراخوان کتاب خدا را اجابت کنم. لیکن معاویه، عمرو عاص، ابن ابی معیط (۲۱۳)، حیب بن مسلمه و ابن ابی سرح، اصحاب دین و قرآن نیستند. من آنها را از شما بهتر

می شناسم ، هم در کودکی و هم در بزرگسالی با آنها مصاحب بودم . آنها شرروترین کودکان و بدترین مردان بودند . این که به قرآن دعوت می کنند این کلمه حقی است که باطل را از آن اراده نموده اند . به خدا سوگند بالا بردن قرآن ها به این معنی نیست که قرآن را می شناسند و به آن عمل می کنند بلکه خدعه و فریب است . بازوها و جمجمه هایتان را یک ساعت به من امانت دهید همانا حق به مقطع و موقعیت خود رسیده و چیزی نمانده که دنباله ظالمان بریده و قطع شود .

حدود بیست هزار زره پوش ، غرق در سلاح ، و شمشیر به دوش که چهره شان در اثر کثرت سجده سیاه شده بود ، به فرماندهی ، مسعر بن فدکی ، زید بن حصین (۲۱۴) و تنی چند از قاریان ، که بعدا جزء خوارج شدند ، پیش آمدند و آن حضرت را امیرالمؤمنین نخواندند . بلکه به اسم خطاب کرده گفتند :

یا علی ! وقتی این گروه ترا به کتاب خدا فرا می خوانند اجابت کن و گرنه تو را می کشیم ، آنسان که عثمان را کشتیم ، سوگند به خدا اگر اجابت نکنی حتما این کار را انجام می دهیم .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : وای بر شما ! من اول کسی هستم که به کتاب خدا فرا خوانده ام و اول شخصی هستم که آن را پذیرفته ام . برای من جایز نیست و دینم اجازه نمی دهد که به کتاب خدا فرا خوانده شوم و آن

را نپذیرم . اصولاً جنگ من با آن ها برای این است که به حکم قرآن ایمان بیاورند . چون آنها از فرمان خدا سر بر تافته اند و پیمان او را شکسته اند و کتابش را به دور انداخته اند . من شما را آگاه کردم که آنها با شما حيله کرده اند ، آنها عمل به قرآن را مقصود ندارند .

گفتند : بفرست اشتر برگردد ، مالک اشتر در صبح ليله الهير مي خواست داخل لشکرگاه معاويه شود .

علی علیه السلام ، یزید بن هانی را به سراغ اشتر فرستاد که برگردد و او پیام حضرت را به اشتر رساند . اشتر گفت : به حضرت برسان ، موقعیت ایجاب نمی کند که در این ساعت مرا از جایگاهم دور سازی . من به پیروزی امیدوار شده ام ، عجله نکن . یزید بن هانی برگشت و جریان را باز گفت و این در حالی بود که صداها از جانب اشتر بلند شده و نشانه های فتح و پیروزی اهل عراق و شکست و عقب نشینی شامیان آشکار شده بود . قاریان گفتند : سوگند به خدا ، گمان می کنیم اشتر را فرمان به ادامه جنگ داده ای . حضرت فرمود : آیا شما دیدید که من با فرستاده ام مخفیانه سخن بگویم ؟

مگر نه این است که در حضور شما آشکارا و در حالی که شما می شنیدید با او حرف زدم ؟

گفتند : پس بفرست تا برگردد و گرنه از تو جدا می شویم .

حضرت خطاب به یزید بن هانی فرمود : وای بر تو ای یزید . به مالک بگو

برگردد که فتنه رخ داده است .

یزید پیام را رساند ، اشتر گفت : آیا به جهت قرآن بر سر نیزه کردن این گونه شده است . یزید گفت : بلی .

مالک گفت : والله وقتی قرآن ها را بالا بردند من به وقوع اختلاف و تشتت پی بردم . این از کارهای ابن نابغه (عمروعاص) است . سپس به یزید بن هانی گفت : وای بر تو ! نمی بینی دشمن چگونه گرفتار شده است ؟ نمی بینی چگونه خداوند به ما کمک می کند ؟ آیا سزاوار است این موقعیت را رها کنیم و بر گردیم ؟

فرستاده حضرت گفت : آیا دوست داری تو اینجا پیروز شوی و حضرت در جایگاه خودش حفاظت نشده و به دشمن تحویل داده شود ؟ ! اشتر گفت : سبحان الله من هرگز این را دوست ندارم .

یزید گفت : آنها به حضرت گفتند که به سراغ اشتر بفرست تا بیاید والاترا خواهیم کشت ، چنانکه عثمان را کشتیم یا این که تو را تسلیم دشمن می کنیم .

اشتر با ناراحتی تمام برگشت و بر سر آن گروه فریاد زد و ساده لوحی ایشان و حيله شامیان در حال شکست را یاد آور شد و به آنها گفت : به اندازه فاصله دو بار شیر دوشیدن به من مهلت دهید که من پیروزی را می بینم . گفتند : نه .

گفت : به اندازه یک تاخت اسب به من فرصت دهید . گفتند : نه .

هر چه اشتر ایشان را نصیحت کرد ، مؤثر واقع نشد . اشتر تندی کرد و به ایشان بد

گفت . آنان نیز چنین کردند و با اشتر درگیر شدند . تا اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام بر سرشان فریاد زد و کوتاه آمدند .

اشتر گفت : یا امیرالمؤمنین لشکر را بر حمله به شامیان وادار که شامیان در حال شکستند .

قاریان فریاد کردند : علی ، امیرالمؤمنین ، حکمیت را پذیرفته به حکم قرآن راضی شده است و جز این نمی تواند بکند .

اشتر گفت : اگر امیرالمؤمنین راضی شده باشد من هم به آنچه آن حضرت رضایت دارد راضی هستم .

مردم می گفتند : امیرالمؤمنین راضی شده است ، امیرالمؤمنین پذیرفته است ، و این در حالی بود که حضرت ساکت بود و به زمین نگاه می کرد و کلمه ای سخن نمی گفت .

در این میان نامه هایی میان امیرالمؤمنین علیه السلام از یک سو و معاویه و عمروعاص از سوی دیگر رد و بدل شد .

اشعث بن قیس به حضور علی علیه السلام آمد و گفت : نمی بینم مگر این که مردم راضی شده اند و از این که دعوت به حکم قرآن را پاسخ مثبت داده اند خوشنودند ، اگر خواسته باشی پیش معاویه بروم و مقصود و درخواست او را دریافت کنم .

امیرالمؤمنین فرمود : اگر می خواهی برو . اشعث پیش معاویه رفت و گفت : ای معاویه برای چه این قرآن ها را بالای نیزه ها بردید ؟ معاویه گفت : برای این که ما و شما به حکم قرآن مراجعه کنیم . یک نفر که مورد رضایت شما است بفرستید . ما هم یک نفر می

فرستیم و از آنها تعهد می‌گیریم که به حکم قرآن عمل کنند و از آن تجاوز نمایند. سپس هر چه آن دو بر آن اتفاق کردند پیروی می‌کنیم. اشعث گفت: این مطلب حقی است و پیش امیرالمؤمنین برگشت و ماجرا را گفت.

شامیان گفتند ما به عمروعاص رضایت داریم و او را انتخاب می‌کنیم.

اشعث بن قیس و گروهی از قاریان که بعداً جزو خوارج شدند، گفتند ما هم به ابوموسی اشعری (۲۱۵) رضایت داریم و او را انتخاب می‌کنیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من به ابوموسی رضایت ندارم و صلاح نمی‌دانم او این مسئولیت را به عهده بگیرد.

اشعث و قاریان گفتند: ما جز او به کسی رضایت نمی‌دهیم. چون او پیشتر ما را از آنچه پیش آمد بر حذر داشته بود.

امیرالمؤمنین فرمود: او مورد رضایت من نیست، از من جدا شده و مردم را از یاری من باز داشته و فرار کرده است، تا این که بعد از چند ماه من او را امان دادم، لیکن من ابن عباس را بر می‌گزینم.

گفتند: برای ما تو و ابن عباس فرقی ندارید. ما کسی را می‌خواهیم که نسبت به تو و معاویه بی طرف باشد و به هیچ کدام نزدیکتر از دیگری نباشد.

امیرالمؤمنین فرمود: پس من اشتر را برگزیدم.

اشعث گفت: مگر آتش جنگ را کسی جز اشتر برافروخته است؟ و آیا جز در حکم اشتر هستیم؟ علی علیه

السلام فرمود: حکم اشتر چیست؟ اشعث گفت: این که ما با شمشیر آن قدر به همدیگر بزیم تا این که آنچه تو و اشتر می خواهید تحقق پیدا کند.

در نقل دیگر آمده است که وقتی مردم حضرت را برای قبول حکمیت مجبور کردند، حضرت فرمود: معاویه برای این کار مطمئن تر و مناسب تر از عمروعاص را ندارد و جز او را معرفی نمی کند؛ و در مقابل قرشی جز قرشی سزاوار نیست. شما هم به وسیله ابن عباس با او مقابله کنید، چرا که عمروعاص هیچ گرهی نمی زند مگر این که ابن عباس آن را باز می کند و هیچ گرهی را نمی گشاید مگر این که ابن عباس آن را می بندد، و هیچ امری را محکم نمی کند مگر این که ابن عباس آن را سست می کند و هیچ امری را سست نمی کند مگر این که ابن عباس آن را مستحکم می کند.

اشعث گفت: نه به خدا سوگند، هرگز دو نفر مضری (قریشی) در این کار حکومت نخواهند کرد، فردی از اهل یمن را قرار بده، در صورتی که آنها فرد مضری قرار می دهند.

حضرت فرمود: می ترسم یمنی شما گول بخورد. چون عمروعاص اگر هوای نفسش در چیزی باشد خدا را در نظر نمی گیرد.

اشعث گفت: به خدا سوگند، اگر نتیجه حکومت آنها به دلخواه ما نباشد، در حالی که یکی از آنها یمنی است، این برای ما محبوب تر است از این که

هر دو آنها مضرى (قرشى) باشند و به دلخواه ما حکم کنند .

حضرت فرمود : پس ، جز به ابوموسى رضایت نمى دهید ؟

گفتند : بلى . فرمود : پس آنچه مى خواهيد انجام دهید . رفتند ابوموسى را که از جنگ کناره گرفته بود آوردند .

اشتر آمد و گفت : يا اميرالمؤمنين ، مرا در مقابل عمروعاص قرار بده . سوگند به خدايى که جز او معبودى نيست اگر چشمم به او بيفتد او را به قتل مى رسانم .

سپس احنف بن قيس آمد و عرض کرد : يا اميرالمؤمنين با شخص حيله گرى (عمروعاص) که در اول اسلام با خدا و پيامبر جنگيده ، مواجه شده اى ؛ و من اين شخص (ابوموسى) را آزموده ام ، فرد ساده لوحى است و قبيله او با معاويه هستند ، او صلاحيت اين کار را ندارد . اگر كسى را حکم قرار مى دهى مرا قرار مى دهى مرا قرار بده و اگر نمى پذيرى که من حکم باشم . مرا فرد دوم يا سوم (در هياءت حکميت) قرار بده ، براى اين که عمروعاص گرهى نمى زند مگر اين که من آن را مى گشايم و گرهى را باز نمى کند مگر اين که آن را مى بندم و گرهى ديگر به نفع تو مى زنم که از اولى محکمتر باشد .

چون پيشهاد احنف به مردم ارائه شد ، گفتند : جز ابوموسى را نمى پذيريم . (۲۱۶)

۱۱۲ تسليم مالک اشتر در برابر فرمان على عليه السلام

وقتى قرارداد آتش بس و حکميت نوشته شد ، به اميرالمؤمنين عليه السلام

گفتند: اشتر به آنچه در این نامه نوشته شده راضی نیست و نظری جز جنگ با شامیان ندارد.

امیرالمؤمنین فرمود: بلی وقتی من راضی شوم اشتر راضی می شود. و من رضایت دادم، شما هم راضی شدید و باز گشت بعد از رضایت، و تبدیل و تغییر بعد از اقرار، جایز و به صلاح نیست، مگر این که معصیت خدا انجام گیرد و از آنچه در کتاب خدا است تجاوز شود.

اما آنچه گفتید که اشتر دستور مرا و آنچه من بر آن رضایت دادم، و نهاده است، او از چنین اشخاصی نیست و من اشتر را چنین نمی شناسم. ای کاش در میان شما دو نفر مثل او بود، بلکه کاش یک نفر در دشمن شناسی مثل او بود و نظر او را داشت، که در آن صورت زحمت شما بر من اندک می گشت و من امیدوار می شدم که برخی کزی هایتان راست گردد. (۲۱۷)

۱۱۳ پیش بینی محل قتل و عاقبت خوارج

هنگامی که حضرت تصمیم به جنگ خوارج داشت به آن حضرت گفته شد: خوارج از پل نهروان گذشتند و به آن طرف آب رفتند.

حضرت فرمود: قتلگاه آنها این طرف آب است، سوگند به خدا ده نفر از ایشان نجات پیدا نمی کند و از شما هم ده نفر کشته نمی شود. (۲۱۸)

هنگامی که خوارج کشته شدند به آن حضرت گفته شد که همه شان کشته شدند، فرمود: هرگز، و الله آنها نطفه هایی هستند در پشت مردها و رحم زن ها،

هر وقت شاخی از آنها آشکار شود بریده خواهد شد ، تا این که آخرشان دزد و راهزن می شوند . (۲۱۹)

فصل هشتم : گفتگوهای گوناگون امیرالمؤمنین علیه السلام

۱۱۴ اعلام آمادگی اهل کوفه برای فرمانبرداری

اهل کوفه در محل ذی قار به امیرالمؤمنین علیه السلام پیوستند و هنگام ملاقات با حضرت سلام کرده گفتند : سپاس خدای را ای امیرالمؤمنین که ما را به یاری تو مخصوص گردانید و با نصرت تو به ما کرامت بخشید . ما دعوت تو را از روی میل ، پذیرفتیم . پس ، ما را به امر و فرمان خود وادار .

امیرالمؤمنین علیه السلام برخاست . حمد و ثنای الهی به جای آورد ، بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد؛ و سپس فرمود :

آفرین بر اهل کوفه ، خاندان ها و بزرگان عرب و اهل فضل و شجاعت ، و پر مهرترین عرب نسبت به رسول خدا و خاندانش ؛ به همین خاطر هنگامی که طلحه و زبیر بیعت مرا شکستند بدون این که ستمی کرده باشم یا حادثه ای پیش آمده باشد به سراغ شما فرستادم و از شما یاری خواستم .

به جانم سوگند ، ای اهل کوفه ، چنانچه شما نیز مرا یاری نکنید من امیدوارم که خداوند خود از اراذل مردم و فرومایگان اهل بصره مرا کفایت فرماید . و این در حالی است که بیشتر مردم و بزرگانشان و اهل فضل و دین از این ماجرا کناره گرفته و اعراض کرده اند . (۲۲۰)

۱۱۵ گلایه حضرت از سستی کوفیان

به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر رسید که افراد معاویه به شهر انبار (۲۲۱) هجوم آورده آنجا را غارت کرده اند . حضرت خود پیاده بیرون آمد تا به (لشکرگاه) نخيله (۲۲۲) رسید . مردم به جای تو ایشان را کفایت می

کنیم .

فرمود : شما خود را کفایت نمی کنید (و از آزار باز نمی دارید) چگونه دیگران را کفایت می کنید . اگر رعیت‌های پیشین از ستم حکمرانشان شاکی بودند ، من از دست رعیت خود شاکی هستم . گویا من پیرو ، و ایشان پیشوا ، یا من فرمانبر و ایشان فرمانده اند .

پس از سخنان حضرت دو مرد پیش حضرت آمدند یکی از آنها گفت : من جز بر خود و برادرم تسلطی ندارم . به هر آنچه می خواهی ما را فرمان بده .

فرمود : کجا آنچه من می خواهم از شما دو نفر برآید ؟! (۲۲۳)

۱۱۶ لباس مندرس پیشوا

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام لباس کهنه وصله داری بر تن کرده بود ، برخی در آن مورد با حضرت گفت و گو کردند . حضرت فرمود : به وسیله این لباس ، دل خاضع و متواضع می شود و نفس اماره رام می گردد و مؤمنان پیروی می کنند . (۲۲۴)

۱۱۷ جلوگیری از تشریفات و احترامات بی جا

در مسیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی شام هنگام عبور از شهر انبار بزرگان شهر به احترام حضرت از اسب ها پیاده شده و پیش روی حضرت دویدند . حضرت فرمود : این چه کاری است که می کنید ؟ گفتند : این روشی است که ما بزرگان خود را به آن احترام می کنیم .

حضرت فرمود : سوگند به خدا فرمانروایان شما از این کار سودی نمی برند و شما به این وسیله خود را در دنیا به رنج می اندازید و در آخرت به بدبختی گرفتار می سازید . و چه زیانبار است مشقت و زحمتی که در پس آن عذاب است و چه سودمند است راحتی و آسودگی ای که همراه آن ایمنی از آتش جهنم است . (۲۲۵)

۱۱۸ استقبال ایرانی ها و مخالفت حضرت با تشریفات طاغوتی

امیرالمؤمنین علیه السلام چون بر شهر انبار گذر کرد ، دهقان های خاندان خوشنوشک از حضرت استقبال کردند و از مرکب های خود پیاده شده در کنار آن حضرت شروع به دویدن کردند .

حضرت پرسید : این چار پایان که همراه شما است و این کاری که انجام دادید برای چیست ؟!

گفتند : این کاری که انجام دادیم رفتار و شیوه ای است که ما امرای خود را به وسیله آن احترام می کنیم . اما این مرکب ها هدیه ای است برای شما ، و دیگران این که ما برای شما و مسلمانان غذا فراهم کرده ایم و برای چارپایانتان علف زیادی آماده

ساخته ایم .

فرمود : اما این رفتاری که گمان می کنید مایه احترام حکمرانان شما است ، به خدا ، امرا از آن سودی

نمی برند و شما بدین وسیله روح و جسم خود را به زحمت وا می دارید . دیگر این کار را تکرار نکنید . اما این چهار پایان را اگر خواستید از شما می گیریم و از باب بدهی مالیاتی حساب می کنیم . و اما غذایی که فراهم کرده اید ، دوست نداریم چیزی را از اموال شما بدون پرداخت بهای آن بخوریم .

گفتند : یا امیرالمؤمنین قیمت می کنیم و بهای آن را می گیریم . فرمود : در این صورت قیمت واقعی آن را حساب نمی کنید و ما به کمتر از آن قناعت می ورزیم .

گفتند یا امیرالمؤمنین : ما دوستان و آشنایانی از عرب داریم ، آیا ما را از هدیه دادن و ایشان را از پذیرش آن باز می داری ؟ !

فرمود : همه عرب دوست شما هستند و برای کسی از مسلمانان سزاوار نیست هدیه شما را بپذیرد . اگر کسی از شما گرفت به ما اطلاع دهید . گفتند : یا امیرالمؤمنین ! ما دوست داریم هدیه و کرامت ما را بپذیری ، فرمود : وای بر شما ما غنی تر از شما هستیم . (۲۲۶)

۱۱۹ ارشاد مرد بصری

کلب می گوید : از کشته شدن عثمان چندی نگذشته بود که طلحه و زبیر وارد بصره شدند و پس از مدتی اندکی علی بن ابی طالب علیه السلام رو به سوی بصره نمود و در منزل ذی قار فرود آمد .

دو پیرمرد از اهل قبیله به من گفتند : ما را پیش این مرد ببر تا ببینیم به چه چیزی فرا می خواند . وقتی

به ذی قار رسیدیم و با حضرت ملاقات کردیم ، پرسید : بزرگ بنی راسب کیست ؟ گفتم : فلانی . پرسید : پس رئیس بنی قدامه کیست ؟ گفتم : فلانی . فرمود : آیا تو نامه های مرا به آن دو می رسانی ؟ گفتم : بلی . سپس فرمود : آیا با من بیعت نمی کنید ؟ آن دو پیرمرد که با من بودند بیعت کردند و من بیعت نکردم .

مردانی که آثار سجده در سیمای آنان مشخص و همراه حضرت بودند می گفتند : بیعت کن ، بیعت کن ، حضرت فرمود :

رهایش کنید . گفتم : مرا قبیله ام به عنوان خبرگیری فرستاده اند و من آنچه را دیده ام به اطلاعشان می رسانم . اگر بیعت کردند بیعت می کنم و اگر کناره جویی کردند من هم چنین کنم .

حضرت فرمود : اگر قبیله ات تو را برای یافتن آب و مرتع بفرستند و تو به نهر آب و مرغزاری برسی و قومت را خبر کنی ولی آنان از آمدن و استفاده خودداری کنند آیا تو خود نیز استفاده نمی کنی ؟

من یکی از انگشتان حضرت را گرفتم و گفتم : بیعت می کنم با تو که مطیع تو باشم ، مادامی که تو در طاعت خدایی و هنگامی که خدا را معصیت کردی پس اطاعتی نسبت به تو در گردن من نباشد .

حضرت با صدای کشیده فرمود : بلی ؛ و من به عنوان بیعت ، دست به دست حضرت زدم .

سپس حضرت به شخصی به نام محمد بن حاطب که در کناری بود توجه کرد و فرمود

: وقتی به سوی قبیله ات رفتی نامه ها و گفتار مرا به ایشان . آن شخص آمد و در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام نشست و گفت : وقتی به سوی قبیله ام رفتم خواهند گفت که نظر صاحب تو درباره عثمان چیست ؟ کسانی که در اطراف حضرت بودند عثمان را ناسزا گفتند . دیدم که کارشان حضرت را خوش نیامد و پیشانی اش عرق کرد و فرمود : خودداری کنید . از شما که نمی پرسد . (۲۲۷)

۱۲۰ ارشاد مرد بصری به نقل دیگر

گروهی از اهل بصره برای تحقیق و روشن شدن مسأله و شناخت حقیقت حال امیرالمؤمنین و اصحاب جمل شخصی را پیش حضرت فرستادند هنگامی که آن حضرت به نزدیک بصره رسیده بود .

حضرت حقیقت حال و ماجرای خود با اصحاب جمل را بیان فرمود ، به گونه ای که آن مرد دانست وی بر حق است . آن گاه علی علیه السلام به او فرمود : بیعت کن . مرد گفت من فرستاده گروهی هستم و از پیش خود کاری انجام نمی دهم تا به سوی ایشان بازگردم .

حضرت فرمود : اگر آنان ترا برای پیدا کردن سرزمینی دارای آب و گیاه بفرستند و تو چنین محلی را پیدا کرده ایشان را خبر کنی و آنها با تو مخالفت کرده و در سرزمینی بی آب و علف فرود آیند ، تو چه می کنی ؟

گفت : آن ها را رها کرده و سرزمین دارای آب و گیاه را انتخاب می کنم . حضرت فرمود : پس دستت را دراز کن !

آن مرد می گوید : سوگند به خدا وقتی حجت بر

من تمام شد نتوانستم از بیعت خودداری کنم ؛ و با آن حضرت بیعت کردم .

نام آن مرد کلیب جرمی گفته اند . (۲۲۸)

۱۲۱ داد خواهی یک زن در گرمای روز

امیرمؤمنان در وقت شدت گرما به خانه بازگشت . در آن هنگام زنی را مشاهده کرد تا در مقام دادخواهی ایستاده و می گوید : شوهرم به من ستم کرده و مرا ترسانده است . او از حد گذشته و سوگند یاد کرده است که مرا بزند .

حضرت به سوی منزل او رفت و بیرون در ایستاد و گفت : السلام علیکم . جوانی بیرون آمد ، حضرت فرمود : بنده خدا تقوا پیشه کن . تو این زن را ترسانده و بیرون کرده ای . جوان گفت : این موضوع چه ارتباطی به شما دارد ؟ به خدا قسم به خاطر حرف تو او را آتش می زنم . امام فرمود : من تو را به معروف امر می کنم و از منکر باز می دارم و تو با منکر با من رو به رو می شوی و معروف را انکار می کنی ؟

در این هنگام مردم از کوچه ها آمده و می گفتند : سلام علیکم یا امیرالمؤمنین . جوان چون متوجه شد شخصی که با او گفت و مگو می کند امیرالمؤمنین است ، خود را به پای حضرت انداخت و گفت : یا امیرالمؤمنین از لغزش من در گذر . سوگند به خدا ، خاک زیر پای او می شوم . حضرت شمشیرش را غلاف کرد و خطاب به آن زن گفت به خانه ات وارد شو و دیگر شوهرت را به

۱۲۲ دلسوزی برای یتیمان و بیوه زنان

امیرالمؤمنین علیه السلام زنی را دید که مشک آبی بر دوش می کشد ، مشک را گرفت و تا منزل او برد و در ضمن از احوال او جویا شد . زن گفت : علی بن ابی طالب شوهرم را به بعضی مرزها فرستاد و او کشته شد و بچه های یتیمی برایم باقی گذاشت و چون چیزی ندارم ناچار به خدمتکاری مردم می روم .

امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت و شب را با نگرانی و ناراحتی به سر برد و چون صبح شد زنبیلی از خوراکی ها برداشت شخصی گفت : بدهید من بردارم . حضرت فرمود : در روز قیامت چه کسی بار مرا بر می دارد ؟ و به سوی خانه آن زد آمد و در زد . زن گفت : کیست ؟

فرمود : من همان بنده دیروزی هستم که مشک را حمل کرده ، در را باز کن که چیزی برای بچه ها آورده ام .

گفت : خدا از تو راضی شود و بین من و علی بن ابی طالب داوری کند . حضرت وارد شد و فرمود : من دوست دارم که ثوابی به دست آورم . اکنون یا خمیر کردن و نان پختن را انتخاب کن یا اینکه بچه ها را سرگرم کن نان بپزم .

زن گفت : من به نان پختن واردتر و تواناترم تو بچه ها را نگهدار . او مشغول خمیر کردن شد . و حضرت به پختن گوشت پرداخت و آن را آماده کرد و از آن و خرما و خوراکی های دیگر در دهان

بچه ها می گذاشت و می گفت : پسرم علی را حلال کن .

چون خمیر آماده شد ، زن گفت : ای بنده خدا تنور را روشن کن حضرت تنور را روشن کرد و چون شعله آن به صورتش رسید .

فرمود : بچش ای علی این سزای کسی است که در حق بیوه زنان و یتیمان کوتاهی کند .

زنی از همسایگان حضرت را دید و شناخت و صاحب خانه گفت : وای بر تو ! این امیرالمؤمنین است !

زن چون متوجه شد با شتاب پیش آمد و گفت : وای ! چقدر از تو شرمنده ام ای امیرمؤمنان !

حضرت فرمود : بلکه من از این کوتاهی که در کار تو داشتم خجلم ای کنیز خدا . (۲۳۰)

۱۲۳ توبیح برخی از بزرگان کوفه و تمجید از مخنف بن سلیم (۲۳۱)

محمد بن مخنف می گوید : آن گاه که علی از بصره آمده بود ، با پدرم به محضر وی رفتم و من در آن سال به حد بلوغ رسیده بودم . در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام مردانی نشسته بودن که حضرت آنها را سرزنش می کرد و می گفت : چرا از یاری من باز ماندید در حالی که شما بزرگان قوم خود هستید ؟ سوگند به خدا اگر از ضعف نیت و کمی بصیرت باشد همانا هلاک شدید ، و اگر در برتری من تردید دارید و بر ضد من تظاهر می کنید ، دشمن هستید .

گفتند : هرگز یا امیرالمؤمنین ، ما تسلیم تو هستیم و با دشمنان شما در جنگیم . سپس عذرها و بهانه های خود را مطرح کردند .

آن گاه امیرالمؤمنین به سوی پدرم نظر

انداخت و فرمود: اما مخنف بن سلیم و طایفه اش تخلف نکردند و مانند آن گروهی نبودند که خداوند می فرماید: و از شما کسی هست که پا سست می کند و چون مصیبتی به شما رسد می گوید: خدا به من رحم کرد که همراه آنان حاضر نبودم و چون به شما خیر و خوبی ای از خداوند برسد، چنان که گویی بین شما و او هیچگونه دوستی نبوده است می گوید ای کاش من همراه ایشان بودم تا به سعادت بزرگی نایل می شدم (۲۳۲) (۲۳۳)

۱۲۴ دستور نحوه دریافت مالیات

امیرالمؤمنین علیه السلام مردی از طایفه ثقیف را به حکومت عکبرا گماشت و در میان مردم آن محل خطاب به او فرمود: خراج و مالیات را به طور کامل از ایشان دریافت کن و راه فرار و سستی در تو پیدا نکنند. سپس فرمود: هنگام ظهر پیش من بیا. آن مرد می گوید: بعد از ظهر به پیش حضرت رفتم. مانع و نگهداری نبود. وارد شدم. دیدم نشسته است و کاسه و کوزه آبی نزدش بود. کیسه ای را طلب کرد من نمی دانستم درونش چیست خیال کردم به من اطمینان کرده و گوهری را از میان آن بیرون خواهد آورد؛ سر کیسه مهر داشت، مهر را شکست ناگهان دیدم سویق (۲۳۴) است آن را داخل کاسه ریخت و روی آن آب ریخت خود خورد به من نیز داد. من طاقتم طاق شد. گفتم: یا امیرالمؤمنین در عراق این کار را می

کنی؟! غذای عراق بیش از این ها است .

حضرت فرمود : سوگند به خدا ، مهر زدن من به این کیسه از روی بخل نیست بلکه من به مقدار کفایت خود تهیه می کنم و می ترسم کیسه را باز کنند و چیز دیگری در آن قرار دهند . مراقبت من برای این است و من دوست ندارم جز غذای پاک چیزی وارد معده من شود . سپس فرمود : من در میان آنها (اهل عکبرا) نمی توانستم غیر از آنچه گفتم بگویم . زیرا آنها گروهی حيله گر هستند وليکن اکنون به تو دستور می دهم که چگونه با آنها برخورد کنی که اگر آن گونه عمل کردی چه بهتر و گرنه تو را بر کنار می کنم . آن گاه فرمود :

رزق و روزی ای که می خورند و لباسی که زمستان و تابستان می پوشند از ایشان مگیر و تازیانه ای به جهت دریافت پولی به کسی نزن و چارپایی که وسیله کار آنان است مفروش ، زیرا ما به این کارها امر نشده ایم بلکه ما ماءموریم زیادی را از ایشان دریافت کنیم .

گفتم : یا امیرالمؤمنین در این صورت پیش تو بر می گردم به همان حال که از پیش تو می روم (چیزی به دست نمی آورم)
حضرت فرمود : اگر چه این گونه باشد . (۲۳۵)

۱۲۵ سیمای شیعیان

در یک شب مهتابی امیرالمؤمنین علیه السلام از مسجد بیرون آمد و به سوی صحرا رفت . عده ای نیز پشت سر حضرت حرکت کردند .

حضرت ایستاد ، سپس فرمود : کیستید ؟

گفتند: ما شیعیان شما هستیم یا امیرالمؤمنین. پس با دقت به چهره شان نظر انداخت و فرمود: چرا من سیمای شیعه را در شما نمی بینم؟ گفتند: سیمای شیعه چیست یا امیرمؤمنان؟

فرمود: در اثر شب زنده داری رنگشان پریده، در اثر گریه دیدگان شان تار گشته، در نتیجه کثرت قیام به عبادت پشتشان خمیده، در پی روزه داری شکم هایشان به پشت چسبیده، و لب هایشان به جهت بسیاری دعا خشکیده و غبار خشوع بر چهره شان نشسته است. (۲۳۶)

۱۲۶ مساوات در عطا میان عرب و عجم

دو زن پیش امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و عرض کردند: فقیر و مسکینیم. حضرت فرمود: اگر راست بگویید حق شما بر ما و بر هر مسلمان متمکن واجب شد! سپس به شخصی دستور داد: آن دو را به بازار ببر و برای هر کدام یک کر (۲۳۷) طعام و سه قطعه لباس خریداری کن و صد درهم از عطای من به هر کدامشان پرداخت نما!

چون راه افتادند یکی از آن دو زن گفت: یا امیرالمؤمنین از آنجا که خدا تو را فضیلت و شرافت بخشیده، مرا برتری ده. حضرت فرمود: به چه چیزی خداوند مرا فضیلت و شرافت بخشیده؟ گفت: به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: راست گفتی. تو که هستی؟! عرض کرد من زنی از عربت هستم، اما این زن از موالی (غیر عرب) است.

حضرت چیزی از زمین برداشت و فرمود

من آنچه بین دو لوح است خواندم ، فضیلتی برای فرزندان اسماعیل نسبت به فرزندان اسحاق مشاهده نکردم حتی به اندازه پر پشه ای . (۲۳۸)

۱۲۷ عقیل و درخواست از بیت المال

عقیل بن ابی طالب (۲۳۹) در کوفه نزد علی علیه السلام آمد ، حضرت آنچه سهم او بود داد . عقیل گفت : می خواهم مرا از بیت المال چیزی دهی .

علی علیه السلام گفت : تا روز جمعه صبر کن . عقیل تا روز جمعه درنگ کرد . هنگامی که امیرالمؤمنین نماز جمعه را به جای آورد به عقیل گفت : چه می گویی در حق کسی که به این همه مردم خیانت کند ؟

عقیل گفت : بد مردی است . علی علیه السلام گفت آیا می خواهی که من به این همه مردم خیانت کنم و از بیت المال تو را عطا دهم ؟

عقیل از نزد علی علیه السلام بیرون آمد و نزد معاویه رفت . در همان روز که وارد شد ، معاویه صد هزار درهم به او داد و گفت : ای عقیل برای تو من بهترم یا علی ؟ گفت : علی را دیدم که در فکر آخرت خود بیشتر از آن است که در اندیشه من باشد و تو در فکر من بیشتر از آن هستی که در اندیشه آخرت خود باشی . (۲۴۰)

۱۲۸ شتاب در تقسیم بیت المال

شب هنگام مالی به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند ، فرمود : این مال را تقسیم کنید . یا امیرالمؤمنین شب شده بگذار برای فردا .

فرمود : شما ضمانت می کنید من تا فردا زنده باشم ؟ ! گفتند : کاری از ما ساخته نیست . فرمود : پس تقسیم کنید و تاءخیر نیندازید . شمعی آوردند و همان شب تقسیم کردند . (۲۴۱)

۱۲۹ گفت و گو با نماینده پارسیان

هنگامی که علی علیه السلام به سرزمین عراق آمد (عجم) برگرد آن حضرت جمع شدند . چون بسیاری جمعیت را مشاهده کرد فرمود : من سخن همه تان را نمی توانم بشنوم یک نفر را از میان خود انتخاب کنید که نسبت به او راضی و خشنود باشید و او هم خیرخواه شما باشد .

گفتند : نرسا ، هر چه را او راضی باشد ما هم راضی هستیم و از هر چیزی او ناخشنود باشد ما هم ناخشنودیم .

نرسا پیش آمد و در کنار حضرت نشست ، حضرت پرسید :

پادشاهان فارس چه تعدادی بودند ؟

نرسا گفت : در این سلسله و رفتارشان چگونه بود .

گفت : پیوسته روش آنها در بیشتر کارهایشان یکسان بود ، تا زمانی که کسری فرزند هرمز به پادشاهی رسید . او ثروت و مال را مقدم داشت و با پیشینیان به مخالفت برخاست . آنچه به نفع مردم بود خراب کرد و آنچه به نفع خودش بود آباد نمود ، و مردم را سبک شمرد و کینه فارسیان را برانگیخت تا این که بر ضد او شورش کردند و او را کشتند در نتیجه زنانش بیوه و اولادش یتیم

شدند .

حضرت فرمود : ای نرسا ، خداوند خلق را به حق آفرید و از کسی جز به حق خشنود . هیچ کشوری بدون تدبیر پا برجا نمی ماند ، و از وجود امیر و حاکم گزیری نیست ، و کارهای ما تا زمانی هماهنگ و به سامان است که پسرینان ما از پیشینان ما بدگویی نکنند . پس چون تازه به دوران رسیده ها با سابقه دارها مخالفت کرده و فساد آفریدند ، هم خود هلاک می شوند و هم دیگران را به هلاکت می کشانند . سپس حضرت ، امیران ایشان را مشخص و معین فرمود . (۲۴۲)

۱۳۰ فروش شمشیر برای خرید لباس

ابورجا گوید : علی علیه السلام شمشیر خود را به بازار آورد و گفت : چه کسی این شمشیر را از من می خرد ؟ اگر بهای لباسی داشتم آن را نمی فروختم .

ابورجا می گوید : گفتم : یا امیرالمؤمنین من برای تو لباسی می خرم و بهای آن را به هنگام پرداخت عطا از تو می گیرم . پس برایش لباسی خریدم تا آن زمان بهایش را بدهد ، چون عطای خویش ستاند ، دین مرا ادا کرد . (۲۴۳)

۱۳۱ آرامش در بحبوحه جنگ

علی علیه السلام در صفین بعد از این که پرچم را به محمد بن حنفیه برگرداند و او را به دلیری و استواری تشویق کرد ، آب خواست . برای آن حضرت شربت غسل آوردند . جرعه ای از آن سر کشید و گفت : این غسل طائف (۲۴۴) در اینجا عجیب است .

عبدالله بن جعفر (۲۴۵) گفت : آیا این حال (شدت جنگ) که ما در آن قرار داریم ، مانع شما از فهمیدن این مسأله نشد ؟ !

حضرت فرمود : فرزندم ، سوگند به خدا ، هرگز چیزی از امور دنیا سینه عمویت را لبریز نکرده است (تا از امور دیگر غافل شود .) (۲۴۶)

۱۳۲ اعتراض به مذمت بیجا نسبت به دنیا

امیرالمؤمنین علیه السلام شنید مردی دنیا را نکوهش کرده و در مذمت آن بسیار سخن می گوید . حضرت فریاد کرد : ای نکوهش کننده دنیا . چون پیش آمد ، فرمود :

ای مذمت کننده دنیا ، وای بر تو ، چرا دنیا را نکوهش می کنی ؟

تو در دنیا جرم انجام می دهی ، یا او به تو ستم می کند ؟ گفت : بلکه من در آن گناه می کنم یا امیرالمؤمنین ، فرمود : پس چرا مذمت می کنی ؟ آیا دنیا نسبت به کسی که صادق باشد خانه راستی نیست ؟ (آری) دنیا برای کسی که از او توشه بگیرد خانه ثروت است . . . (۲۴۷)

۱۳۳ پیش بینی نتیجه شورای شش نفره

وقتی عمر افراد شورا را معرفی کرد ، امیرالمؤمنین علیه السلام در راه با عمویش عباس مواجه شد و به او فرمود : خلافت از ما برگردانده شد .

عباس گفت : از کجا می گویی ؟

فرمود : عثمان را با من همطراز قرار داد و گفت : به نظر اکثریت عمل کنید و اگر دو نفر به یکی و دو نفر دیگر به دیگری راءی داد ، با دسته ای که عبدالرحمن در آن است باشید . سعد بن ابی وقاص با پسر عمویش عبدالرحمن مخالفت نمی کند . عبدالرحمن هم شوهر خواهر عثمان می باشد یا او به عثمان واگذار می کند و یا عثمان او را بر می گزیند . از این رو اگر دو نفر دیگر (طلحه و زبیر) هم با من باشد سودی نخواهد داشت . بله من انتظار خلافت یکی

از آن دو (عثمان یا عبدالرحمن) را دارم. (۲۴۸)

۱۳۴ پاسخ به فرستاده عمویس عباس رضی الله عنه

هنگامی که فاطمه زهرا علیها السلام بیمار شد و کسالتش شدت پیدا کرد. عباس بن عبدالمطلب رضی الله عنه برای عیادت آمد. گفته شد که حال فاطمه علیها السلام سخت است و ملاقات ندارد. عباس برگشت، و کسی را به سوی علی علیه السلام سخت است و ملاقات ندارد. عباس برگشت، و کسی را به سوی علی علیه السلام فرستاد که پیامش را به این مضمون به آن حضرت برساند:

ای فرزند برادر، عمویت سلام می رساند و می گوید: ناراحتی حبیبه رسول خدا و نور چشمش و نور چشم من، فاطمه، چنان غمی بر دلم نشاند که مرا به شدت شکست و من گمان می کنم او از میان ما نخستین فردی است که به رسول خدا می پیوندد و خداوند قرب خود را برای او بر می گزیند فدایت شوم، اگر چنین امری اتفاق افتاد مهاجر و انصار را گردآور تا در فراهم آمدن و نماز گزاردن بر او ماءجور شوند و این خود موجب زینت دین است.

عمار یاسر می گوید: من پیش امیرالمؤمنین بودم که حضرت به فرستاده عمویس، عباس، چنین جواب داد:

به عمویس سلام برسان و بگو از شفقت و دلسوزی تو محروم نباشم، مشورت تو را فهمیدم و نظر تو مزیت خود را دارد.

همانا فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله پیوسته مظلوم، از حقش محروم و از میراثش ممنوع بوده است. توصیه

رسول خدا در مورد او حفظ نشد و حق رسول خدا و حق خدای عزوجل درباره او مراعات نگردید . خداوند برای داوری و انتقام از ستمگران کافی است . من از تو (ای عمو) تقاضا می کنم که به من اجازه دهی به پیشنهادات عمل نکنم زیرا فاطمه وصیت کرده که امر او را پوشیده بدارم .

وقتی فرستاده عباس برگشت و پیام امیرالمؤمنین علیه السلام را به او ابلاغ کرد . عباس گفت : خداوند فرزند برادرم را ببخشد که بخشیده است در نظر و راء او ایرادی نیست . برای عبدالمطلب فرزندی مبارک تر از علی به دنیا نیامده جز پیامبر صلی الله علیه و آله ؛ علی در هر کار نیکی پیشتازترین خاندان و به هر جریان داناترین و در هر سختی شجاعترین و در جهاد با دشمنان و یاری دین حنیف نیرومندترین است . او اول کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورد . (۲۴۹)

۱۳۵ اجرای حد شرابخواری بر نجاشی

نجاشی (۲۵۰) در صفین (و حماسه سرای سپاه) علی علیه السلام بود . روز اول ماه رمضان شراب خورد . او را گرفتند و به نزد حضرت آوردند ، علی علیه السلام او را در حالی که تنها شلواری به تن او بود هشتاد تازیانه زد و سپس بیست تازیانه دیگر افزود .

نجاشی گفت : یا امیرالمؤمنین ، آن هشتاد تازیانه حد بود ولی این بیست که افزودی چه بود ؟

فرمود : برای گستاخیت در برابر پروردگارت و روزه نداشتن در ماه رمضان . (۲۵۱)

۱۳۶ اعتراض طارق بن عبدالله نسبت به اجرای حد بر نجاشی

چون علی علیه السلام نجاشی را حد زد یمنی هایی که با حضرت بودند ، آزرده شدند . از جمله طارق بن عبدالله نهدی نزد حضرت آمد و گفت : یا امیرالمؤمنین ، ما ندیده بودیم که عصیانگران و فرمانبرداران ، و اله تفرقه و اهل اجتماع و اتحاد ، از سوی حکام عادل و معادن فضل یکسان کیفر ببینند . تا آن گاه که تو با برادرم حارث (نجاشی) چنان کردی و دل های ما را از خشم انباشتی و کارهای ما را در هم و پریشان ساختی و ما را به راهی انداختی که سرانجامش دوزخ است .

علی علیه السلام گفت : گران می آید مگر بر خاشعان (۲۵۲) ای مرد نهدی آیا جز این است که او مسلمانی است که هتک حرمت دین کرده و مرتکب حرام شده است ؟ ما نیز حدی را که کفاره گناه اوست بر او جاری کردیم . ای مرد نهدی خدای تعالی می فرماید : دشمنی با گروه دیگر

و ادارتان نکند که عدالت نوزید ، عدالت ورزید که به تقوا نزدیکتر است . (۲۵۳)

طارق از نزد علی علیه السلام خارج شد و چنان می نمود که هر چه آن حضرت گفته پذیرفته است و او را از این کار معذور می داشت . اشتر نخعی او را دید و پرسید : ای طارق آیا تو به امیرالمؤمنین گفته ای که دل های ما را از خشم انباشتی و کارهای ما را در هم و پریشان ساختی ؟

طارق گفت : آری من گفته ام . اشتر گفت : به خدا سوگند ؛ چنین نیست که گفته ای . دل های ما گوش به فرمان او نهاده و کارهای ما همه در مسیر اطاعت اوست . طارق در غضب شد و گفت : ای اشتر خواهی دانست که خلاف آن چیزی است که می گویی .

چون تاریکی شب فرا رسید طارق (۲۵۴) و نجاشی بی درنگ به نزد معاویه رفتند . (۲۵۵)

۱۳۷ سخنان زیبای پیرمرد بیمار

هنگام برگشت از صفین و ورود به شهر کوفه ، علی علیه السلام و همراهانش با پیرمردی مواجه شدند که در سایه دیواری نشسته و اثر بیماری در چهره او آشکار بود . امیرالمؤمنین به سوی او رفت و سلام کرد . همراهان نیز چنین کردند . پیرمرد جواب شایسته ای داد . معلوم شد که امیرالمؤمنین را شناخته است . علی علیه السلام : چهره ات را دگرگون می بینم ، آیا از بیماری است ؟ گفت : بلی .

امیرالمؤمنین : گویا تو این کسالت را مکروه می داری .

گفت : دوست ندارم غیر

از من کسی به آن گرفتار شود .

امیرالمؤمنین فرمود : آیا آنچه را در اثر این بیماری به تو رسیده است خیر حساب می کنی ؟

گفت : بلی .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود : مژده باد تو را به رحمت پروردگارت و آمرزش گناهانت ، تو کیستی این بنده خدا ؟

گفت : من صالح بن سلیم هستم .

امیرالمؤمنین فرمود : از کدام قبیله ؟

گفت : در اصل از قبیله سلامان بن طی هستم ولی با قبیله بنی سلیم بن منصور هم پیمانم .

حضرت فرمود : سبحان الله : چه زیبا است اسم تو و اسم پدرت و اسم هم پیمان هایت و اسم کسی که به او نسبت داری . آیا در این نبرد با ما شرکت داشتی ؟ گفت : نه والله حاضر نبودم ، البته تصمیم داشتم ولی آتش این تب که می بینی مرا باز داشت .

حضرت آیه شریفه لیس علی الضعفاء و لا علی المرض و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون حرج اذا نصحوا لله و رسوله . ما علی المحسنین من سییل و الله غفور رحیم (۲۵۶) قرائت فرمود . آن گاه از او پرسید : مردم درباره آنچه بین ما و اهل شام واقع شد چه می گویند ؟

گفت : برخی خوشحالند و آنها آدم هایی دارای غل و غش اند و برخی از نتیجه کار ناراحت و متأسفند و آنها خیرخواه تواند .

امیرالمؤمنین آماده حرکت شد و فرمود : راست گفتمی . خداوند کسالت تو را موجب ریزش گناهان تو قرار دهد . زیرا مرض اجرای ندارد ولیکن برای بنده گناهی

نمی گذارد ، مگر اینکه او را می ریزد . پاداش ، در گفتار با زبان و عمل کردن با دست و پا است ، و خداوند متعال به واسطه صدق نیت و صلاح باطن عده زیادی از بندگانش را وارد بهشت می کند . (۲۵۷)

۱۳۸ استدلال در پاسخ گفته انصار که امیری از ما و امیری از شما

وقتی خبر سقینه را به حضرت رسانیدند ، حضرت فرمود : انصار چه گفتند ؟

گفته شد : انصار گفتند : امیری از ما باشد و امیری از شما .

فرمود : چرا با آنها محاجه نکردید به این که رسول خدا وصیت کرده که به نیکان انصار نیکی شود و از بدانشان در گذرند .

گفتند : این چگونه حجت است علیه ایشان ؟

فرمود : اگر امارت در میان ایشان بود ، سفارش به مراعات آنها نمی شد . سپس فرمود : قریش چه گفتند ؟

گفته شد : به این که از شجره رسول خدا هستند احتجاج کردند .

فرمود : به شجره و درخت استدلال کردند و میوه را تباه ساختند . (۲۵۸)

فصل نهم : پاسخ امیرالمؤمنین علیه السلام به برخی سخنان و پرسش ها

۱۳۹ ایجاد نخلستان

از امام باقر علیه السلام نقل شده : مردی با امیرالمؤمنین ملاقات کرد آن حضرت روی باری از هسته خرما نشسته بود ، آن مرد گفت : آیین ها چیست یا ابا الحسن ؟ فرمود : ان شاءالله صد هزار خوشه خرما . امیرمؤمنان آن هسته ها را کاشت و تمام آن ها سبز شدند .

از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود : امیرالمؤمنین علیه السلام با بارهای هسته خرما بیرون می آمد ، به حضرت می گفتند : این ها که همراه داری چیست ؟

می فرمود : ان شاءالله درخت خرما (نخل) است ، آن هسته ها را می کاشت و همه آنها می رویدند . (۲۵۹)

۱۴۰ حضور در نزد قاضی

امیرالمؤمنین علیه السلام زرهی را که متعلق به خودش بود پیش یک مرد نصرانی پیدا کرد و او را نزد شریح (۲۶۰) آورد تا از او شکایت کند .

چون چشم شریح به حضرت افتاد خواست کنار برود ، حضرت فرمود سر جای خود بنشین و خود در کنار او نشست و فرمود : ای شریح اگر طرف من مسلمان بود در کنار او می نشستم و لیکن او نصرانی است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود :

وقتی شما و ایشان با هم در راه بودید آنها را به تنگنا بکشانید و کوچکشان بشمارید چنان که خداوند ایشان را کوچک
شمرده است ، بدون این که ستم کنید .

آن گاه فرمود : این زره من است نه فروخته ام و نه بخشیده ام .

نصرانی گفت : این زره مال من است .

امیرالمؤمنین هم در نظر من دروغگو نیست .

شریح به امیرالمؤمنین گفت : آیا شاهد دارید ؟ فرمود : نه . شریح به نفع نصرانی حکم کرد .

نصرانی زره را گرفت و اندکی دور شد سپس برگشت و گفت : شهادت می دهم که این قضاوت پیامبران است ، امیرالمؤمنین پیش قاضی منصوب خودش برود و قاضی علیه او حکم کند ؟ !

گواهی می دهم معبودی جز الله نیست ، تنها و بی شریک است و شهادت می دهم محمد بنده و فرستاده اوست . یا امیرالمؤمنین :

به خدا سوگند این زره مال شما است .

حضرت فرمود : اکنون که اسلام پذیرفتی ، زره مال تو باشد .

آن گاه او را بر اسبی (که به او بخشید) سوار کرد .

راوی می گوید : کسی که او را دیده بود به من خبر داد که در نهروان همراه علی علیه السلام با خوارج می جنگید . (۲۶۱)

۱۴۱ ملاقات با خواهر در فتح مکه

در جریان فتح مکه به امیرالمؤمنین علیه السلام خبر رسید ، حارث بن هشام (۲۶۲) و قیس بن سائب و عده ای از بنی مخزوم به خانه ام هانی خواهر آن حضرت پناه برده اند ، حضرت پوشیده از سلاح (و ناشناخته) به سوی منزل ام هانی رفت و صدا زد : کسانی را که پناه داده اید بیرون کنید . آنان از ترس خود را باختند .

خواهرش بیرون آمد ، و در حالی که آن حضرت را نمی شناخت گفت : ای بنده خدا ، من ام هانی دختر عموی رسول خدا صلی الله علیه و

آله و خواهر امیرمؤ منانم از خانه من برگرد . حضرت فرمود : آن ها را بیرون کنید . ام هانی گفت : به خدا سوگند از دست تو به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت خواهم کرد . امیرمؤ منان علیه السلام کلامه خود را از سر برداشت ام هانی او را شناخت با شتاب آمد و او را در آغوش گرفت و گفت : فدایت شوم قسم خوردم از تو به پیامبر صلی الله علیه و آله شکایت کنم ! علی علیه السلام گفت : برو و از سوگند خود بیرون بیا ، رسول خدا در بالای دره است .

ام هانی به محضر رسول خدا رسید . حضرت فرمود : ای ام هانی آمده ای از علی شکایت کنی ، او دشمنان خدا و پیامبر را ترسانده است ، خداوند تلاش وی را پاداش دهد . سپس فرمود به خاطر نسبت ام هانی با علی پناه دادم که هر که را او پناه داده است . (۲۶۳)

۱۴۲ مهمان شدن پدر و پسر در محضر علی علیه السلام

پدر و پسر که از دوستان و برادران ایمانی امیرالمؤمنین علیه السلام بودند . بر آن حضرت وارد شدند ، علی علیه السلام بلند شد و آن دو را احترام کرد ، در بالای مجلس نشاند و خود در مقابل آن ها نشست و دستور داد غذا بیاورند؛ غذا آوردند و آن دو میل کردند سپس قنبر طشت و تنگ چوبی (آفتابه لگن) و حوله برای خشک کردن دست آورد و خواست به دست مرد آب بریزد ، امیرالمؤمنین برجست و تنگ را گرفت تا خود آب بریزد

. مرد مهمان خود را به زمین انداخت و گفت : یا امیرالمؤمنین تو آب به دست من بریزی و خدا در آن حال مرا ببیند؟! حضرت فرمود : بنشین و دستت را بشوی . همانا خداوند عزوجل تو را و نیز برادرت را می بیند برادری که نسبت به تو تشخص و فاصله ای برای خود قائل نیست و تو را خدمت می کند . . .

مرد در جای خود نشست و حضرت قسمش داد که دستش را راحت بشوید مثل این که قنبر آب می ریزد . پس از آن که مرد دستش را شست حضرت تنگ را به دست محمد حنفیه داد و فرمود : فرزندم اگر این پسر همراه پدرش نیامده بود من خود آب به روی دستش می ریختم و لیکن خدای عزوجل اجازه نمی دهد که بین پدر و پسر در یک محل به طور مساوی برخورد شود ، پدر روی دست پدر آب ریخت اینک پسر هم روی دست پسر آب بریزد ، محمد حنفیه روی دست پسر آب ریخت .

در پایان حدیث امام عسکری علیه السلام فرمود : هر کس در این کار علی علیه السلام را پیروی کند شیعه واقعی است . (۲۶۴)

۱۴۳ هدایت با رفتار نیک

در سفری علی علیه السلام با یک ذمی (۲۶۵) همراه شد . ذمی پرسید : ای بنده خدا ، قصد کجا داری ؟ حضرت فرمود : به کوفه می روم .

چون (در دو راهی) راه ذمی جدا حضرت باز با او همراه شد . ذمی گفت : مگر شما به کوفه نمی رفتی ؟

فرمود: چرا. گفت: راه کوفه را جا گذاشتی. فرمود: می دانم. گفت: اگر می دانی پس چرا همراه من شدی؟ فرمود: اتمام همراهی و مصاحبت نیک به این است که انسان هنگام جدایی از همراه خود اندکی او را بدرقه کند، پیامبر ما این گونه به ما دستور داده است. ذمی گفت: این گونه؟! فرمود: بلی. گفت: به یقین پیروان او به خاطر رفتارهای نیک او از او تبعیت کرده اند و من تو را گواه می گیرم که بر دین تو هستم. آن گاه همراه علی علیه السلام به کوفه آمد و چون حضرت را شناخت اسلام آورد. (۲۶۶)

۱۴۴ برترین شاعران

از امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد برترین شاعران سؤال کردند.

حضرت فرمود: شعرا در یک میدان اسب نناخته اند تا نهایت آن معلوم شود، و اگر چاره ای از تعیین نباشد، پادشاه گمراه (امرء القیس) (۲۶۷) برتر (۲۶۸) است.

۱۴۵ پیشنهاد خضاب و جواب حضرت

به امام امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند اگر موی سپید خود را تغییر می دادی و خضاب می کردی بهتر بود.

فرمود: خضاب زینت است و ما مصیبت زده هستیم. منظور حضرت مصیبت رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. (۲۶۹)

۱۴۶ سبب پیروزی

از حضرت پرسیدند به چه وسیله بر هماوردان پیروز گشتی؟

فرمود: با کسی روبه رو نشدم مگر این که مرا بر زیان خود یاری کرد. (۲۷۰)

۱۴۷ پرسش برای یادگیری

شخصی درباره مشکلی از حضرت سؤال کرد.

حضرت فرمود: برای فهمیدن پرس و به قصد به دشواری انداختن سؤال نکن. زیرا جاهل فراگیرنده شبیه عالم است. و عالم برتری جو شبیه جاهل است. (۲۷۱)

۱۴۸ عیب جویی یهود و جواب حضرت

برخی از یهودیان به حضرت گفتند: پیامبرتان را به خاک نسپرده درباره او اختلاف کردید.

امام علی علیه السلام فرمود: ما درباره جانشینی او اختلاف کردیم نه درباره خود او. اما شما پایتان از آب دریا خشک نشده

به پیامبرتان گفتید: برای ما خدایی قرار ده چنان که برای آن بت پرستان خدایی است. پیامبرتان گفت: شما مردم نادانی هستید. (۲۷۲)

۱۴۹ هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد

مردمی از امام علیه السلام درخواست کرد ایمان را به او بشناساند.

حضرت فرمود: فردا بیا تا در میان مردم (جائی که همه بشنوند) ترا آگاه سازم تا اگر گفته مرا فراموش کردی دیگری حفظ کند. زیرا سخن مانند شکار رمنده است که یکی آن را می رباید. و دیگری از دست می دهد. (۲۷۳)

۱۵۰ چشم دل باز کن که جان بینی

ذعلب یمانی (۲۷۴) از حضرت امیر علیه السلام پرسید: آیا پروردگارت را دیده ای یا امیرالمؤمنین؟!

حضرت فرمود: آیا خدای نادیده را می پرستم؟ ذعلب گفت: چگونه دیده ای؟ حضرت فرمود:

چشمها او را آشکارا درک نمی کنند و لیکن دل ها با حقایق ایمان او را درک می کنند. به هر چیزی نزدیک است ولی چسبیده نیست، از هر چیزی دور است ولی جدا نیست... (۲۷۵)

۱۵۱ فاصله حق و باطل

حضرت ضمن خطبه ای فرمود: مگر نه این است که بین حق و باطل بیش از چهار انگشت فاصله نیست.

حاضران از مفهوم این سخن پرسیدند.

حضرت انگشتان خود را به هم چسباند و بین گوش و چشمش قرار داد و سپس فرمود: باطل این است که بگویی شنیدم، و حق این است که بگویی دیدم. (۲۷۶)

۱۵۲ رهبر محور جامعه

حضرت مردم را گرد آورده و به جهاد ترغیب کرد. مردم مدتی سکوت کردند و چیزی نگفتند. حضرت فرمود: آیا شما گنگ هستید؟! عده ای گفتند: یا امیرالمؤمنین، اگر تو بر روی ما هم با تو می آییم.

حضرت فرمود: شما را چه می شود؟ نه به راه رشد موفق می شوید و نه به راه حق ارشاد می گردید. آیا در این گونه موارد سزاوار است که من خود به جنگ روم؟ در این مواقع باید سرداری از دلاوران شما که مورد رضای من و قوی و تواناست به جنگ برود. سزاوار نیست که من لشکر و کشور و بیت المال و گرفتن مالیات و قضاوت میان مسلمانان و رسیدگی به حقوق ارباب رجوع را واگذارم. سپس با گردانی در پی گردانی خارج شوم و مانند تیر در تیران خالی جنبش کنم، در حالی که من به منزله قطب آسیا هستم که به دور من می چرخد و من در جایگاه خود هستم. و اگر از مکان خود جدا شوم مدارش متزلزل

و سنگ زیرین آن مضطرب می شود قسم به خدا این (که

من همراه شما بیایم (اندیشه بد و نامناسبی است !) (۲۷۷)

۱۵۳ مخالفت حضرت با پیش بینی منجم

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام مصمم شد به سوی خوارج حرکت کند ، یکی از یارانش گفت : یا امیرالمؤمنین ، اگر در این ساعت حرکت کنی می ترسم به مقصود خود ظفر نیابی ، این سخن را از روی دانش نجوم می گویم .

حضرت فرمود : آیا گمان می کنی تو به آن ساعتی که اگر کسی در آن حرکت کند بدی به او نمی رسد ، آگاهی ؟ و از آن ساعتی که هر کس در آن حرکت کند زیان و سختی او را فرا گیرد ، بیم می دهی ؟ هر کس تو را در این مورد تصدیق کند ، قرآن را تکذیب کرده است ، و از یاری خواستن از خدا در نیل به مقصود و دفع ناپسند بی نیاز گشته است ؛ و کسی که به دستور تو عمل کند ، سزاوار است تو را سپاس گوید نه پروردگارش را ، چون تو به خیال خودت او را به ساعتی که در آن سودمند می شود و از ضرر ایمن می گردد ، راهنمایی کرده ای !

سپس رو به مردم کرد و فرمود : ای مردم از آموختن نجوم بپرهیزید ، مگر به اندازه ای که در صحرا و دریا راه یابید ، زیرا نجوم به کفایت منجر می شود و منجم همانند کاهن است و کاهن مثل ساحر است ، و ساحر همچون کافر است و کافر در آتش است .

حرکت کنید به اسم خدا (و از سخن این منجم نترسید)

نقل شده است که حضرت در همان ساعت حرکت و پیروزی قاطع به دست آمد ، به گونه ای که جز نه نفر از خوارج رهایی نیافتند و از یاران حضرت تنها هشت نفر به شهادت رسیدند . (۲۷۹)

۱۵۴ علم غیب از آن خداست

هنگامی که حضرت از پیشآمدهای سخت بصره با ریزه کاری ها و ویژگی هایش خبر می داد ، یک نفر از قبیله کلب گفت :
یا امیرالمؤمنین ! دارای علم غیب شده ای ؟ !

حضرت فرمود : ای برادر کلبی ، آنچه گفتم علم غیب نیست ، بلکه آموختنی است از صاحب علم . علم غیب عبارت است از دانستن وقت قیامت و آنچه خداوند در آیه شریفه ان الله عنده علم الساعة . . . (۲۸۰) بر شمرده است . خداوند می داند آنچه در رحم ها است ، پسر است یا دختر ، زشت است یا زیبا ، بخشنده است یا بخیل ، بدبخت است یا نیکبخت ، و می داند چه کسی هیزم آتش دوزخ است یا همنشین پیامبران در درجات بهشت . این علم غیبی است که غیر خداوند کسی آن را نمی داند و جز آن علمی است که خداوند به پیغمبرش صلی الله علیه و آله یاد داده است و او هم به من آموخت و دعا کرد که سینه من آنرا نگهداشته و پهلوهایم بر آن احاطه یابد . (۲۸۱)

۱۵۵ موانع استجاب دعا

روز جمعه ای امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه بلیغی ایراد کرد و در پایان آن فرمود : هفت چیز مصیبت بزرگ است و از آنها به خدا پناه می بریم : عالمی که بلغزد ، عابدی که بی طاقت شود ، مؤمنی که نیازمند گردد ، امینی که خیانت بورزد ، ثروتمندی که فقیر شود و فقیری که ناخوش گردد .

مردی بلند شد و گفت : راست گفتی یا امیرالمؤمنین تو

قبله و راهنما هستی ، وقتی ما گمراه شویم ؛ و نور هستی ، هنگامی که مادر ظلمت (جهل) قرار گیریم ، ولیکن من سؤالی در مورد قول خداوند : ادعونی اءستجب لکم (۲۸۲) دارم ، اشکال ما چیست که دعا می کنیم مستجاب نمی شود .

حضرت فرمود : همانا دل های شما به هشت خصلت گرفتار است : اول این که خداوند را شناختید اما حق او را چنان که بر شما واجب کرده ادا نکردید . از این رو شناخت شما برایتان حاصلی نداشت .

دوم این که به پیامبرش ایمان آورید سپس با سنتش مخالفت کردید و شریعتش را فراموش نمودید ، پس ثمره ایمانتان چیست ؟!

سوم این که کتابش را که بر شما نازل شده خواندید و عمل نکردید و گفتید : شنیدیم و اطاعت کردیم ، سپس مخالفت ورزیدید .

چهارم این که گفتید : از آتش می ترسید ولی در هر زمان به وسیله گناهانتان به سوی آن پیش می روید ، پس خوف و ترستان کجا است ؟!

پنجم این که گفتید : شوق بهشت دارید ولی همیشه کارهایی انجام می دهید که شما را از آن دور می کند . پس شوق و تمایلتان کجا است ؟!

ششم این که از نعمت های الهی استفاده کردید و شکر او را به جای نیاوردید .

هفتم این که خداوند شما را به دشمنی با شیطان فرا خوانده و فرمود : ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا (۲۸۳) ، ولی شما در گفتار با او دشمنی کردید و در عمل به سبب مخالفت با

امر خدا با او دوستی کردید .

هشتم این که عیب مردم را در پیش چشمتان و عیوب خود را پشت سرتان قرار دادید! دیگران را ملامت می کنید در حالی که خود به ملامت سزاوارید .

پس چه دعایی با این حال مستجاب شود؟ شما که درها و راه های آن را بسته اید! از خدا پرهیز کنید و اعمالتان را اصلاح نمایید و نیت و درونتان را خالص و پاک گردانید ، امر به معروف و نهی از منکر کنید تا خداوند دعای شما را مستجاب کند .
(۲۸۴)

۱۵۶ بیان علت و ارث بودن حضرت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله

مردی به علی علیه السلام گفت : یا امیرالمؤمنین به چه علت تو وارث پسر عمویت (پیامبر صلی الله علیه و آله) شدی نه عمویت (عباس) .

حضرت فرمود : رسول الله صلی الله علیه و آله فرزندان عبدالمطلب را فراخواند و برای آنها به اندازه یک مد طعام و غذا تهیه کرد . آنها همه از آن غذا خوردند و سیر شدند و غذا همچنان باقی ماند ، چنان که گویا دست نخورده است . سپس ظرف آبخوری کوچکی خواست و همه نوشیدند و سیراب شدند و آب در ظرف به همان حال باقی ماند ، چنان که گویا کسی آب نخورده است آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به ایشان فرمود : ای فرزندان عبدالمطلب من به سوی شما خصوصا و به سوی مردم عموما مبعوث شده ام و شما این نشانه و معجزه را به چشم خود دیدید ، کدام یک از شما با من بیعت می کند تا برادر

، رفیق ، وارث و وزیر من باشد؟ هیچ کس بر نخاست ، ولی من کوچکترین آن گروه بودم برخاستم . حضرت فرمود : بنشین . سپس حرف خود را سه بار تکرار کرد . در هر مرتبه من بر می خواستم و حضرت فرمود : بنشین . تا در مرتبه سوم دستش را به دست من زد و فرمود : تو برادر ، رفیق ، وارث و وزیر من هستی .

از این رو وارث پسر عمویم من شدم ، و نه عمویم . (۲۸۵)

۱۵۷ قاتلان عثمان

گفته اند : علی علیه السلام سر و صدای اصحاب جمل را شنید که فریاد می زدند . پرسید که چه می گویند ؟ گفته شد : بر قاتلان عثمان نفرین و لعنت می فرستند .

فرمود : بلی . خداوند قاتلان عثمان را لعنت کند . سوگند به خدا جز آنان کسی عثمان را نکشته است (۲۸۶) و آنان لعنت نمی کنند جز خود را و نفرین نمی کنند جز خود را . (۲۸۷)

۱۵۸ مفاهیم سنت ، بدعت ، فرقه و جماعت

شخصی درباره سنت ، بدعت ، فرقه و جماعت از حضرت پرسید .

حضرت فرمود : سنت همان روش رسول خدا است و بدعت چیزی است که مخالف سنت باشد . فرقه عبارت از اهل باطل است ، اگر چه شمارشان زیاد باشد ، و جماعت اهل حق اند اگر چه تعدادشان اندک باشد . (۲۸۸)

۱۵۹ نشانه های بیم و امید

حضرت علی علیه السلام به مردی فرمود : شما چگونه اید ؟

گفت : امیدواریم و بیمناک .

فرمود : هر که به چیزی امید دارد و جویای آن است و هر که از چیزی می ترسد از آن می گریزد . من نمی دانم ترس مردی که گرفتار شهوت شود و از آن دست بردارد چه مفهومی دارد ؟ و نمی دانم امید مردی که بلایی بر او فرود آید و بر آن صبر نکند چه امید است ؟ (۲۸۹)

۱۶۰ زیباترین و زشت ترین آفریده ها

از حضرت پرسیدند از آفریده های خداوند کدام زیباتر است ؟

فرمود : سخن . پرسیدند کدام زشت تر است ؟

فرمود : سخن ، سپس فرمود : به وسیله سخن سپیدرو می شوند و به وسیله سخن رو سیاه می گردند . (۲۹۰)

۱۶۱ پرسش اعتقادی در بحبوحه جنگ

در هنگامه جنگ جمل عربی بادیه نشین پیش علی علیه السلام آمد و گفت : یا امیرالمؤمنین ، آیا معتقدی که خدا واحد است ؟

مردم به او پرخاش کرده گفتند : ای اعرابی (حالا- چه وقت سؤال است) آیا اشتغال فکری حضرت را در این بحبوحه نمی بینی ؟

حضرت فرمود : رهائش کنید ، زیرا آنچه او دنبال می کند همان چیزی است که ما از این مردم می خواهیم . سپس فرمود : ای اعرابی این که گفته شود خداوند واحد است بر چهار قسم است .

دو قسم آن جایز نیست که به خداوند نسبت داده شود و دو قسم آن درباره خداوند ثابت است .

آن دو قسم که نسبت دادن آن به خداوند جایز نیست : یکی این که کسی بگوید خداوند واحد (یکی) است و مقصودش واحد عددی باشد و این جایز نیست ، زیرا چیزی که دوی ندارد در زمره اعداد داخل نمی شود . آیا نمی بینی آنهایی که گفتند : خداوند ثالث ثلاثه (سومی از سه تا) است کافر شدند .

و دیگر این که کسی بگوید او واحد از مردم است و مقصودش نوع از جنس باشد ، این هم جایز نیست چون تشبیه است و پروردگار ما از این معنی برتر است .

اما آن دو قسم

که درباره خداوند درست است این است که گفته شود : خداوند واحد است یعنی شبیهی در اشیا ندارد ، خداوند ما این گونه است .

و این که گفته شود : خداوند متعال احدی المعنی است یعنی نه در وجود و نه در عقل و نه در و هم انقسام پذیر نیست (و دارای اجزاء نمی باشد) (۲۹۱)

۱۶۲ جواب پرسشهای یهودی

بعد از رحلت رسول خدا یک نفر یهودی داخل مسجد شد و گفت وصی پیامبر کجا است ؟ ابوبکر را نشان دادند ، آمد مقابل ابوبکر ایستاد و گفت : می خواهم سؤالاتی بپرسم که جز پیامبر و وصی او جوابش را نمی داند . گفت : هر چه می خواهی بپرس .

یهودی سؤالاتی مطرح کرد که ابوبکر و مسلمانان قصد آزار یهودی را کردند که ابن عباس آنها را بازداشت و او را به سوی امیرالمؤمنین هدایت کرد . ابوبکر ، یهودی و حاضران به حضور حضرت شرفیاب شدند ، ابوبکر گفت : یا ابوالحسن این یهودی مسائل زندیقان را از من پرسید ! حضرت فرمود : ای یهودی چه می گویی ؟ یهودی گفت من از چیزهایی می پرسم که جز پیامبر و وصی او نمی داند . فرمود : بگو .

یهودی گفت : به من خبر بده از آنچه برای خدا نیست و از آنچه در نزد خدا نیست و آنچه خدا آن را نمی داند .

حضرت فرمود : آنچه خدا نمی داند همان گفتار شما است که می گوئید عزیز پسر خدا است . در حالی که خداوند فرزندی برای خود نمی داند . آنچه در

نزد خدا نیست ، ستمن به بندگان است و اما آنچه برای خدا نیست شریک است .

یهودی گفت : اءشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انك وصی رسول الله صلی الله علیه و آله . (۲۹۲) .

۱۶۳ پایه های اسلام و حد استغفار

کمیل بن زیاد (۲۹۳) گفت : از امیرالمؤمنین علیه السلام درباره پایه های اسلام پرسیدم که چیست ؟

فرمود : پایه های اسلام هفت است : ۱ خردمندی ، که بنیاد شکیبایی است ۲ آبرومندی و راستگویی ۳ خواندن قرآن و توجه ۴ دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا ۵ حق خاندان محمد صلی الله علیه و آله و معرفت ولایت آنان ۶ حق برادران و حمایت از آنان ۷ خوش همسایگی با مردم .

پرسیدم : یا امیرالمؤمنین بنده دچار گناه می شود و از آن استغفار می کند حد استغفار چیست ؟

فرمود : ای پسر زیاد توبه است . گفتم همین ؟ فرمود : نه . گفتم : پس چگونه است ؟ فرمود : هرگاه بنده گناه کرد با حرکت بگوید : استغفر الله . گفتم حرکت چیست ؟ فرمود : حرکت دو لب و زبان به قصد این که حقیقت دنبالش باشد .

گفتم حقیقت چیست ؟ فرمود : از روی دل باشد و در نهاد گیرد که به گناهی که از آن استغفار کرده باز نگردد .

کمیل : چون چنین کردم از مستغفرین هستم ؟ فرمود : نه .

کمیل : چرا ؟ فرمود : برای این که تو هنوز به ریشه استغفار نرسیده ای .

کمیل : ریشه استغفار چیست ؟

علی علیه السلام

برگشت به وسیله توبه از گناهی که از آن استغفار کردی و آن اول درجه عابدان است و ترک گناه و استغفار کلامی است به شش منظور: ۱ پشیمانی از گذشته ۲ تصمیم بر باز نگشتن بدان گناه برای همیشه ۳ پرداختن هر حق که میان خود و مردم داری ۴ ادای حق خداوند در هر واجبی ۵ آب کردن هر گوشتی که از ناروا و حرام بر تنت روییده تا پوست به استخوان بچسبد سپس گوشت تازه بروید ۶ درد و ناراحتی طاعت را به بدنت بچشانی آن چنان که لذت گناه را به او چشانده ای. (۲۹۴)

از حضرت پرسیدند: توبه نصح چیست؟

فرمود: پشیمانی از دل، استغفار به زبان و تصمیم به این که تکرار نکنی. (۲۹۵)

۱۶۴ شکر نعمتها و پرده پوشی ها

روزی جابر (۲۹۶) به حضرت گفت: چه گونه صبح کردی یا امیرالمؤمنین؟

حضرت فرمود: صبح کردیم با نعمت های بی شماری که خداوند، پروردگارمان، بر ما داده با گناهان فراوانی که ما داریم. نمی دانیم شکر خوبی هایی را که به ما عنایت کرده به جا آوریم یا شکر پرده پوشی از زشتی هایمان را؟! (۲۹۷)

۱۶۵ تهدید به ترور

اشعث بن قیس بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و با آن حضرت صحبت کرد، حضرت با او درشتی نمود، اشعث اشاره کرد که آن حضرت ترور خواهد شد.

علی علیه السلام فرمود: آیا به مرگ مرا تهدید می کنی؟ سوگند به خدا، برایم مهم نیست که من به سراغ مرگ بروم و یا مرگ به سراغ من آید. (۲۹۸)

و در نهج البلاغه آمده است که حضرت را از ترور و کشته شدن ناگهانی بیم دادند.

فرمود: خداوند سپر محکمی برای من قرار داده است، هرگاه روز من به سر آید آن سپر و حفاظ از من جدا گردد و مرا تسلیم نماید. در آن هنگام دیگر تیر به خطا نرود و زخم التیام نیابد. (۲۹۹)

۱۶۶ لزوم صداقت در ستایش

مردی در حضور امیرالمؤمنین علیه السلام آن حضرت را ستود حضرت به صداقت او بدگمان بود

حضرت فرمود: من کمتر از آنم که توصیف کردی و برتر از آنم که در دل داری.

آن مرد برخاست و در ستایش مبالغه کرد.

حضرت عرضه داشت : خدایا ! من به نفس خود آگاه ترم و تو از من به خود من آگاه تری ، پس آنچه را مردم از آن بی خبرند بر من بیخشای . (۳۰۰)

۱۶۷ نام آوری در باطل

یکی از خوارج به نام برج بن مسهر طائی به گونه ای که امیرالمؤمنین علیه السلام بشنود فریاد کرد : لا حکم الا لله .

حضرت فرمود : ساکت شو خدا ترا زشت گرداند ، ای دندان شکسته . سوگند به خدا حقیقت آشکار شد و تو در آن میان گمنام و ناتوان بودی و آوازت پنهان بود . تا آن گاه که باطل فریاد کرد؛ و تو همانند شاخ بز آشکار شدی . (۳۰۱)

۱۶۸ این مسلمان نمایان را چه بنامیم ؟

اصبغ بن نباته گوید : مردی به محضر علی علیه السلام آمد و گفت : یا امیرالمؤمنین ما با این گروهی که می جنگیم ، دعوتمان ، پیامبران ، نمازمان و حجهان یکی است پس آنها را چه بنامیم ؟

حضرت فرمود : برابر آنچه خداوند در کتاب خود از آنها نام برده است .

گفت : همه آنچه را در قرآن است نمی دانم .

فرمود : آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید : این رسولانند که برخی از ایشان را بر برخی دیگر برتری بخشیده ایم تا آن جا که می فرماید : و اگر خدا می خواست آنهايي که بعد از آنها بودند پس از آمدن بینات برای ایشان با همدیگر نبرد نمی کردند و لیکن اختلاف کردند پس بعضی از آنها ایمان آوردند و برخی کافر شدند . اکنون که اختلاف واقع شده است ما به خدا و کتاب و پیامبر و حق سزاوارتریم . و ما هستیم که ایمان آوردیم و آنها هستند که کفر ورزیدند . خداوند جنگ با آنها را خواسته است و ما با ایشان می جنگیم از روی هدایت و

به خواست و اراده پروردگارمان . (۳۰۲)

۱۶۹ شجاعت و بزرگواری در جنگ

به امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند : چرا یک اسب تیزرو نمی خری ؟

فرمود : نیازی ندارم زیرا از برابر کسی که به من حمله کند فرار نمی کنم و کسی را که از مقابل من فرار کند تعقیب نمی کنم . (۳۰۳)

پی نوشت

۱ تا ۶۹

(۱) انساب الاشراف ، حدیث ۱۴۶ .

(۲) مقصود این است که اگر کسی مثلاً- به جان و مال مردم تعدی کرد در این صورت احترام جان و مال خود را از بین برده است ، و طبق مقررات شرع مجازات می شود .

(۳) بحارالانوار : ۳۹/۱۰ .

(۴) عمر و بن عبدود : از شجاعان عرب بود و او را فارس یلیل می نامیدند و با هزار نفر برابر می دانستند ، چون در محلی به نام یلیل یک تنه در مقابل هجوم بنی بکر ایستادگی کرد و مردان قریش را نجات داد . تاریخ پیامبر اسلام : ۳۹۰؛ ود نام یکی از بتهای قوم نوح است ولیکن قریش بتی به نام ود داشتند . لسان العرب : ۳ / ۴۵۵ .

(۵) حذیفه بن الیمان : صاحب سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و یکی از چهار نفر یاران امیرالمؤمنین علیه السلام است که به ارکان اربعه مشهورند . او در کوفه ساکن شد و چهل روز بعد از بیعت با علی علیه السلام در مدائن در گذشت . جامع الرواه : ۱ / ۱۸۲ .

(۶) بحارالانوار : ۴۱ / ۵۰ . ملای روی داستانی را مشابه جریان فوق به نظم کشیده که گزیده آن را در اینجا می خوانید :

از علی آموز اخلاص

عمل

شیر حق را دان متزه از دغل

در غزا بر پهلوانی دست یافت

زود شمشیری بر آورد و شتافت

او خدو انداخت بر روی علی

افتخار هر نبی و هر ولی

او خدو انداخت بر رویی که ماه

سجده آرد پیش او در سجده گاه

در زمان انداخت شمشیر آن علی

کرد او اندر غزایش کاهلی

گشت حیران آن مبارز زین عمل

از نمودن عفو و رحم بی محل

گفت بر من تیغ تیز افراستی

از چه افکندی مرا بگذاشتی؟

گفت من تیغ از پی حق می زنم

بنده حقم نه ماءمور تنم

چون خدو انداختی بر روی من

نفس جنبید و تبه شد خوی من

نیم بهر حق شد و نیمی هوا

شرکت اندر کار حق نبود روا

(۷) انساب الاشراف : حدیث ۱۶۹ .

(۸) انساب الاشراف : حدیث ۳۲ و ۳۳ .

(۹) غزوه تبوک ، در سال نهم هجرت رخ داد ، و تبوک ، سرزمینی است در شمال شبه جزیره عربستان که لشکر اسلام برای جنگ با رومیان تا آن محل آمدند . تاریخ پیامبر اسلام ۶۱۸ و المنجد .

(۱۰) این امر به خاطر تحرکات منافقین بود که می خواستند در غیاب پیامبر صلی الله علیه و آله که طولانی هم بود در مدینه دست به کارهایی بزنند ، از این رو می بایست شخصی جانشین حضرت باشد که بتواند با توطئه منافقان مقابله کند . طبیعی است شایعات بعدی هم از طرف منافقین بود به این امید که امیرالمؤمنین را هم روانه کنند تا مانعی در راه اجرای نقشه هایشان نباشد .

(۱۱) انساب الاشراف : حدیث ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ .

(۱۲) ابراهیم : ۳۴

(۱۳) نهج السعاده ۱/ ۲۴

۱۴) بحار الانوار : ۹۶/۳۵۸ ، نقل به تلخیص .

۱۵) عنكبوت : ۲۱ الم ، آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم ، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند ؟

۱۶) نهج البلاغه : ۴۹۰

۱۷) الاءحتجاج ، طبرسی : ۱۰۸؛ الاءمالی ، شیخ طوسی : ۶۸۴ .

۱۸) نهج السعاده : ۷/۱۲۷ .

۱۹) مدت خلافت مروان کمتر از یک سال بود و چهار نفر از فرزندان او به نام های عبدالملک ، عبدالعزيز ، محمد و بشر ریاست یافتند . اولی خلیفه و سه دیگر به ترتیب حکمران مصر ، جزیره و عراقین شدند . نیز احتمال دارد که منظور چهار فرزند عبدالملک نوادگان مروان به نام های ولید ، سلیمان ، یزید و هشام باشند که هر چهار برادر به خلافت رسیدند . (تتمه المنتهی : ۷۹) .

۲۰) نهج البلاغه : ۱۷۰

۲۱) ز اذان ابو عمره الفارسی : از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بلکه از خواص است ، حضرت ، اسم اعظم در گوش او خواند و او حافظ قرآن شد در حالی که پیشتر نمی توانست قرآن بخواند . الکنی والالقباب : ۱/۱۲۲ .

۲۲) قنبر : غلام امیرالمؤمنین علیه السلام است ، او را از ارکان اربعه تابعین دانسته اند ، حجاج از او پرسید غلام چه کسی هستی ؟ گفت : مولی من ضرب بسیفین و طعن بر محین و صلی القبلتین و بایع البیعتین و هاجر الهجرتین و بسیاری از اوصاف امیرالمؤمنین علیه السلام را بر شمرد . حجاج دستور داد سر او را بریدند و او در راه

محبت امام این گونه به شهادت رسید . تنقیح المقال ، ج ۲ ، بخش دوم ، ص ۳۰ .

(۲۳) این دست چین من است که خوب و بدش با هم است ، در حالی که دیگر چینندگان دستشان به دهانشان بود و خوب هایش را می خوردند .

(۲۴) الغارات : ۵۵ .

(۲۵) ربذه : سه روز راه با مدینه فاصله دارد و قبر ابوذر غفاری رضی الله عنه در آن جا است . معجم البلدان : ۳/۴۳ .

(۲۶) فید : شهری بوده است میان راه مکه به کوفه . معجم البلدان : ۴/۲۸۲ .

(۲۷) ابوموسی اشعری عبدالله بن قیس : در زمان عمر و عثمان ، والی بصره و از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام والی کوفه بود در جریان جنگجمل مردم را از یاری امام علیه السلام باز می داشت ، حضرت او را از حکومت بر کنار کرد . در جریان حکمیت ، خوارج و منافقان او را به عنوان نماینده بر امام علی علیه السلام تحمیل کردند ، او که فرد ساده لوحی بود از عمر و عاص فریب خورد و حکمیت به نتیجه رسید . الکنی و الالقباب : ۱/۱۵۵ .

(۲۸) نساء : ۹۵

(۲۹) الجمل : ۲۷۰ .

(۳۰) نهج السعاده : ۱/۲۶۲

(۳۱) ابن عباس عبدالله بن عباس : پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و علیعلیه السلام و از یاوران امیرالمؤمنین و راویان حدیث است .

(۳۲) نهج السعاده : ۱/۲۴۹ .

(۳۳) ذی قار ذوقار : محل آبی است در نزدیکی کوفه به طرف واسط . المنجد فی الاعلام .

(نهج البلاغه : ۱۱۱ .

(۳۵) سید حمیری در این زمینه می گوید :

یا حار همدان من یمت یرنی

من مؤ من او منافق قبلا

و نیز در شعر فارسی آمده است :

ای که گفتمی فممن یمت یرنی

جان فدای کلام دلجویت

کاش روزی هزار مرتبه من

مردمی تا بدیدمی رویت

(۳۶) نهج السعاده : ۲/۶۶۷ .

(۳۷) الضحی : ۱۱ ، اما از نعمت پروردگار خویش (با مردم) سخن بگو .

(۳۸) نهج السعاده : ۲/۶۳۰

(۳۹) تیما : سرزمینی است در شمال جزیره العرب .

(۴۰) نهج السعاده : ۲/۵۵۷

(۴۱) رجه : به معنی زمین باز و با وسعت و فاصله بین خانه ها یا محوطه میان خانه ها و مسجد است و رجه خنیس نام محله ای بوده است در کوفه (معجم البلدان) .

(۴۲) انساب الاشراف ، حدیث ۲۳۲ .

(۴۳) اسراء : ۳۳

(۴۴) وقعه صفین : ۳ .

(۴۵) اصغ بن نباته : از خواص یاران امیرالمؤمنین علیه السلام است و در جنگ صفین فرماندهی شرطه الخمیس را بر عهده داشت ، او مردی شجاع و عابد بود . سفینه البحار : ۲/۸ .

(٤٦) نهج السعاده : ٧/١٣١ .

(٤٧) الجمل : ٢٧٠ .

(٤٨) احنف بن قيس : از بزرگان اهل بصره ، در زمان پيامبر صلى الله عليه و آله مسلمان شد وليکن به محضر آن حضرت شريفاب نشد ، او از ياران اميرالمؤمنين عليه السلام و شخص بزرگوار ، حلیم و بردبار بود . الکنی و الالقاب : ٢/٩

(٤٩) نهج السعاده : ٢/٤٨

(٥٠) نهج السعاده : ٢/٥٣ .

(٥١) هاشم

بن عتبه : معروف بن مرقال از نیکان صحابه و از یاران خاص امیرالمؤمنین علیه السلام و پرچمدار آن حضرت در صفین بود . او به جهت سرعت در جنگ مرقال نامیده شد و در صفین نیز به سختی جنگید و در همان جنگ به شهادت رسید . الکنی و اللقب : ۳/۱۸۰ .

(۵۲) عمار یاسر ابوالیقظان : از مسلمانان نخستین است که پدر و مادرش زیر شکنجه‌گریش به شهادت رسیدند . او از یاوران امیرمؤمنان بود و در جنگ صفین در رکاب آنحضرت شهید شد ، و شهادت او موجب تزلزل در سپاه شام گردید ، زیرا رسول خدا (ص) خبر داده بود که : عمار را گروه ستمکار خواهند کشت . سفینه البحار : ۲/۲۷۵ .

(۵۳) قیس بن سعد : صحابی شجاع و بخشنده و از یاوران امیرمؤمنان بود و بعد از آن حضرت نیرومندترین مردم به شمار می آمد . پدرش سعد بن عباده رئیس طایفه خزرج بود که با ابوبکر بیعت نکرد . قیس از جانب امیرمؤمنان به حکومت مصر منصوب شد و در تمام جنگهای آن حضرت شرکت داشت و بعد از شهادت امام از یاوران امام حسن علیه السلام بود . سفینه البحار : ۲/۴۷۵ .

(۵۴) سهل بن حنیف : از انصار و از اصحاب نیک امیرالمؤمنین است ، او هنگام بازگشت از صفین در کوفه از دنیا رفت و امیرالمؤمنین از فقدان او به شدت متاثر شد و پنج مرتبه بر او نماز خواند . سفینه البحار : ۱/۶۷۶ .

(۵۵) وقعه صفین : ۹۲ ، نقل به

(۵۶) مسرفی : نوعی شمشیر منسوب به محلی به نام مشارف .

(۵۷) الجمل : ۲۷۰ ، مشابه این ماجرا در ص ۱۰۰ وقعه صفین آمده و در آنجا نام این شخص ابوزیب گفته شده است .

(۵۸) حجر بن عدی : از یاوران و فرماندهان لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام و معروف به زهد و عبادت بود . حجر و یارانش توسط معاویه به شهادت رسیدند و پیشتر پیامبر صلی الله علیه و آله از شهادت آنها خبر داده بود . سفینه البحار : ۱/۲۲۴ .

(۵۹) عمرو بن حمق : از بزرگان شیعه و یاوران امیرالمؤمنین علیه السلام است ، همراه حضرت در جنگ جمل ، صفین و نهروان شرکت کرد و در سال ۵۰ هجری به دست معاویه به شهادت رسید . سفینه البحار ۲/۲۶۰ .

(۶۰) وقعه صفین : ۱۰۳ .

(۶۱) زیاد بن نضر : از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و از فرماندهان لشکر آن حضرت در صفین بود . وقعه صفیه : ۱۱۷ و ۱۱۸ .

(۶۲) عبدالله بن بدیل ورقا : از صحابه و یاران شجاع امام علی علیه السلام است ، در صفین بعد از این که به جانب معاویه حمله کرد و او را از جایگاه خود فراری داد ، به شهادت رسید . سفینه البحار : ۱/۶۹ و ۲ .

(۶۳) وقعه صفین : ۱۱۱ .

(۶۴) وقعه صفین : ۱۳۳ .

(۶۵) دخان : ۲۵۲۹ .

(۶۶) وقعه صفین : ۱۴۲ .

(۶۷) وقعه صفین : ۳۷۹ .

(۶۸) وقعه صفین : ۵۳۱ .

(۶۹) بحار الانوار : ۴۱/۵۵ .

۱۶۴۵۷۰

(۷۰) جویریة بن

مسهر: از دوستان امیر مؤمنان است و حضرت او را از بعضی اسرار آگاه کرد. زیاد بن ابیه در زمان معاویه دست و پای جویریہ را برید به دار آویخت. سفینه البحار: ۱/۱۹۱.

(۷۱) همان: ۴۱/۵۸.

(۷۲) شقشه: چیزی است مانند شش که هنگام غضب شتر از دهانش بیرون می آید. و در اینجا کنایه از: نا گفته راز بنهفته ای است که ناگاه آشکار شود و باز به پنهانی روی آورد.

(۷۳) مصدق بن شیب نحوی می گوید: وقتی این خطبه را بر استاد ابن خشاب قرائت کردم و به این گفته ابن عباس رسیدم، گفت: اگر من در آنجا حاضر بودم به ابن عباس می گفتم، مگر پسر عمویت در این خطبه چیزی را نا گفته گذاشته؟! او چیزی برای پیشینیان و پسینیان باقی نگذاشته است. (شرح نهج البلاغه ابن میثم: ۱/۱۶۹).

(۷۴) نهج البلاغه: ۵۳.

(۷۵) نهج البلاغه: ۶۳.

(۷۶) جریر بن عبدالله: نقل شده حضرت علی علیه السلام جفت نعلین خود را به جریر بن عبدالله دادند و فرمودند: هر دو اینها را حفظ کن که با رفتن این دو دینت خواهد رفت؛ در جمل یکی از آن دو مفقود شد و چون حضرت او را نزد معاویه فرستاد دیگری از دست رفت. جریر از جنگ کنار گرفت و در نهایت به معاویه پیوست از این رو امیرالمؤمنین خانه او را در کوفه خراب کرد. تنقیح المقال: ۱/۲۱۰

(نهج البلاغه : ۱۲۹ .

(۷۸) تحف العقول : ۱۸۱ .

(۷۹) نهج البلاغه : ۵۴۶ .

(۸۰) نهج البلاغه : ۶۶۲ .

(۸۱) نهج البلاغه : ۷۸۲ .

(۸۲) نهج البلاغه : ۱۱۳۳ .

(۸۳) مغیره بن شعبه : در زمان جاهلیت با عده ای مصاحبت کرد و با حيله آنها را کشت و اموالشان را برداشت و فرار کرد و سپس به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و اظهار اسلام نمود ، حضرت فرمود : سلامت را پذیرفتم اما این اموال ، اموال عذر است ما را نیازی به آن نیست . او در زمان عمر نیز مرتکب فجور و فحشا شد و بعدها با معاویه همکاری جدی داشت . علی علیه السلام فرمود :

از وقتی که مغیره ادعای اسلام نموده کسی حالت خشوع و خضوع را در او ندیده . سفینه البحار : ۲/۳۰۵ و ۳۳۹ .

(۸۴) نهج البلاغه : ۱۳۷۶ .

(۸۵) همان : ۱۳۹۳ .

(۸۶) مناقون : ۴ .

(۸۷) حشر : ۷ .

(۸۸) تحف العقول : ۱۸۹ .

(۸۹) گویا شکوه حضرت از جریان حکمیت است .

(۹۰) الغارات : ۶۸ ، ترجمه الغارات : ۳۶ .

(۹۱) فصلت : ۴۶ .

(۹۲) بقره : ۲۴۹ .

(۹۳) الغارات : ۷۱ ؛ ترجمه الغارات : ۳۷ .

۹۴) الغارات : ۲۰۸ ، ترجمه الغارات : ۷۴ .

۹۵) زیاد بن خصفه : از یاران مخلص امیرالمؤمنین و امام حسن علیه السلام است . علی علیه السلام او را برای جنگ با خزیمه بن اشد که به سوی مدائن رفته بود ، فرستاد . و

او با خريت و ديگر خوارج كه با او بودند در گير شد و آنها را از مدائن راند . تنقيح المقال : ۱/۴۵۵ .

(۹۶) عبدالله بن وائل تميمي : از رؤ و ساي توابين است كه به خوانخواهي امام حسين عليه السلام قيام كردند . الغارات : ۷۷۴ .

(۹۷) الغارات : ۳۴۲ ، ترجمه الغارات : ۱۲۴ .

(۹۸) الغارات : ۵۸۷ ؛ ترجمه ۲۱۳ .

(۹۹) نهج السعاده : ۱/۲۷۶ .

(۱۰۰) از تاريخ معلوم مي شود كه در جنگ جمل تعداد لشكريان اميرالمؤمنين عليه السلام از شهر كوفه حدود هفت نفر بوده اند ، كه با روايت پيشين سازگار است اما آنچه در اين روايت آمده و تعداد را هزارر نفر مشخص کرده ممكن است مربوط به يك دسته از اهل كوفه باشد كه در يك مرحله آمده و با شرط خاصي يعني پايداري تا پاي جان بيعت کرده اند و مجموع اين گروه با گروه‌هاي ديگر كه در چند مرحله و احيانا در چند روز آمده اند ۶۵۶۰ نفر بوده است .

(۱۰۱) اويس قرني : از كساني است كه رسول خدا صلي الله عليه و آله اهل بهشت بودن آنها را گواهي کرده است . او موفق به ديدار پيامبر صلي الله عليه و آله نشد ولي همراه اميرالمؤمنين عليه السلام در صفين شركت كرد و در همان جنگ به شهادت رسيد . سفينه البحار : ۱/۵۳ .

(۱۰۲) بحارالانوار : ۴۲/۱۴۷

(۱۰۳) الغارات : ۱۰۶ ؛ ترجمه الغارات : ۴۲ .

(۱۰۴) نهج البلاغه : ۱۲۳۹ .

(۱۰۵) ليله الهيرير : در يكي از روزهاي سخت جنگ صفين ،

نبرد شب هنگام نیز ادامه پیدا کرد که شب بسیار سختی برای لشکریان بود، آن شب را، لیله الیهیر نامیده اند. (۱۰۶) بحارالانوار: ۸۳/۲۳.

(۱۰۷) الجمل: ۳۳۶، نقل به تلخیص.

(۱۰۸) الجمل: ۳۳۹.

(۱۰۹) الجمل: ۳۵۵.

(۱۱۰) نهج السعاده: ۷/۱۲۸.

(۱۱۱) ابو عبيده بن الجراح: از همکاران ابوبکر و عمر بود، در روز سقینه ابوبکر پیشنهاد کرد با ابوعبيده یا عمر بیعت کنید. الکنی و الالقاب: ۱/۱۱۵.

(۱۱۲) بشیر بن سعد: در روز سقینه با سعد بن عباده مخالفت کرد و وقتی عمر و ابو عبيده به ابوبکر گفتند ما با تو بیعت می کنیم، بشیر گفت: من سومی شما هستم، بلکه هنگام بیعت اولین نفر بود. سفینه البحار: ۱/۸۳.

(۱۱۳) نهج السعاده: ۱/۴۴.

(۱۱۴) نهج البلاغه: ۱۲۱۷.

(۱۱۵) نهج السعاده: ۱/۱۶۱.

(۱۱۶) نهج البلاغه: ۵۲۵.

(۱۱۷) عبدالله بن سعد بن ابی سرح: ابن ابی سرح: او نخست ایمان آورد و سپس مرتد و مشرک شده و نزد قریش بازگشت. در فتح مکه از جمله چند نفری بود که رسول خدا به مسلمانان دستور داده بود هر کجا آنها را بیابند بکشند. عثمان که برادر شیری او بود او را پنهان کرد و سپس به حضور رسول خدا آورد و به هر وسیه ای بود برایش امان گرفت، او در زمان عصر و عثمان به کار گماشته شد. تاریخ پیامبر اسلام: ۵۲۶.

(۱۱۸)

سعید بن عاص : از بنی امیه است ، عثمان بعد از عزل ولید بن عقبه او را به حکومت کوفه منصوب کرد . بعد از مرگ عثمان از سیاست کناره گیری و در جنگ جمل و صفین شرکت نکرد . در زمان معاویه دوباره به کار گماشته شد و حکومت مدینه به تناوب به او و مروان واگذار گردید . سفینه البحار : ۱/۶۲۲ .

(۱۱۹) ابن کریز عبدالله بن عامر بن کریز : پسر دایی عثمان و از جانب او حاکمبصره بود در جمل همراه عایشه شرکت کرد . تهذیب التهذیب : ۴/۳۵۴ .

(۱۲۰) این پنج نفر مصری و از سرکردگان گروهی بودند که بر ضد عثمان قیام کرده بودند .

(۱۲۱) از قرائن معلوم می شود مروان نامه را تهیه کرده و به وسیله غلام عثمان فرستاده بود .

(۱۲۲) الجمل : ۱۳۷ .

(۱۲۳) هرمان : ایرانی است و در زمان عمر مسلمان شد .

(۱۲۴) الجمل : ۱۷۶ .

(۱۲۵) ولید بن عقبه : مشهور به فاسق برادر ناتنی عثمان ، از دشمنان امیرالمؤمنین و رسول خدا است پدرش را امیرالمؤمنین در بازگشت از بدر به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به هلاکت رساند .

(۱۲۶) الجمل : ۱۷۷ .

(۱۲۷) الجمل : ۱۸۱ .

(۱۲۸) انبیا : ۱۱۱ ، و نمی دانم شاید آن برای شما آزمایشی و تا چند گاهی (وسیله) بر خورداری باشد .

(۱۲۹) نهج السعاده : ۱/۱۲۷ .

(۱۳۰) این که حضرت فرمود : پسر ملعون ، زیرا مغیره فرزند اخنس بن شریق است که از بزرگان

منافقین می باشد و از کسانی است که روز فتح مکه به زبان اظهار اسلام کردند و در باطن مسلمان نشدند ، و رسول خدا برای تاءلیف قلب اخنس صد شتر از غنیمت های جنگ حنین را به او بخشید یکی از فرزندان او در جنگ احد توسط امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شد به همین جهت برادرش مغیره با حضرت علی علیه السلام کینه می ورزید .

(۱۳۱) نهج السعاده : ۱/۱۶۲

(۱۳۲) نهج السعاده : ۲/۱۷۴ .

(۱۳۳) نهج السعاده : ۱/۲۱۶ .

(۱۳۴) نهج السعاده : ۱/۲۲۶ .

(۱۳۵) الجمل : ۴۱۳ .

(۱۳۶) مساحق بن عبدالله بن مخرمه : قرشی است و از تابعین به شمار می آید . الاصابه : ۳/۴۰۶ .

(۱۳۷) امروز بر شما سرزنی نیست ، خداوند شما را می آمرزد و او مهربانترین مهربانان است یوسف ۹۲ .

(۱۳۸) الجمل : ۴۱۶ .

(۱۳۹) انساب الاشراف ، حدیث ۳۰۱ و ۳۶۹ .

(۱۴۰) سعد بن ابی وقاص : صحابی و از قریش است و از اعضای شورای ۶ نفره که عمر برای انتخاب خلیفه بعد از خود تعیین کرده بود . او با امیرالمؤمنین بیعت نکرد در عین حال روایات متعددی در فضیلت زز علیه السلام از او نقل شده است . عمر بن سعد فرمانده لشکر یزید در کربلا فرزند همین سعد است . سفینه البحار : ۱/۶۱۹ .

(۱۴۱) نهج البلاغه : ۱۲۱۳ .

(۱۴۲) نهج السعاده : ۷/۱۲۹ .

(۱۴۳) بقره : ۱۹۴ . ماه حرام در برابر ماه حرام و حرمت (شکنی) ها را باید مقابله به مثل کرد

، پس هر کس که ستم بر شما کرد ، به همان گونه که بر شما ستم می کند ، بر او ستم روا دارید .

(۱۴۴) نهج السعاده : ۲/۲۲۳ .

(۱۴۵) حبيب بن مسلمه : از طرفداران معاويه است و از جانب او حکومت ارمينيه (ارمنستان) را داشت . تقريب التهذيب : ۱/۱۵۳ .

(۱۴۶) شرحبيل بن سمط : اهل شام و از طرفداران معاويه بود . حمص را فتح کرد و کارگزار معاويه در آن شهر بود . تقريب التهذيب : ۱/۳۳۵ .

(۱۴۷) معن بن يزيد : صحابی و اهل مدینه است ، او در کوفه ، مصر و شام زندگی کرد و در سال ۴۶ هجری در گذشت . تقريب التهذيب : ۲/۲۷۳ .

(۱۴۸) قصص : ۵۶ .

(۱۴۹) وقعه صفين : ۲۰۰ ، با تلخیص .

(۱۵۰) وقعه صفين : ۴۷۴ .

(۱۵۱) حجرات : ۹ .

(۱۵۲) حجرات : ۹ .

(۱۵۳) وقعه صفين : ۵۵۱ .

(۱۵۴) نهج البلاغه : ۵۵۴ ، نقل به معنی .

(۱۵۵) صعصعه بن صوهان :

(۱۵۶) اشعث بن قيس : بعد از رسول خدا از دين برگشت و در جنگ اسير شد؛ ابوبکر او را بخشید و خواهرش را به او تزويج نمود . از جانب عثمان حاکم آذربایجان بود . ابن ابی الحديد می گوید : پایه هر فساد و مشکلی که در حکومت امير مؤمنان پيش می آمد از اشعث بود . سفیند البحار : ۱/۷۰۲ .

(۱۵۷) الغارات : ۴۹۸ .

(۱۵۸) بحارالانوار : ۴۲/۱۴۶؛ امالی شيخ صدوق ، مجلس ۲۸ .

(۱۵۹) بحارالانوار :

۱۶۰) مسور بن مخرمه : پسر خواهر عبدالرحمن بن عوف است ، تا کشته شدن عثمان در مدینه بود سپس به مکه رفت و بعد از مرگ معاویه با ابن زبیر همراه و در حمله حصین بن نمیر به مکه کشته شد . او حامل نامه امیرالمؤمنین به معاویه بود و گویا حکومت حضرت را خوش نداشت ولی از برخی نقلها علاقه او به حسنین علیهما السلام و گریه او بر امام شهید استفاده می شود . سفینه البحار : ۱/۶۷۲ .

۱۶۱) الجمل : ۱۴۵ .

۱۶۲) الجمل : ۱۳۰ .

۱۶۳) نهج البلاغه : ۱۱۷۸ .

۱۶۴) غافقی بن حرب : سر کرده مصریان در قیام علیه عثمان بود . طبری : ۳/۴۵۴ .

۲۵۹ تا ۱۶۵

۱۶۵) ابن ابزی : نامش عبد الرحمن و صحابی بودنش مورد اختلاف است گویند امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت خراسان را به او واگذار کرد . تهذیب التهذیب : ۵/۴۶ .

۱۶۶) الجمل : ۱۲۸ ، نقل به تلخیص .

۱۶۷) عبیدالله بن ابی رافع : نویسنده امیر مؤمنان بوده ، و در دو کتاب به نام های ذیل تالیف کرده است :

قضاوتهای امیرالمؤمنین علیه السلام .

نام اصحابی که در جنگ جمل ، صفین و نهروان همراه امیرالمؤمنین بودند . جامع الزوایه : ۱/۵۲۷ .

۱۶۸) ابو هیثم بن تیهان : از اصحاب بزرگوار رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در تمام غزوات حضرت حاضر بوده و از یاران مخصوص امیرالمؤمنین به شمار می آید . او در صفین به شهادت رسید . (الکنی و الالقاب)

۱۶۹) نهج السعاده : ۱/۲۲۸ .

۱۷۰) نهج البلاغه : ۶۵۶ .

۱۷۱) فتح : ۴۸

۱۷۲) الجمل : ۱۶۳ .

۱۷۳) یعلی بن منیه یعلی بن امیه : از جانب عثمان فرماندهی سپاه را عهده دار شد و بعد از مرگ عثمان با زبیر همراهی کرد .
تهذیب التهذیب : ۹/۴۱۸ .

۱۷۴) الجمل : ۱۶۶ .

۱۷۵) یمامه : نام بخشی از ناحیه نجد عربستان است .

۱۷۶) تاریخ یعقوبی : ۲/۱۸۰ .

۱۷۷) غافر : ۴۳

۱۷۸) نور : ۲۵ .

۱۷۹) نهج السعاده : ۱/۳۰۸ .

۱۸۰) انساب الاشراف : حدیث ۳۱۶ و ۳۱۷ .

۱۸۱) خریث بن راشد : از طایفه بنی ناجیه می باشد همراه سیصد نفر از بصره آمد و در جنگ جمل و صفین به همراه علی علیه السلام شرکت کرد ، در جریان حکمیت با امیرالمؤمنین به مخالفت برخاست و دار و دسته ای جمع کرد . امیرالمؤمنین مقعل بن قیس را با لشکری به سوی او فرستاد؛ مقعل بسیاری از یاران خریث را امان داد و از او جدا کرد و سرانجام در سرزمین اهواز درگیر شدند و خریث کشته شد و فتنه او پایان یافت (الاعلام : ۲/۳۰۳) .

۱۸۲) نهج السعاده : ۲/۴۸۰ .

۱۸۳) عبدالله بن وهب : از طایفه ازد و از رؤسای خوارج است در جنگ نهروان فرماندهی خوارج به عهده داشت و در همان جنگ کشته شد . (الاعلام : ۴/۱۴۳) .

۱۸۴) زید بن حصین : از مهاجران و یاران علی علیه السلام بود ، سپس از خوارج گشت .

(نهج السعاده : ۲/۴۸۴ .

۱۸۶) يزيد بن قيس ارحبي : از اصحاب اميرالمؤمنين عليه السلام است و از جانب آن حضرت حكومت ري ، همدان و اصفهان را داشت ، در صفين همراه امام و در مبارزه با دشمنان داراي ثبات و موضع مناسب بود . تنقيح المقال : ۳/۳۲۷ .

۱۸۷) حديبيه : محلي است در نه ميلي مکه که در سال ششم هجرت قرار داد صلح بين پيامبر صلي الله عليه و آله و قریش در آن محل منعقد شد . نماينده قریش در امضای صلح ، سهيل بن عمرو بود . تاريخ پيامبر اسلام : ۴۶۰ و ۴۶۶ .

۱۸۸) استغفار و توبه معصومان عليهم السلام به معنی انجام گناه از سوی ایشان نيست ، روايت شده که حضرت رسول اکرم از هيچ مجلسی بر نمی خاست مگر اينکه ۲۵ مرتبه استغفار می کرد . سفينه البحار : ۲/۳۲۲ .

۱۸۹) انساب الاءشراف : حديث ۴۴۳ .

۱۹۰) وقعه صفين : ۵۰۸ .

۱۹۱) نحل : ۹۱ .

۱۹۲) وقعه صفين : ۵۱۲ تا ۵۱۸ ، نقل به تلخيص .

۱۹۳) انساب الاءشراف : حديث ۴۵۱ .

۱۹۴) نهج السعاده : ۲/۳۶۴ .

۱۹۵) الغارات : ۱۰۸ ، ترجمه الغارات : ۴۴ .

۱۹۶) نهج السعاده : ۱/۳۱۶ .

۱۹۷) الجمل : ۳۸۲ .

۱۹۸) نهج السعاده : ۱/۳۱۵ .

۱۹۹) اهل بغی يا بغات : به کسانی گفته می شود که بر ضد امام عادل قيام کنند .

۲۰۰) الجمل : ۴۰۵ .

۲۰۱) نهج السعاده : ۱/۳۲۸ .

۲۰۲) الجمل : ۴۰۷ .

: از جانب عمر قاضی بصره بود ، در جریان جنگ جمل قصد کناره گیری داشت ولی به اصرار عایشه در جنگ شرکت کرد و افسار شتر عایشه به دستش بود .

(۲۰۴) الجمل : ۳۹۲ .

(۲۰۵) الجمل : ۳۸۸ .

(۲۰۶) همان : ۳۹۰ .

(۲۰۷) در کتاب جمل ، ص ۲۸۳ آمده است که حکیم بن جبلة عبدی قبل از رسیدن حضرت امیر علیه السلام به بصره علیه اصحاب جمل قیام کرد ، در نتیجه خود ، برادر و پسرش به همراه عده ای دیگر به شهادت رسیدند ، به نظر می رسد آنچه در متن روایت آمده اشتباه راوی است ، و صحیح آن حکیم بن جبلة عبدی است نه اخوربیعه عبدی .

(۲۰۸) ابو برده اگر چه به گمراهی اهل بصره و حقانیت امیرالمؤمنین اعتراف کرد و در جنگ صفین هم شرکت کرد اما با معاویه هم سر و سری داشت و از جانب او جوایزی دریافت نمود . وقعه صفین : ۵ .

(۲۰۹) وقعه صفین : ۴ .

(۲۱۰) سفینه البحار : ۱/۳۲۱ .

(۲۱۱) مالک اشتر مالک بن حارث نخعی : از بزرگان شیعه و یاران شجاع و مخلصامیرالمؤمنین بود . آن حضرت آرزو می کرد کاش در میان اصحابش دو نفر مثل او بود و نیز آن حضرت فرمود مالک برای من آنچنان بود که من برایرسول خدا . الکنی و الاءلقاب : ۲/۲۴ .

(۲۱۲) عمرو بن حمق از بزرگان شیعه و یاوران امیرالمؤمنین است ؛ همراه حضرت درجنگ جمل ، صفین و نهروان شرکت کرد . و در سال ۵۰ هجری به

دست معاویه به شهادت رسید . سفینه البحار : ۲/۲۶۰ .

(۲۱۳) ابی ابی معیط عقبه ابن ابی معیط : از سر سخت ترین دشمنان اسلام و پیامبر بود . در جنگ بدر اسیر شد و به دستور پیامبر به هلاکت رسید . تاریخ پیامبر اسلام : ۱۰۹ .

(۲۱۴) زید بن حصین اسلمی : از مهاجران و اصحاب علی علیه السلام به شمار آمده است . تنقیح المقال : ۱/۴۶۲ .

(۲۱۵) ابوموسی اشعری عبدالله بن قیس : از جانب عمر و عثمان حاکم بصره بود و از سوی امیرالمؤمنین علیه السلام به حکومت کوفه منصوب شد . او در جریان جنگجمل مردم کوفه را از یاری علی علیه السلام باز می داشت ، از این رو حضرت او را برکنار کرد . در جریان حکمیت فریب عمروعاص را خورد و حکمیت به نتیجه نرسید . الکنی والاءلقاب : ۱/۱۵۵ .

(۲۱۶) وقعه صفین : ۵۰۱ ۴۸۱ ، نقل به تلخیص .

(۲۱۷) وقعه صفین : ۵۲۱ .

(۲۱۸) نهج البلاغه : ۱۴۹ .

(۲۱۹) همان : ۱۵۰ .

(۲۲۰) نهج السعاده : ۱/۲۷۷ .

(۲۲۱) انبار : شهری در کنار رود فرات که پیش از تاسیس بغداد پایتخت عباسیان بود .

(۲۲۲) نخيله : محلی است در نزدیکی کوفه به طرف شام .

(۲۲۳) نهج البلاغه : ۱۲۱۲ .

(۲۲۴) نهج البلاغه : ۱۱۳۲ .

(۲۲۵) نهج البلاغه : ۱۱۰۴ .

(۲۲۶) وقعه صفین : ۱۴۳ .

(۲۲۷) الجمل : ۲۹۰ .

(۲۲۸) نهج البلاغه : ۵۵۰ .

(۲۲۹) بحارالانوار : ۴۱/۵۷ .

٢٣٠) بحار الانوار : ٤١/٥٢ .

٢٣١) مخنف بن سليم : از ياران

امیرالمؤمنین بود و در جنگ جمل و صفین همراه حضرت شرکت کرد .

(۲۳۲) نساء : ۷۲ و ۷۳ .

(۲۳۳) وقعه صفین : ۷ .

(۲۳۴) سوبق : آرد سرخ کرده گندم یا جو .

(۲۳۵) نهج السعاده : ۲/۴۴ .

(۲۳۶) نهج السعاده : ۳/۴۱۲ .

(۲۳۷) کر : کیل یا وزنی بوده است برای طعام .

(۲۳۸) انساب الاءشراف : حدیث ۱۳۹ .

(۲۳۹) عقیل : برادر بزرگ علی بن ابی طالب علیه السلام است .

(۲۴۰) الغارات : ۵۴۹؛ ترجمه الغارات : ۲۰۶ .

(۲۴۱) بحارالانور : ۴۱/۱۰۷ ، از ...

(۲۴۲) وقعه صفین : ۱۴ .

(۲۴۳) الغارت : ۶۳؛ ترجمه الغارات : ۳۵ .

(۲۴۴) طائف : شهری است در نزدیکی مکه .

(۲۴۵) عبدالله بن جعفر : پسر برادر امیرمؤمنان و فرزند جعفر طیار است .

(۲۴۶) نهج السعاده : ۱/۳۱۸ .

(۲۴۷) نهج السعاده : ۳/۲۷۶ .

(۲۴۸) نهج السعاده : ۱/۱۱۴؛ نقل به تلخیص .

(۲۴۹) نهج السعاده : ۱/۶۷ .

(۲۵۰) نجاشی نام او قیس بن عمرو است .

(۲۵۱) الغارت : ۵۳۵ ، ترجمه الغارت : ۲۰۱ .

(۲۵۲) بقره : ۴۵ .

(۲۵۳) مائده : ۸ .

(۲۵۴) طارق را با معاویه سخنان جالبی است برای اطلاع مراجعه کنید به الغارات : ۵۴۱ و ترجمه آن ، ص ۲۰۳ .

(۲۵۵) الغارت : ۵۳۹ ، ترجمه الغارات : ۲۰۲ .

(۲۵۶) توبه : ۹۱ . بر ناتوانان و بر بیماران و بر کسانی که چیزی برای انفاق (در راه جهاد) پیدا نمی کنند گناهی نیست در صورتی که برای

خدا و پیامبرش خیر خواهی نمایند . و بر نیکوکاران ایرادی نیست ، و خداوند آمرزنده مهربان است .

(۲۵۷) وقعه صفین : ۵۲۸ .

(۲۵۸) نهج البلاغه : ۱۶۰ .

(۲۵۹) بحارالانوار : ۴۱/۵۸ .

۲۳۳ تا ۲۶۰

(۲۶۰) شریح : از جانب عمر بن خطاب به قضاوت شهر کوفه منصوب شد ، ۶۰ سال پیوسته در آن شهر قاضی بود به جز سه سال در زمان حکومت ابن زبیر ، شریح در جریان دستگیری هانی که به شهادتش منجر شد از ابن زیاد حمایت کرد . او در سن ۱۰۸ سالگی از دنیا رفت . سفینه البحار : ۱/۶۹۴ .

(۲۶۱) بحارالانوار : ۳۴/۳۱۶ .

(۲۶۲) حارث بن هشام : برادر ابو جهل است .

(۲۶۳) بحارالانوار : ۴۱/۱۰ .

(۲۶۴) بحارالانوار : ۴۱/۵۵ با تلخیص .

(۲۶۵) ذمی : شخص یهودی یا مسیحی یا زردشتی (اهل کتاب) که در سایه حکومت اسلامی زندگی می کند .

(۲۶۶) بحارالانوار : ۴۱/۵۳ .

(۲۶۷) امر القیس : نام او سلیمان بن حجر کنندی است ، از شعرای جاهلیت است و یکی از معلقات سبع (هفت شعری که در زمان جاهلیت در خانه کعبه آویخته بودند) متعلق به اوست . الکنی و الاءلقاب : ۲/۴۹ .

(۲۶۸) نهج البلاغه : ۱۲۹۵ .

(۲۶۹) همان : ۱۳۰۳ .

(۲۷۰) نهج البلاغه : ۱۲۳۷ .

(۲۷۱) همان : ۱۳۳۸

(۲۷۲) نهج البلاغه : ۱۲۳۶

۲۷۳) نهج البلاغه : ۱۲۱۵؛ حضرت جواب او را در موقع مناسب بیان فرمود :

ر . ک به حکمت ۳۰ نهج البلاغه فیض الاسلام .

۲۷۴) ذعلب یمانی : از اصحاب

امیر المؤمنین علیه السلام و دارای زبانی و قلبی شجاع بود . تنقیح المقال : ۱/۴۲۱ .

(۲۷۵) نهج البلاغه : ۵۲۸ .

(۲۷۶) نهج البلاغه : ۴۳۰ .

(۲۷۷) نهج البلاغه : ۳۶۸ .

(۲۷۸) نهج البلاغه : ۱۷۷ .

(۲۷۹) شرح نهج البلاغه ، ابن میثم : ۱/۳۲۶ .

(۲۸۰) لقمان : ۳۴ .

(۲۸۱) نهج البلاغه : ۳۹۸ .

(۲۸۲) غافر : ۶۰ .

(۲۸۳) فاطر : ۶ .

(۲۸۴) نهج السعاده : ۳/۲۴۵ .

(۲۸۵) نهج السعاده : ۲/۴۱۹ .

(۲۸۶) عایشه ، طلحه و زبیر هر سه از مخالفان عثمان و از تحریک کنندگان بر ضد او بودند و طلحه قبل از مرگ عثمان بیت المال را تصرف کرده بود . با این حال به بهانه خون عثمان همدست شدند و بر ضد

امیر المؤمنین علیه السلام قیام کردند .

(۲۸۷) انساب الاشراف : حدیث ۳۰۳ .

(۲۸۸) تحف العقول : ۲۱۰ .

(۲۸۹) تحف العقول : ۲۱۲ .

(۲۹۰) همان : ۲۱۶ .

(۲۹۱) بحار الانوار : ۳/۲۰۶ .

۲۹۲) نهج السعاده : ۱/۸۰ .

۲۹۳) کمیل بن زیاد نخعی : از بزرگان اصحاب علی علیه السلام و از خواص و صاحبان سر آن حضرت بود . دعای مشهور کمیل به او نسبت دارد . سفینه البحار : ۲/۴۹۶ .

۲۹۴) تحف العقول : ۱۹۲ .

۲۹۵) همان : ۲۰۹ .

۲۹۶) جابر بن عبدالله انصاری : از اصحاب جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله و از دوستان اهل بیت بود . او تا زمان امام باقر علیه السلام زندگی کرد و سلام پیامبر صلی الله علیه و آله به آن حضرت

رساند . سفينه البحار : ١/١٤٠ .

(٢٩٧) تحف العقول : ٢٠٨ .

(٢٩٨) نهج السعاده : ٢/٧٠٧ .

(٢٩٩) نهج البلاغه : ١٥١ .

(٣٠٠) انساب الاشراف : حديث ٢٣٤ .

(٣٠١) نهج البلاغه : ٦١٠ .

(٣٠٢) وقعته صفيين : ٣٢٢ .

(٣٠٣) بحار الانوار : ٤١/٧٥ .

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

